



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# معنوی تفسیر قرآن کریم

«۱۸»

مصطفیٰ نیک‌اقبال

موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح‌الجنان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر معنوی قرآن کریم

نویسنده:

مصطفی نیک اقبال

ناشر چاپی:

نسیم جانان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	تفسیر معنوی قرآن کریم جلد ۱۸
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۲	سوره مؤمنون
۷۲	سوره نور
۱۳۹	سوره فرقان
۱۹۴	درباره مرکز

سرشناسه : نیک اقبال، مصطفی، 1355 -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر معنوی قرآن کریم / مصطفی نیک اقبال؛ [برای] موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح الجنان.

مشخصات نشر : لواسان: نسیم جانان، 1400.

مشخصات ظاهری : 247 ص.؛ 21×5/14 س م.

شابک : دوره 978-622-98022-1-2 ؛ 430000 ریال 978-622-98022-0-5 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [241] - 247.

موضوع : تفاسیر (جزء 29)

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

شناسه افزوده : موسسه فرهنگی قرآن و عترت روح الجنان

رده بندی کنگره : BP102/85

رده بندی دیویی : 297/18

شماره کتابشناسی ملی : 7564965

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

(الاسراء:9)

همانا این قرآن ازبهترین راه آدم را به خدا میرساند و به مؤمنانی که نیکی میکنند بشارت میدهد که پاداشی بزرگ در انتظار ایشان است

ص: 2

نشر «ویراستاران»، میدان انقلاب، خ کارگر جنوبی

خ لبافی نژاد، پلاک 322، واحد 6، 02166919962

خرید اینترنتی با پست رایگان : [virastaran.net/f](http://virastaran.net/f)

ویرایش و صفحه آرایی این اثر با ناشر نبوده است.

ص: 3



تفسیر معنوی قرآن کریم

جزء ہجدهم

مصطفیٰ نیک اقبال

ص: 4

سپاس خدای را که به ما خاکیان، توفیق انس با قرآن را عطا فرمود و بقدر ظرفیتمان از آب حیات آن سیرابمان کرد.

تفاسیر به روایی و تاریخی و فقهی و ادبی و عرفانی و کلامی و فلسفی و تجربی و موضوعی قابل تقسیم اند. در هر یک از اقسام فوق، غیر از آنکه فهم قرآن مد نظر باشد، ناخواسته تحمیل اندیشه بشری بر قرآن نیز رخ داده است. در این تفسیر سعی بر آن بوده تا برای فهم کلام الله، ذهن از یافته ها و بافته های چهارده قرن تمدن مسلمین منخل گردد تا توان یابد قرآن را همانطور بفهمد که ابوذر و مقداد و سلمان می فهمیدند؛ یعنی بر اساس فطرت الهی و نه ذهن بشری.

و هدف در هر سوره و آیه این بوده تا پیام هدایت بخش آن برای رشد و تعالی انسان درک شود؛ چون قرآن کتاب "هدایت" است.

به همین دلیل این تفسیر به "معنوی" مسمی شد، چون غایتش تفصیل و تبیین و تحویل قرآن به پیامهایی معنوی برای هدایت سالکان بسوی خداست؛ که غرض قرآن بوده.

یعنی در قرآن در پشت این الفاظ، معنایی است که بسوی عالم معنی میرسد. تفسیر معنوی بر فهم و تبیین این معانی متمرکز شده.

این تفسیر تحفه ای است مورانه به سلیمان زمانه، حسین بن علی(ع)، خون خدا، که هر سال از نو میجوشد و حیات میبخشد؛ که بی اشارت و عنایت ایشان صورت نمی پذیرفت.

تعمد بوده که این تفسیر از جزء آخر به اول نوشته و خوانده شود، چون تنزیل تقریباً چنین بوده و فهم، این گونه بهتر راه معنا میسپارد.

لذا هر چند جزء که توفیق تالیف دست داد به این نحو منتشر میگردد و پس از این حقیر نیز ضمن طلب آموزش برایم، چنین کنند. یا لااقل خواننده ترجیحا چنین بخواند.

مصطفی نیک اقبال



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره همانطور که از نامش پیداست، وصف مؤمنین است؛ مؤمنین واقعی. مؤمنین:

- در نمازشان خاشع اند، یعنی حضور قلب دارند و با تمام وجود در برابر حضرت حق، می ایستند.

- از لغو دوری میکنند. یعنی وارد چیزی نمیشوند که بدریشان نمیخورد یا به آنها مربوط نیست.

- مدام، از داشته های خود میبخشند و ریزش دارند.

- عقیف اند و شهوت جنسی خود را در بند کرده و مهار نموده اند.

- امانت دارند؛ به عهدشان پایبندند.

- بر نماز اول وقت، محافظت دقیقی دارند.

اینها به فلاح و رستگاری میرسند و در فردوس که از بالاترین درجات بهشت است، تا ابد متنعم اند.

سپس به مراحل خلقت انسان اشاره میکند. انسان از خاک، سیری را در قالب نطفه، علقه، مضغه، عظام در پی میگیرد و وقتی بر این عظام یا استخوانها، گوشت کشیده شد، خلقتی از جنس دیگر پیدا میکند. یعنی روح در او دمیده میشود. سپس بدنیا میآید و زندگی میکند و می میرد و بعد به آخرت منتقل میشود تا مبعوث شود.

این راجع به انسان، سپس به خلقت آسمانها و عجائب آنها و زمین و عجائب آن منجمله نظام ذخیره سازی آب در زمین و رویش درختان و میوه دادن آنها اشاره میکند. و حیواناتی که در حیات انسان تأثیر به سزا دارند را یاد میکند.

سپس بخشی از سوره آغاز میشود که ذکر نبوت و اشاره به چند تن از انبیاء است. اول به نوح (ع) اشاره میکند که نخستین پیامبر با رسالت عمومی و شریعت مشخص است. نوح را متهم میکنند که بدنبال ریاست است یا میگویند مجنون است. خداوند به نوح دستور میدهد:

کشتی بساز و وقتی بوی طوفان به مشام رسید، مؤمنین و حیوانات معصوم را بر کشتی سوارکن، از کسی هم شفاعت مکن که در این طوفان جز کسانی که سوار کشتی هستند، نجات نخواهند یافت. سپس اشاره میکند که پس از نوح هم برای هر قومی، رسولی فرستادیم. اما هربار صاحبان ثروت و قدرت، پرچمدار دشمنی با انبیاء شدند و آنها را تکذیب کردند. و اینچنین، اقوام بسیاری هلاک شدند و جای خود را به قومی دیگر دادند. بر سر موسی (ع) و پس از او عیسی (ع) هم همین آمد. تکذیبشان کردند و آن تکذیب، عاقبت مکذبان را به شرّ ختم کرد.

سپس اشاره میکند که تمام اقوام انسانی و تمام انسانهای روی زمین، امتی واحدند و باید دینی واحد که توحید است داشته باشند. اما دین را میان خود تگّه تگّه کردند و هریک از بخشی از آن برای خود خرّقه ای دوختند و به داشته ناقص و یکجانبه خویش، دلخوش کردند. کاری هم از تو ساخته نیست، ای محمد؛ و لشان کن.

بعد میگوید ابواب دنیا را که برای کسی باز میکنیم، فکر نکنند دوستش داشته ایم. خیر، داریم امتحانش میکنیم. تا ببینیم بسوی خدا غش میکند یا بسوی خودش. یعنی از خدا میداند و شکر خدا میکند یا از زرنگی و استحقاق خودش و بر طبق هوس خود رفتار میکند.

سپس ادامه وصف مؤمنین را پی میگیرد:

- خشیت خدا آنها را به عشق و انس کشانده.

- آنها چشمشان باز است و از در و دیوار، خدا را میبینند. یعنی آیه شناسند.

- هرگز به خدا شرک نمیورزند یعنی جز خدا را نمی خوانند و دل به کسی نمیسپارند و از کسی بیم و امید بدل راه نمیدهند.

- هرچه در توان دارند در خیرات میکوشند و در تب و تاب وصال معشوق خویشند.

- سابق به خیرات و سارع به طاعاتند و تا حدّ وسع خویش در تلاشند برای تحصیل رضای محبوب.

در ادامه افسوس میخورد که غیر مؤمنان، غافل از چنین توفیقاتی هستند و اعمالی بی حاصل دارند. بخصوص متنعّمان آنها روزی میفهمند که فرصت را از دست داده اند که کار

از کار گذشته و عمر را بجای طیّ صراط مستقیم، در لغو و در مخالفت با دین خدا به هدر داده اند.

سپس گله میکند که اگر بر اینها سخت بگیریم و تنبیه شان کنیم و به مشکلات دچارشان کنیم، بدرگاه ما باز نمیگردند و اگر بر آنها آسان بگیریم و مشکلاتشان را برطرف کنیم باز هم رو به ما نمیکنند و در طغیان خویش پافشاری مینمایند. پس ولشان میکنیم تا وقتی که با مرگ یا کمی پیش از آن، عذاب حتمی و دردناکشان شروع شود. آنوقت فریاد میکشند و درخواست میکنند به دنیا برشان گردانند و به آنها فرصت مجددی دهند. اما امکان پذیر نیست. چون خداوند چنین سنّت نهاده. پس از مرگ نیز انتسابات و دستاویزهای ایشان، همه باطل میگردد و کسی به داد کسی نمیرسد و هرکس مهمان اعمال خویش است. پس شقاوت، گردنبار کافران خواهد شد.

سپس به پیامبر (ص) توصیه میکند که بدیهای ایشان را با خوبی پاسخ دهد و بخدا پناه برد از اینکه شیطان با وسوسه هایش باعث شود دشمنی را با دشمنی پاسخ دهد.

سپس صحنه ای از قیامت اهل شقاوت را توصیف میکند. آنها وعده میدهند که اگر فرصت مجددی داشته باشند، جهنمی نمیشوند. اما پاسخ میشوند: گم شوید و ساکت گردید. یادتان هست مؤمنین را مسخره میکردید؟ همان مسخره کردنها شما را بدبخت کرد. اما امروز آنها بخاطر صبرشان اهل بهشت اند.

سپس میپرسد عمرتان در دنیا چقدر بود؟ پاسخ میدهند: گویا یکروز. پاسخ میشوند پس چه متاع قلیلی را طلب کردید و از نعیم ابدی چشم پوشیدید.

سوره با تعلیم دعایی زیبا به پایان میرسد: خدایا ببخش و رحم کن که تو خیرالرحمینی.

جلد هفتم وسائل الشیعه از امام صادق (ع) روایت میکند که سوره مؤمنون، آدم را عاقبت به خیر میکند.

\*\*\*

بخش اول این سوره، یازده آیه و بیان صفات کمال مؤمنین است و میشود بعنوان یک دستورالعمل هم به آن نگاه کرد:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (1)

مؤمنان، واقعاً رستگار و خوشبختند!

این یازده آیه دلیل فلاح مؤمنین است. آنها مُفْلِح اند چون واجد صفاتی هستند که در آیات بعد آمده. قبل از بیان ویژگیهای آنها خوب است خود کلمه "فلاح" را کمی موشکافی کنیم.

فلاح را رستگاری معنا کرده اند که از "رستن" میآید. یعنی کسی که به فلاح رسیده توانسته خود را از چیزی برهاند و از دست آن نجات پیدا کند. راغب هم در مفرداتش، فلاح را در اصل به معنی شکافتن و بریدن میدانند و معتقد است که این لفظ استعمالش منصرف شده به پیروزی و رسیدن به مقصود و خوشبختی. یعنی در فلاح، شکافتن پیله یا دانه و رهایی از موانع ملحوظ است. به عبارتی، بی دریدن چیزی و رهایی از آن نمیتوان به فلاح رسید. یعنی فلاح راهش از یک مجاهده و جهاد میگذرد و وقتی غلبه بر موانع و مشکلات و دشمنان رخ داد، فلاح حاصل میشود. برای همین فلاح را رستن معنا کرده اند. مثل کرم ابریشمی که باید پیله خویش را بدرد و از آن نجات پیدا کند، یا دانه ای که باید خاک را کنار بزند و سبز شود. تنها در این صورت است که رستگار شده.

اما چیست آنچه که انسان باید آنرا بدرد تا مؤمن شود و از طریق ایمان به فلاح رسد. جواب را خود قرآن داده:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا [سوره الشمس : 9]. یعنی کسی به فلاح میرسد که از خویش و خودخواهی های خویش نجات پیدا کند؛ وگرنه در خودش دفن میشود و به فلاح نمیرسد: وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا [سوره الشمس : 10].

پس نجات انسان در گرو رهایی از نفس خویش است:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست؛ تو خود، حجاب خودی حافظ، از میان برخیز.

رسول خدا (ص) فرمود: دشمن ترین دشمن تو، نفس توست که درونت جای دارد.

ص: 4

شیطان هم نفس را چاق میکند و از راه نفس، انسان را گمراه میکند. دنیا و شهواتش هم نفس را به غلغله و اضطراب میاندازند و زمین گیرش میکنند و باعث میشوند از آسمان چشم ببوشد.

پس نجات انسان در گروی رهایی از خودبینی و خودخواهی و خودپرستی خویش است.

فلاح های زیادی در قرآن بکار رفته، اما همه مشروط است و گفته "لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ" یعنی امید است که رستگار شوید. برای مثال این عبارت را خداوند برای عابدان، نیکوکاران، مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينَهُ، مَنْ يُوَفِّي شَحَّ نَفْسِهِ، اهل ذکرِ کثیر، اهل تقوی، مجاهدان، و تائبین بکار برده. اما فلاحی که در اول سوره مؤمنون آمده و نیز فلاحی که در آیه "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا" هست، مشروط نیست و قطعی است. علتش اینست که در این دو جا اشاره به یکی از علل نجات نمیکند بلکه اشاره اش به علت تامه است. در تزکیه نفس که ایمان با لحاظ شرایطی است که مفصلاً در آیات بعد خواهد گفت، نقصی برای حصول فلاح نیست و قطعاً انسان رستگار میشود و به رهایی میرسد. اهمیت این آیات در اینست.

و خداوند نسخه این رهایی را در قالب دین به انسان ارائه داده که در آیات بعد به استحضار میرسد.

آدم که از این آفات رست، میبیند که با خدا چقدر خوشبخت است. فلاح مؤمن متقی مال آخرت نیست، در همین دنیا هم خوشبختی به پیشواز او میآید و او را در آغوش میکشد. عبارت "قد أفلح المؤمنون" هم همین را میگوید. اصلاً خوشبختی مال مؤمن واقعی است، آنها که از ایمان و تقوی نصیب ندارند یعنی یا کافرند یا فاسق، ادای خوشبختی را در میآورند ولی دلشان تنگ و حالشان گرفته و روحشان مضطرب است، چه در کاخ زندگی کنند چه در کوخ. زندگی بی خدا تلخ و تاریک و وحشی است و هیچ مرهمی هم مسکن آن نیست. وقتی رنج از درون بود و در اندرون، دیگر فرقی نمیکند؛ بقول فردوسی: چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که آیه "قد أفلح المؤمنون" را قرائت کرد، سپس فرمود: مردم شبیه گوسفندند، جز مؤمنین. مؤمن غریب است؛ خوشا بحال غریبان!



جلد دوم بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت میکند: مؤمنی که در این آیه ذکر شده، اهل حدیث است. گوییم: یعنی فرشتگان با او سخن میگویند.

خصال از امام باقر (ع) روایت میکند: خداوند به مؤمن سه چیز میدهد: عزت در دنیا: *وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ* [سوره المنافقون : 8]؛ رستگاری در آخرت: *قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* . و هیبت در دل ظالمان.

کافی روایت میکند که از امام صادق (ع) پرسیدیم جهاد و دعوت به دین وظیفه ای همگانی است؟ فرمود: نه؛ مجاهدین عدّه مخصوصی هستند که برای این کار خلق شده اند. این کلمه، معرّف نوع طینت آنهاست نه وصف کارهای آنها. سپس فرمود: همینطور مؤمنین، آنها خلق شده اند تا مؤمن باشند. سپس تلاوت فرمود: *قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* ... گوییم: فهم این حدیث، به تنهایی نیمی از حکمت است.

در آیات بعد ایمان واقعی را تشریح میکند، خوب یاد بگیریم و عمل کنیم تا سر از تخم در آوریم و از پيله خویش بگریزیم:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2)

همان ها که در نمازشان خاشع اند.

نماز عبادت مخصوصی است که در هر دینی برای پیروانش وضع شده تا با آن به خدا تقرّب جویند. مسیحیت و یهودیت هم هر یک نماز مخصوص به خود دارند، خداوند به موسی (ع) میگوید: *أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي* [سوره طه : 14]. یا از زبان عیسی (ع) میگوید: *أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا* [سوره مریم : 31].

فرق ذکر با نماز در این است که در نماز شعائری هم شرط است تا فرد را از دیگر کارهای منقطع کند و به طور کامل در برابر خدا قرار دهد. در حین کارهای دیگر میشود به دل یا زبان ذکر گفت اما نماز لازمه اش طهارت و قیام و رو به قبله بودن و سخن نگفتن با کسی و رکوع و سجود است. همچنین در لباس و مکان نمازگزار شرایطی لحاظ شده. نمازگزار نمیتواند نمازش را قطع کند مگر در مواردی خاص و استثنایی مثلاً برای حفظ جان یا مال. پس

انسان علاوه بر آنکه خوب است همیشه و در همه کار ذاکر باشد، به لحظاتی هم نیاز دارد که همه کار را رها کند و پشت سر بیندازد و در برابر خدا بیاستد و با خدا حرف بزند و خدا را ثنا بگوید و با او مناجات کند. نماز مسلمانان مثل کتابشان، کامل ترین است و اصلاً نماز یهودیان و مسیحیان به پای نماز ما نمیرسد؛ تحقیق بفرمایید! نماز مسلمین یک معراج کامل است و هر وعده نماز که به پایان میرسد، مسلمان آدم دیگری شده و یک پله به پروردگار خود نزدیک گشته است.

نماز مسلمین، در اصل تکبیره الاحرام است و کمی قرائت قرآن و سپس رکوع و سجود بعنوان تواضع و خشوع در برابر خدا. این تواضع و خشوع، در سجود بیش از رکوع میشود و نمازگزار بمراتب از خود بیشتر فاصله میگیرد و محو خدا میگردد. اختتام نماز هم شهادت به ایمان و سپس سلام بر نبی (ص) و بر خود و بر دیگر مؤمنان و بر فرشتگان است. یعنی ثمره بالفعل نماز در سلام آن است و وقتی نماز به سلام میرسد، سلیم و سلامت نصیب انسان و متعلقین انسان میکند.

اصل نماز یک رکعت است و تکرار آن برای تکرار برکات آن و پر کردن کیسه معنوی نمازگزار است. هر چه بیشتر، بهتر: اقرأ و ارق بخوان و ترقی کن و بالا برو.

این از نماز؛ اما اینجا مطلب مهمی گفته: *فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ*. خیلی ها نماز میخوانند اما نماز خاشعین است که موجب فلاح میگردد. یعنی باید بکوشیم نمازمان به این کمال مزین شود تا ما را به این درجه ارتقاء دهد. مهم در نماز، کیفیت آن است.

خشوع در نماز یعنی فراموش کردن خود و محو خدا شدن؛ اصلاً نماز برای همین است. نماز برای یاد خدا و حصول خشوع در برابر خداست. این حالت، در نماز که رخ داد، در بقیه حالات هم میتواند دوام پیدا کند. خشوع در برابر خدا یعنی محو جمال خدا شدن و حیرت پیدا کردن در جلال خدا. لازمه این حالت و نتیجه آن، خود را ندیدن و از خود گذشتن و فراموش کردن خود است. اینها از نماز برای انسان حاصل میشود: *وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ* [سوره هود: 114] و حصولشان کیفیت نمازهای بعدی را هم

ارتقاء میدهد. یعنی نماز، خشوع میآورد و خشوع، نماز آدم را واقعی تر میکند. مؤمن باید خاشعانه نماز بگذارد تا خشوع برایش حاصل شود و نمازهایش خاشعانه تر گردد.

کمینه شرط وفا ترک سر بود حافظ؛ برو اگر ز تو کار اینقدر نمیآید.

پس اولین ویژگی مؤمنین، یعنی گل سرسبد خصائص ایشان نماز خاشعانه و توأم با حضور قلب است. مؤمن باید نمازش سراسر حضور باشد:

عشق بازی، کار بازی نیست؛ ای دل، سر بباز.

کنزالدقائق روایت میکند که کسی در حال نماز با ریش خود بازی میکرد، رسول خدا (ص) فرمود: اگر دلش خشوع داشت، اینطور نماز نمیخواند.

مستدرک از امام باقر (ع) روایت میکند که رسول خدا (ص) موقع نماز به جانب آسمان نگاه میکرد تا این آیات نازل شد. از آن پس به زمین نگاه میکرد.

دعائم از امام صادق (ع) روایت میکند که مقصود از این آیات، چشم دوختن به زمین است.

عوالی الثالی از امام باقر (ع) روایت میکند که چشم دوختن به سجده گاه است.

جلد هشتماد و یکم بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت میکند که خشوع در نماز فرونهادن چشم (غضّ البصر) است.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که خشوع در نماز، حضور قلب است.

وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (3)

همانها که از لغو، فراری اند.

دومین خصلت مؤمنین، یعنی مُفْلِحِينَ، اعراض از لغو است. لغو در فرهنگ قرآن بار معنایی ویژه ای دارد و عبارتست از هرچه که به ما مربوط نیست.

یکروز به حضرت آیت الله بهجت (ره) عرض کردند عدّه ای به نام عرفان، تصوّف را ترویج میکنند. فرمود: چیزی که به ما مربوط نمیشود، به ما مربوط نمیشود.

واقعاً اگر این حرف، مبنای ما در زندگی بشود، از نه دهم آنچه فکرمان را اشغال کرده، آزاد خواهیم شد و فراغ عبادت و فرصت خدمت خواهیم یافت.

اگر چنین نیستیم و گمان میکنیم هرچه که در معرضش واقع میشویم، به ما مربوط است و باید تصمیمی راجع بهش بگیریم یا قضاوتی بکنیم یا کاری کنیم یا نظری دهیم، طبق این آیات مؤمن نیستیم و با رستگاری فاصله بسیار داریم. پرهیز از لغو چنان مهم است که بین نماز و زکات ذکر شده.

اگر دقیق شویم، چیزهایی که به ما و سعادت ما مربوط است بغایت نادر است و در صورت اعراض از لغویات، وقت و قوت کافی برای سر و سامان دادن به آنها را داریم. اما پرداختن به آنچه نه فایده اخروی برای ما دارد و نه حتی فایده دنیوی، صفایی برایمان نگذاشته تا به کار خویش پردازیم و رمقی نمانده تا ره خویش بگیریم.

هرچه آدم عاقل تر میشود دایره لغو برای او وسیع تر میگردد و بیشتر میفهمد که جز خدا و یاد خدا، مابقی لغو است و لهُو.

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده؛ بجز از عشق تو، باقی همه فانی دانست.

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار؛ کار ملک است آنکه تدبیر و تدبّر بایدش.

نورالثقلین از امام صادق (ع) روایت میکند که هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد لغو است.

تفسیر قمی نقل میکند که مقصود از این آیه، آواز غناء و لهُو و لعب است.

جلد شصت و ششم بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت میکند که اگر کسی به تو تهمت زد یا مطلب نادرستی گفت، چشم بپوش و پیگیرش نشو. مگر ندیده ای که خداوند در وصف مؤمنین میگوید: عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (4)

همان ها که اهل ریزش و دستگیری اند.

درود به رندی که تا پیاله گرفت؛ نخست یاد رفیقان خسته جان افتاد.

مقصود از "زکاة" در قرآن، یک گوسفند از چهل گوسفند یا یک گوساله از سی گاو نیست. زکاتِ واجبی که رسول خدا (ص) تشریح فرمودند یکی از مصادیق زکات است که برای دارایی های شایع آنروز تشریح فرمودند. امروز میشود کسی سوار اتومبیل میلیاردی شود و

هوایمای خصوصی داشته باشد و بگوید من که شتر ندارم زکات بدهم؟! زکات بخشش از مال است، زکات ریزش از دارایی است. زکات دادن سر ریز ثروت است. زکات تشریح شده تا پاکی بوجود آید، تا مال پاک شود تا سرنوشت پاک شود تا فرد پاک شود تا جامعه پاک شود تا فقر کم شود، تا از فاصله فقیر و غنی کاسته شود.

سومین خصلت مؤمنین داد و دهش مدام است.

فریدونِ فرّخ فرشته نبود، ز مشک و زعنبر سرشته نبود

ز داد و دهش یافت این نیکویی، تو داد و دهش کن فریدون تویی.

مؤمنین صدقه میدهند از مالشان، از وقتشان، از آبرویشان، از قدریشان. و دائماً نثار خلق میکنند عشق و محبت و دستگیری را.

عشق و دستگیری و احسان لازمه ترقی در درجات ایمان است. اگر کسی میخواهد از اصحاب حجّت خدا در هر عصر شود، راه این است. کسی اگر دنبال رستگاری است، راه اینست. باید اهل خدمت باشد و کمر به خدمت بسته باشد و سرش برای کمک به دیگران درد بکند. باید اهل در دسر باشد.

خلاصه سه خصلت گفته شده راجع به فلاح را، حقیر در این بیت جوهرکشی کرده ام:

توجه به حق کن محبت به کس؛ ره رستگاری همین است و بس.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که اگر مردم زکات بدهند، فقیری باقی نماند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که هرکس قیراطی از زکات واجبش را ندهد، مسلمان نمی میرد و از جمله کسانی است که میگوید کاش دنیا بر میگشتم و زکات میدادم.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (5) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (6) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (7)

همان ها که در مسائل جنسی پاک دامن اند، و فقط با همسران یا کنیزانشان رابطه زناشویی دارند. و از این بابت سرزنشی متوجه آنها نیست. اما کسانی که بیش از این بجویند، زیاده خواهند.

چهارمین خصلتِ فلاح آور و عاقبت بخیرگن، حفظ عفت و پاکدامنی جنسی است. مؤمنین برای تأمین نیاز جنسی خود به همسر خویش بسنده میکنند. روح این آیه، حکایت از قید و بند برای آنها دارد. یعنی مؤمن یله و هوس باز نیست که چشمش ببیند و دلش بخواهد و نتواند جلوی خودش را بگیرد. یعنی خود را منع نمیکند اما ارضای نیازش را محدود میکند و جهت میدهد.

حتی اگر نیاز به زن دومی دارد، نه پنهانی بلکه بطور رسمی و با رعایت حدود اخلاقی و بدون جفا به همسر اول و با رعایت مصالح او، دست به این کار میزند.

مسأله کنیز هم که در جامعه امروز منسوخ شده و نیازی به بحث بر سر آن نیست. اجمالاً کنیز مستخدم دائمی بود که در خانه بدنیا میآمده و بدلیل نشان دادن لیاقت از خود به یکی از همسران صاحب خانه تبدیل شده و مادر فرزندان وی میگشته و اینگونه از خدمت، معاف و آزاد میشده. معمولاً وصلت با کنیز وقتی صورت میگرفته که خود زن اصلی صاحب خانه، بدلیل نازا بودن یا فزونی سن و عدم رغبت به رابطه جنسی با شوهرش، راضی به اینکار میشده. یعنی کنیز نقش کمکی در ادامه کانون خانواده را داشته نه نقش رقیب.

عبارت "فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ" نشان میدهد که دنبال گناه رفتن هم خودش گناه است، گرچه به تحقق گناه نرسد.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که: مُتَعِه نيز مانند کنیز، حلال است؛ اما جز زن عقیفه را متعه مکن، زنی باشد که بتوانی مالت را به او امانت دهی.

نورالثقلین از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که دورترین حالت بنده به خدا وقتی است که شهوت بطن و فرج، مهار او را در دست میگیرد.

خصال از امام باقر (ع) روایت میکند شیعیان ما بهشتی اند اما اگر در اینجا عفت خود را حفظ نکرده باشند، در بهشت عریان خواهند بود.

تفسیر قمی از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که حدّ و حدود ازدواج موقت، مثل ازدواج با کنیز است. گوییم: یعنی ازدواج با او بنا به ضرورت و در صورت فراهم نبودن امکان ازدواج دائمی و رسمی تجویز میشود.

جلد بیست و هشتم وسائل الشیعه روایت میکند که از امام صادق (ع) راجع به استمناء پرسیدیم. فرمود: از آن نهی شده. گفتیم: در کجای قرآن؟ فرمود: فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (8)

همان ها که امانتدارند و سر قولشان می ایستند.

پنجمین خصلت مؤمنین، رعایت است. مؤمنین مراعات میکنند امانت هایی را که به ایشان سپرده شده یا عهدهایی را که بدان متعهد شده اند.

از مصادیق امانت داری ایشان دقت در رعایت حق الناس است و نیز داشتن وجدان کاری. اگر مستأجرند تصرف نابجا نمیکنند، اگر معلمند از وقت دانش آموز نمیدزدند، اگر تاجرند جنس خوب تحویل میدهند، اگر کارمندان از کار کم نمیگذارند، اگر خدا به آنها زن و بچه داده آنها را ضایع نمیکنند، اگر روح پاک داده آلوده اش نمیسازند و از فرصت عمر درست بهره می جویند تا بتوانند در آخر خط بگویند: فُرْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ.

از مصادیق رعایت عهد ایشان عمل به قول و قرارها و ایستادن پای حرفی است که بر زبانشان جاری شده، مؤمن اگر وعده ای بدهد بدان عمل میکند، اگر انتظاری ایجاد کند پاسخگوست، اگر امضایی کرده زیرش نمیزند، اگر چکی کشیده برای دادن بوده نه ندادن، اگر شرطی گذاشته به آن وفادار است، اگر تعهدی کرده پابند آن است، اگر سرش برود قولش نمیرود. خلاصه اینکه مؤمن مرد است. البته تعهد بیخود هم نمیکنند و در چیزی که به او مربوط نیست چنانکه در بحث لغو گفتیم، وارد نمیشود و حرفی که نباید، نمیزند. اما وقتی حرفی زد و قولی داد، پای حرفش هست و به آن عمل میکند. مؤمن اینطور است.

راجع به امانت کلمه "راعون" را بکار برده نه "موفون" یعنی گاهی عملاً امکان وفای کامل نیست، در اینصورت باید تا جای ممکن امانت را مراعات نمود.

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (9)

همان ها که مراقب نمازهایشان هستند.

صفات مؤمنین با خشوع در نماز شروع شد و جمعاً پنج خصلت (نماز، زکات، اعراض از لغو، عفت، رعایت) را شامل شد و نظر به اهمیت نماز، با تذکر مجدد راجع به آن البته اینبار از منظری دیگر، به پایان میرسد.

در صفت اول، حال ایشان را حین نماز شرح داد که خشوع است، یعنی نماز ایشان نماز عاشقانه است. در اینجا میگوید مراقبند که هیچ نمازی از ایشان فوت نشود یا از اول وقتش به تعویق نیفتد. برای همین صلوات را جمع آورده تا استمرار این روش را در زندگی ایشان برساند. بهترین تعریف برای محافظت بر صلوات، همان نماز اول وقت است. چنین نمازی بهتر میتواند خاشعانه باشد.

فقه الرضا از ایشان (ع) روایت میکند که مراد از این آیه نماز اول وقت است.

تأویل الآیات از امام کاظم (ع) روایت میکند که مراد، پنج نوبت خواندن نمازهای واجب است.

نورالثقلین از امام صادق (ع) روایت میکند که مقصود، سر وقت خواندن نمازهای واجب است. پرسیدیم: پس نوافل چه؟ فرمود: در این آیه آمده: الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ [سوره المعارج : 23]

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (10) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (11)

آنها هستند که وارثان واقعی اند و مراتب عالی بهشت را به ارث میبرند و همیشه در آنجا جاودان اند.

این دو آیه نتیجه فلاح را ارث بهشت میدانند. فردوس که در اینجا آمده به قرینه توصیفاتی که برای این دست از مؤمنین کرده، باید مرتبه بلندی از بهشت یا جنت مراد باشد. فردوس مُعَرَّبُ فَرْدِيسِ و فردیس در اصل فرادیسِ پارسی و به معنای باغ شاه است. پس فردوس، جنتی است که سر تر از دیگر جنت است.

تفسیر قمی از امام صادق (ع) روایت میکند که وقتی خدا فردوس را خلق کرد گفت: سخن بگو! گفت: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ...



صدوق در آمالی از بلال حبشی روایت میکند که شنیدم رسول خدا (ص) فرمود: خشتهای بهشت از طلا و نقره و جواهرات است و خشتهای فردوس از نور.

\*\*\*

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (12) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (13) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (14)

ما انسان را از گل خالص آفریدیم. سپس او را به شکل نطفه ای در جایی امن، یعنی رحم مادر، قرار دادیم. سپس آن نطفه را به لخته خونی تبدیل می کنیم. بعد، آن را به صورت بافتی نرم در می آوریم. آن وقت، آن را در قالب استخوانهایی می روئانیم و بر استخوان ها لایه ای از گوشت می پوشانیم. در پایان هم به او خلقتی کاملاً مجزا میدهم. آفرین به خدا، بهترین آفریننده ها!

این آیه که خلاصه علم جنین شناسی است، یک عبارت مهم دارد که بمنزله نقطه عطف آنست. عبارت اینست: **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ**. این عبارت را ناظر به دمیدن روح به جنین دانسته اند؛ چون اینگونه است که خلقتی دیگر پیدا میکند و علاوه بر روح حیوانی، حامل روح انسانی میشود. البته این مرحله، تغییری باطنی و ملکوتی است نه ظاهری و فیزیولوژیک. عبارت **"تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ"** هم در اصل ناظر به این بخش است.

جلد چهارم بحار الأنوار از امام رضا (ع) روایت میکند که خداوند قدرت خلق کردن را منحصر به خود نکرده، نمییاید که مسیح (ع) میفرماید: **أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ** [سوره آل عمران: 49]. من از خاک برایتان پرنده ای خلق میکنم و در آن میدم و به اذن خدا زنده میشود. اما هیچکس جز خدا **"أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ"** نیست.

ارشاد از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که دیه سقط علقه چهل دینار است. سپس این آیات را خواند و فرمود: **دیه نطفه بیست دینار و دیه علقه چهل دینار و دیه مضغه شصت دینار و دیه استخوان هشتاد دینار و صورت بی روح صد دینار و با روح هزار دینار است.**

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که هر یک از این مراحل چهل روز به طول می انجامد و وقتی روح در آن دمیده میشود ارزاق و بلاها و مرگش هم در پیشانی اش نوشته میشود. البته خدا هر وقت خواست بداء میکند و آنها را عوض مینماید. وقتی موقع تولدش میشود، خداوند فرشته ای را بنام زاجر میفرستد تا بچه را بترساند و بسوی خروج از رحم سوق دهد.

علل الشرایع روایت میکند که از امام رضا (ع) پرسیدیم چرا پیغمبر (ص) فرموده نماز شرابخوار تا چهل روز قبول نیست؟ فرمود: چون چهل روز باید بگذرد تا جسم وارد مرحله ای جدید شود چنانکه هر یک از مراحل نطفه و علقه و مضغه، چهل روز طول میکشد.

برهان از امام باقر (ع) روایت میکند که مقصود از "ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ" دمیده شدن روح در اوست که در چهارماهگی رخ میدهد.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (15) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (16)

سپس شما بعد از به دنیا آمدن و مدتی زندگانی در دنیا، حتماً می میرید. سرانجام، در روز قیامت دوباره زنده می شوید.

چون کلمه "مَيِّتُونَ" صفت مشبّهه است، فعلیت و استمرار را میرساند. لذا برخی ترجمه کرده اند: پس از دنیا آمدن، شما مدام مرگ را تجربه میکنید. یعنی بیپای میمیرید و زنده میشوید. شواهد برای این تفسیر، خواب هر شبه انسان است که نوعی مرگ است یا تجدید مدام سلولهای او.

یکی از این مرگ ها انسان را وارد نشئه آخرت میکند و آنجا مسیرش را ادامه میدهد. یعنی موت، انتقال از حالتی به حالت دیگر است، نه نیستی.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (17)

بله، بالای سرتان هفت راه آفریده ایم؛ و ما از احوال شما و سایر مخلوقات بی خبر نیستیم.

این آیه سر بسته است و مشخص نیست مقصود از "سبع طرائق" چیست؟ گفته اند آسمانهای هفتگانه است که وحی از آنها نازل میشود و اعمال بالا میرود و گفته اند هفت رتبه است که

ملانکه هر رتبه ای در آن حرکت میکنند و به این سو و آن سو میروند. این تعبیر با عبارت "مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ" هم سازگار است چون آن فرشته ها مسئول درج و حسابرسی خلایق اند. شاید هم هفت طریقت معنوی مراد باشد؟ یا هفت فلک مفروض؟

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِنَّ لَقَادِرُونَ (18)

از آسمان، برف و باران کافی نازل و در منابع زمین ذخیره اش می کنیم؛ در صورتی که می توانستیم دست نیافتنی اش کنیم.

آب از آسمان نازل شده و در نهرها و دریاچه ها و منابع زیرزمینی ذخیره میشود تا مورد استفاده انسان قرار گیرد. میشد اینطور نباشد و چنان در زمین فروبرود که قابل استحصال نباشد یا چنان تبخیر بشود که دست آدم به آن نرسد.

عبارت "بقدر" نشان میدهد که میزان نزول باران برای هر منطقه ای حساب و کتاب دارد و به فرمان خداست.

این آیه پیام را هم میخواهد منتقل کند که قدرت خدا در دادن و در پس گرفتن نعمت ها یکسان است. دست خدا باز است که هر وقت خواست بدهد و هر وقت خواست پس بگیرد. چه زیبا پیامبر (ص) دعا میکرد:

الهِمَّ لَا تَسْلُبْنِي صَالِحَ مَا أُعْطَيْتَنِي أَبَدًا. خدایا نعمتهای خوبی که به من داده ای از من سلب مکن.

فکر نکنیم چک خدا سفید امضاست و نعمتهایش همیشگی است. نعمت میدهد تا ببیند چه میکنیم. اگر با طاعت و عبادت و خدمت، در عمل و با زبان شکر کردیم، فزون میکند و الا نعمت را میگیرد. این سنت خداست. مگر اینکه کسی را به کل ول کرده باشد. با چنین کسی کاری ندارد تا حین مرگ.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (19)

پس به برکتش، برایتان باغ های خرما و انگور و اقسام میوه ها پدید می آوریم و رزقتان را از آن ها تأمین می کنید.

نام بردن از خرما و انگور از میان میوه ها یا بخاطر خواص ویژه آندوست یا بخاطر آنکه باغهای عربستان در آن دوران، بیشتر خرما و انگور بوده. در آیه بعد هم صحبت از زیتون میکند که میوه خاص فلسطین یعنی منطقه مجاور بوده است:

وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَ صَبْغٍ لِّالْكَالِينِ (20)

با آن آب، در منطقه طور سیناء، درخت زیتون پرورش می دهیم که مردم از روغن و میوه اش استفاده می کنند.

مراد از منطقه طور سیناء، شبه جزیره سیناء و جنوب فلسطین است. البته در تمام مدیترانه درخت زیتون میروید اما شبه جزیره سیناء و کوه های آن پیش اعراب و عبری ها، مشهور بوده و زیتونش را مبارک میدانسته اند.

از این آیات برمیآید که به هر منطقه ای خداوند دستور داده تا میوه خاصی بعمل آورد.

تفسیر قمی نقل کرده که زیتون نماد نبوت است.

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که زیتون را بخورید و بمالید که از درخت مبارکی است.

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (21) وَ عَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (22)

در چهارپایان هم برای شما درس خدانشناسی است: از دام ها، شیرشان را به شما می نوشانیم و از گوشتشان می خورید و برایتان فایده های فراوان دارند. حتی در خشکی سوار این ها می شوید، چنانکه در دریا سوار کشتی ها.

\*\*\*

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (23)

نوح را برای هدایت قومش فرستادیم. می گفت: «مردم! فقط خدا را پرستید که معبودی جز او بدردتان نمیخورد. نمیخواهید متقی باشید؟!»

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (24) إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فُتَرَبِّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (25)

در مقابل، خواص بی دین جامعه به عوام می گفتند: این فقط بشری است مثل شما که می خواهد با ادعای پیامبری، بر شما ریاست کند. اگر خدا می خواست پیامبر بفرستد، چند فرشته می فرستاد! تا حالا چنین چیزی در تاریخ نیاکانمان نشنیده ایم! او دیوانه شده! مدتی صبر کنید تا حالش خوب شود یا اینکه اصلاً بمیرد!

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (26)

نوح دست به دعا برداشت: خدایا، مرا دروغگو می دانند؛ به جایش تویاری ام کن.

چقدر این دعا زیبا و الهام بخش است. باید روی خود را بجای خلق به جانب خدا کرد و از خدا نصرت خواست.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (27)

این شد که به او وحی کردیم: جلوی چشم ما و طبق نظر ما کشتی بساز! وقتی فرمانمان رسید و آب از تنور فوران کرد، از هر نوع حیوان یک جفت داخل آن داخل کشتی کن. اعضای خانواده ات را هم - جز آن هایی را که عذابشان حتمی شده - سوار کن و دیگر هم با من درباره نجات بدکارها حرفی نزن! همه شان غرق می شوند!

عبارت "بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا" خیلی زیباست. باید یاد بگیریم کارهایمان را تحت اشراف و جلوی چشم خدا و طبق نظر و الهام او انجام دهیم. لا اقل حس کنیم که او دارد ما را میبیند.

عبارت "فَارَ التَّنُورُ" به نظر میآید صنعت مبالغه باشد. یعنی آنقدر باران بارید و چشمه ها جوشید که گویا از تنور نانوايي هم آب خروشید. بعضی هم گفته اند رمزی بوده بین خدا و نوح که اگر از تنور خانه آن پیرزن آب جوشید، حیوانات را جمع و سوار کشتی کن چون عنقریب طوفان شروع خواهد شد و با شروع طوفان فرصت این کارها نیست و باید از قبل همه سوار کشتی باشید.

عبارت "إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ" نشان میدهد که پیش از نزول بلا، لیستی که باید در آن نابود شوند، مشخص است. پناه بر خود خدا! چون خدا حتی شفاعت پیامبرش نوح (ع) را راجع به آنها نمیپذیرد. پس شفاعت همه جا کارساز نیست و ممکن است خدا جواب ندهد. چنانچه اینجا هم فرموده: لَا تَخَاطِبْنِي.

از این آیات بر میآید که صنعت، ریشه اش الهام الهی است. الهام از خداست و کار و تلاش از انسان.

بعضی، از این آیات نتیجه زیبایی گرفته اند: که انسان نسبت به حفظ نسل حیوانات مسئول است.

تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) روایت میکند که نوح (ع) اصلاً شغلش نجاری بود و ساخت کشتی هشتاد سال بطول انجامید.

علل الشرایع از امام رضا (ع) روایت میکند که در میان هلاک شدگان بچه نبود چون چهل سال پیش از طوفان، خداوند نعمت بچه را از آنها را گرفته بود تا بچه ای بی گناه هلاک نشود. آنها هم که هلاک شدند یا نوح را تکذیب کردند یا به تکذیب راضی بودند. چون غائب راضی مثل شاهد مباشر است.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (28) وَقُلْ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (29)

وقتی خودت و همراهانت در کشتی جاگیر شدید، بگو: خدا را شکر که ما را از دست این جماعت ستمکار نجات داد. و دعا کن: خدایا، مرا در جایی پُر خیر و برکت پیاده کن که تو بهترین میزبانی.

این دعا، دعای مرحله انتقال است. لذا از یک حمد تشکیل شده و یک استدعا. حمد از اینکه خدا از وضع سابق نجاتمان داده و استدعای برکت و رحمت برای وضع جدید.

صفت "خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ" که برای خدا بکار رفته از اسماء غریب است اما اگر در آن دقت کنیم، میبینیم که خیلی پر کاربرد است. ما مهمان خداییم و خداوند ما را در منزلی جای داده و مشغول پذیرایی است. خدا بهترین میزبان است و با مهمانانش بغایت مهربان است.

مهمانی ای که خدا در دنیا برای مؤمنان ترتیب داده، خیلی پربرکت است. در یُسْر و عافیت، ایشان را تربیت میکند و پله پله تا اعلیٰ علیین میبرد و به فردوس میرساند.

ذکر "یا خیرَ الْمُنْزِلِينَ" ذکر خوبی است برای مواقعی که انسان چشم به راه است که چه در انتظار اوست؟!

از این آیات برمیآید که نجات از سلطه کافران و ظالمان و دوری از آنها، از نعمات و مَن خدا بر مؤمنین است. نعمتی که معمولاً مغفول واقع میشود و شکرش گذارده نمیشود.

همچنین در روایات هست که کلمه "الحمد لله" که در اینجا آمده، بهترین صیغه شکر است. شکر، بخاطر هلاکت دیگران نیست؛ بخاطر نجات خود است.

کشتی وسیله نجات است اما نجات کار خداست، پس از خدا باید تشکر کرد.

درس جالبی که این آیات دارد اینست که اول، نعمتهای گذشته را شکر کرده، سپس نعمت جدیدی خواسته.

کنزالدقائق از رسول خدا (ص) روایت میکنند که موقع ورود به منزلی، این آیه را بخوانید تا از خیر آن منزل بهره مند و از شرش در امان باشید.

بحرالعرفان از امیر مؤمنان (ع) روایت میکنند که موقع ورود به هر خانه ای این آیه را بخوانید.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که از نوح (ع) یادگیری که دائم شکر میکند و دائم دعا میکند؛ با ذکر وارد کشتی میشود و با ذکر از آن خارج میشود.

این ماجرا خیلی درس ها دارد. ما مردم را حتماً و همیشه آزمایش می کنیم.

یعنی طوفان نوح و درس هایش مال شش هزار سال قبل نیست بلکه داستان امروز من و توست. الان هم اگر نوح کشتی بسازد و از طوفان حذر دهد، چند نفر سوار کشتی او میشوند؟! هفتاد و اندی نفر! امام حسین (ع) هم که قیام کرد، قیامش را به کشتی نجات تشبیه کرد. چند نفر با او همراه شدند؟ هفتاد و اندی نفر. این قصه در تاریخ به کرات تکرار میشود و عده کمی بر کشتی نجات انبیاء و اوصیاء سوار شده و خود را میرهاند و بقیه به طوفان حوادث، بی ایمان شده و غرق میگردند. این سنت خداست: إِنَّ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ .

رسول خدا (ص) فرمود: مثل اهل بیت من چون کشتی نوح است، هرکس بدامن ایشان چنگ زند نجات یابد و هرکس از ایشان اعراض کند غرق میگردد.

ارشاد از امیرمؤمنان (ع) روایت میکند که ای مردم، خدا به شما پناه داده اما امتحانتان هم خواهد کرد. امتحان سنت خداست و شما از امتحان شدن چاره ای ندارید، حتی اگر به خدا پناه برید.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (31) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (32)

این گذشت... و بعد از آن ها نسل تازه ای روی کار آوردیم.

بینشان پیامبری از خودشان فرستادیم که: فقط خدا را بپرستید؛ بت پرستی دیگر برای چیست؛ آیا نمی ترسید؟!

عبارت "فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ" نشان میدهد که همه تمدن ها رسولی از جانب خدا داشته اند. معارف معنوی و علوم باطنی هم که در جای جای گیتی پخش است، همین مطلب را اثبات میکند.



وَقَالَ الْأَمَلَاءُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِِقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا شَرَبُونَ (33) وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (34)

از آن طرف، سرشناسانِ بی دینِ منکرِ آخرت که به دنیا سرگرمشان کرده بودیم، به مردم می گفتند: این فقط بشری است مثل شما: همانی را می خورد که شما می خورید و همانی را می نوشد که شما می نوشید. اگر گوش به فرمان بشری مثل خودتان شوید، حتماً ضرر می کنید.

عبارت "آتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" که راجع به اشراف و سرکردگانِ بی دینِ جامعه بکار برده، خیلی طنین دارد. اول اینکه خدا خودش با آنها چنین کرده، یعنی این "إتراف" عذابی دنیوی است که بابت کفر، خدا در چنته آنها انداخته و در دامشان نشانده. إتراف یعنی چنان به دنیا مشغول شدند که ورای دنیا از یادشان رفت. یعنی سرشان چنان در آخور دنیا گیر کرد که یادشان رفت بیرون طویله دنیا هم عالمی است. و چه نکبتی بدتر از این! پس غایتشان شد دنیا؛ و دنیاخواهی آنها را به دنیاپرستی کشاند و شدند عیب دنیا. سر دسته دشمنان دین، و آنها که همیشه در برابر پیام انبیاء ایستاده اند، از این قسم موجوداتند.

روشی که دشمنان انبیاء معمولاً پیش میگرفتند، ترور شخصیت شخص نبی بود. چرا؟ چون در برابر منطق قوی انبیاء جوابی نداشتند. لذا دعوا را میبردند روی مسائل شخصی و شخصیت انبیاء را ترور میکردند. این آیات نمونه ای از تلاش ایشان است.

أَيَعِدُّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ (35) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (36) إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (37)

نکند به شما وعده می دهد که وقتی مردید و به مستی خاک بدل شدید، باز شما را زنده میکنند؟! هیهات! هیهات! از این وعده ای که به شما داده شده. جز همین زندگی ما خبری نیست: عده ای می میریم و عده ای به دنیا می آییم. بعد از مرگ هم ابداً زنده نمی شویم!

عبارت "إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ" نتیجه اش همان جمله قصاری است که گفته اند: آخربین، آخربین نمیشود.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (38)

او فقط یک دروغگوست که خود را به خدا چسبانده. ما که اصلاً حرف هایش را قبول نمی کنیم!

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (39) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبَهُمْ نَادِمِينَ (40) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (41)

پیامبرشان دست بدعا برداشت: خدایا، مرا دروغگو می دانند؛ به جایش تو یاری ام کن. خدا فرمود: خیلی زود پشیمان می شوند. سرانجام، به فرمان ما صیحه ای در برشان گرفت و خردشان کردیم. نفرین بر ستمکاران!

کلمه "رب" که بیشترین کلمه پس از الله در قرآن است، بهترین کلمه برای دعاست. اکثر دعاهای قرآن با رب شروع میشود. رب اسم اعظم استجاب است.

عبارت "قال عَمَّا قَلِيلٍ... میشود پاسخ خدا باشد یا سخنی که پیامبر با خودش گفته. شاید هم تتمه دعای پیامبر است.

"غُثَاءً" یعنی خاشاکِ بی ارزش. "جَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً" یعنی که خرد و خاکشیرشان کردیم.

بخشی از این عذاب استیصال ممکن است سنت جاری باشد یعنی خداوند سر بی دینان فریاد میزند و اثر آن فریاد اینست که بی قدر و در انظار، پست میشوند.

عبارت "بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ" نفرین خدا بر ظالمان است. نفرین، بجایش درست است. در چند آیه بعد هم خدا کافرین را نفرین کرده. خود هلاکت چنین افرادی تجلی نفرین خداست. چنانچه میفرماید: جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ.

جلد چهل و پنجم بحار الأنوار روایت میکند که روز عاشورا امام حسین (ع) بسوی لشکر عمر سعد که چون سیل موج میزدند آمد و فریاد زد: فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (42) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (43)

بعد از آن ها، نسل های دیگری پدید آوردیم. هر امتی که دوران شان تمام شود، نمی توانند حتی برای لحظه ای هم آن را جلو یا عقب بیندازند.

عبارت "مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ" عبارت مهمی است و قاطعیت خدا بر اجرای تقادیرش را میسراند. در سوره حجر هم هست که: وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ [سوره الحجر: 5].

در جای دیگر هم هست: وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ [سوره الأعراف: 34].

یعنی همانطور که راجع هر نفر اجلی مقدر شده که در آن اجل باید بمیرد: وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا [سوره المنافقون: 11]، برای امت نیز اجلی معین شده که در رأس آن اجل اضمحلال پیدا میکند.

به نظر میآید که مقصود از "امت" در این آیات جوامع حاکمه هستند نه نسلها، چون تغییر حکومتها دفعی است نه نسل ها. در اوقاتی هم که عذاب استیصال رخ میدهد یعنی تمام مردم نابود میشوند، جامعه حاکمه ایشان نابود میگردد.

در نتیجه، پهلویان امتی هستند که وقتی اجلشان رسید، سرنگون میشوند؛ قاجار همچنین، افشاریان و زندیان همچنین، حکومت فعلی همچنین. گرچه مردم ایران بوده اند و هستند اما امتی میروند و امت دیگر جای آنها میگیرد. البته تغییر حکومت و جامعه حاکمه تأثیرات ژرفی در سرنوشت کشور و مردمش دارد، چنانکه رسول خدا (ص) فرموده: إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ، تَغَيَّرَ الزَّمَانُ. یعنی زمانه منوط به سلطان است، سلطان که عوض میشود زمانه عوض میشود و دوران جدیدی آغاز میشود.

پس امت در این آیات به معنی نظام حاکم بر یک سرزمین است که از هزاران هزار فرد تشکیل شده و هرم قدرتی خاصی را بنا نهاده و رفتار خاصی دارد.

عامل تعیین کننده بقاء یا فنای امت یعنی نظام هم - مثل فرد - یکی تقدیر اولیه است و یکی رفتارهای او که منجر به تغییر و بازنویسی تقدیر اولیه میگردند. مثلاً اگر حکومتی ظلم کند عمرش کوتاه میشود و اگر عدل را گسترش دهد و از فساد بکاهد، تا حدودی عمرش طولانی تر میشود. اما در هر حال اجلی دارد و پیش از آن اجل اگر تمام قدرتهای دنیا جمع شوند نمیتوانند سرنگونش کنند و وقتی اجلش رسید و خدا اراده کرد که برود، تمام قدرقدرتان عالم اگر اجماع کنند تا نگه اش دارند، نمیتوانند. این، ثابت ترین و واقعی ترین اصل در دنیای هزارچهره سیاست است اما هیچ سیاستمداری، به آن باور ندارد. باید پائیز امت ها برسد والا تلاش در جهت سرنگون کردن آنها آب در هاون کوفتن است و البرز به کلنگ برگرفتن.

امیر مؤمنان (ع) میفرماید: پیش رسیدن اجل حکومتی، از تخت به زیر کشیدن ایشان ناشدنی است و اجل که رسید بر تخت نگاه داشتشان، ناشدنی.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (44)

پیامبرانمان را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ رسول هر امتی که آمد تکذیبش کردند! ما هم پشت سرهم آن ها را نابود کردیم، طوریکه جز قصه ای از ایشان باقی نماند. نفرین بر مردم بی ایمان!

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (45) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَوَلِيِّهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (46)

مدتی بعد، موسی و برادرش هارون را با معجزه هایمان و برتری واضح فرستادیم؛ بسوی فرعون و دربارانش. اما آن ها خوی تکبرشان را ادامه دادند! چون که جماعتی بودند که خود را برتر از دیگران میدانستند.

چون "سلطان مبین" در کنار "آیات" آمده، میتواند منطق بی نقص موسی (ع) معنا دهد. موسی (ع) به عنوان آیه و معجزه، عصا را میانداخت تا اتصال خویش را به قدرت حق که

ما فوق طور و توان بشری است نشان دهد و توجهات را جلب و گوشها را تیز کند، سپس سخن میگفت. دعوت او در سخنش منطقی بود و برای اینکه حرفش مقبول شود باید با منطق فطری منطبق میبود. این انطباق سخن با عقل درونی آدم، بطوریکه با تذکر، ایشان را بخود آورد و به خدا متوجه کند، سلطان مبین میخواید. این سلطان مبین استجابت همان دعای اوست که در کوه طور عرضه داشت: **وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي** [سوره طه : 28] خدایا گره از بیانم بگشا تا حرفم را بفهمند. این، عنایتی است که خدا فقط به بعضی ها میکند. خطبات علی (ع) را ملاحظه بفرمایید. الحق که کلام الامیر، امیرالکلام است. خداوند به هرکسی سلطان مبین نداده و نمیدهد. پس اگر کسی رشحه ای از آنرا واجد است باید شکر بسیار کند و در خدمت به دین و دعوت به خدا کوشا باشد.

یک تفسیر دیگر برای "سلطان" در ذیل آیه "سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَلَأْنَا فَالَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ" [سوره القصص : 35] ارائه دادیم. آنجا به عرض رساندیم که سلطان، اسمی از اسماء خدا یا فعلی از افعال اوست که اگر به اراده خدا در کسی تجلی نماید، شکست دادن طرف ناممکن است.

عبارت "كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ" نیز عبارت مهمی است چون نقش کلیدی در فهم تکبر و انحطاط فرعون و امثال فرعون دارد. برای این مهم است چون اگر این خصلت در ما هم باشد، دست آخر غرقمان میکنند. در این آیه عامل هلاک را کفر میدانند، ریشه کفر را استکبار میدانند، و دلیل استکبار را استعلاء میدانند. پس طلب علو سنگ بنای بوار و هلاکت انسان در دنیا و آخرت است. کسی که علو در او باشد رنگ و بوی بهشت را نخواهد دید. در جای دیگر هم به این مطلب تصریح شده: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** [سوره القصص : 83]. این سرای آخرت را گذاشته ایم کنار برای آنهایی که خواستار علو در زمین و فساد در آن نیستند.

علو یعنی برتری جویی و برتری خواهی. اینکه آدم بخواید از دیگران جلو بزند و اول باشد و بقیه پشت سر او باشند. اینکه بخواید همیشه بهتر از بقیه باشد و آنها دون او باشند. اینکه خود را از بقیه لایق تر بدانند. این خصلت ها ملکوتش در همین جا هم تنگی سینه و حقارت روح است،

چنین کسی همین الآن هم در رنج مدام است؛ چه رسد به آخرت! در آخرت همین ملکوت آشکار میشود و خود را در ته چاه جهنم می یابد.

فَقَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (47) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ (48)

گفتند: یعنی به دو نفر مثل خودمان ایمان بیاوریم که تازه قوم و قبیله شان هم برده مایند؟! پس موسی و هارون را تکذیب کردند و خودشان هم نابود شدند.

خوی فرعونى چنین اقتضاء دارد که بجای شنیدن منطق افراد، آنها را بر اساس فقر و غنا و جایگاه اجتماعی شان قضاوت کنیم. یعنی بگوئیم تو حرف نزن چون مثلاً کارگری بیش نیستی.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (49)

ما تورات را به موسی دادیم، به این امید که مردم هدایت شوند.

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (50)

عیسی بن مریم و مادرش را هم آیتی قرار دادیم و در منطقه ای مرتفع که سراسر آرام است و خوش آب و هوا ساکنشان کردیم.

آیت بودن عیسی (ع) و مادرش مریم، از این حیث است که موجودات همه آیت خدا هستند. آنهایی هم که بیشتر مورد عنایت خدا هستند و بیشتر اسماء و صفات حق در آنها شکفته شده، آیات اکبر و عظمای حق اند: وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا [سوره الزخرف: 48].

خود عیسی (ع) هم فرموده: با کسی معاشرت کنید که دیدنش شما را یاد خدا بیندازد. یعنی آیت واضح خدا باشد.

شاید هم آیت بودن آنها اختصاصاً به ولادت بی پدر مسیح (ع) اشاره داشته باشد.

عبارت "أَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ" از مبهمات قرآن است و معلوم نیست راجع به زندگی زمینی مسیح و مریم است یا زندگی برزخی یا حتی آخرتی؟ شاید هم این عبارت تمثیلی باشد از شأن منزلت ایشان در باور مسیحیان.

\*\*\*

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (51)

ای پیامبران، از غذاهای پاک بخورید و کار خوب بکنید که من کارهایی را که می کنید، می دانم.

این آیه، آیه مهمی است و در نوع خود در قرآن منحصر بفرد است. این آیه تلمیحاً به رابطه بین غذاهای طیب و عمل صالح اشاره میکند. یعنی طیبیات خوردن است که انسان را موفق به صالحات و طیبیات میکند. یعنی غذا در روحيات و کردار آدمی مؤثر است. این آیه حتی اگر چنین صراحتی نداشته باشد، باز اینقدر دلالت دارد که خوردن از طیبیات، عدیل انجام صالحات است و همین برای اثبات اهمیت غذای طیب کافی است.

اما مقصود از غذاهای طیب چیست؟

قرآن اینها را طیبیات دانسته:

- منّ و سلوی که بر بنی اسرائیل نازل شده. یعنی روزی خاصی که خدا نصیب انسان کرده برایش طیب است و رها کردن آن و هوس چیز دیگر کردن، ممدوح نیست و انصراف از راجح به مرجوح است (بقره: 57).

- تصریح شده که میته و خون و گوشت خوک و آنچه پپای بتان قربانی شده، حرام است و از طیبیات نیست (بقره: 152). پس از جمله چیزهایی که غذا را خبیث میکند، حرام اعلام شدن آن توسط خداوند است، خمر در این دسته جای دارد: يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ [سوره الأعراف : 157]

توصیه شده که باغدارها از میوه های خوبِ باغ خود که از طیبیات است انفاق کنند نه از خبائث که در اینجا میوه های مشرف به فساد معنی میدهد (بقره: 267). پس -

ص: 28

یکی از ملاکات طیب، میوه یا غذایی است که سالم است نه فاسد و گندیده و مانده.

پس سه ملاک از قرآن برای تشخیص طیبیات هست: آنچه حلال است، آنچه روزی من شده، و آنچه سالم است.

اگر سلامت ملاک باشد، شاید بشود گفت غذاهایی که از لحاظ علم تغذیه سالم ترند، نسبت به غذاهای ناسالم طیب تر اند. ملاک سلامت در علم تغذیه تازگی و طبیعی و متوازن بودن است. یعنی باید مقدار متوازی از چربی و پروتئین و قند و فیبر و املاح و ویتامین داشته باشد و رژیمی که از حیث یکی از اینها افراطی و از حیث دیگر تفریطی باشد، در دراز مدت، سلامت انسان را به خطر میاندازد. چنین رژیمی مطلوب خدا هم نیست؛ یعنی شرعاً هم کراهت دارد.

همچنین میشود نتیجه گرفت که چیزهایی مثل دخانیات که به بدن ضرر میزنند، مصداقی از خبائث اند و طبق این آیه، توفیقات معنوی را نیز ممکن است به خطر بیندازند، یا لااقل از کمال انسان بکاهند.

اکثر مواد غذایی طبیعی، بطور خاص در روایات به عنوان مصداقی از طیبیات ذکر و تمجید شده اند. آثار جسمی یا روحی یا حتی ملکوتی خاصی هم به هریک نسبت داده شده است. ما هزارها حدیث را تتبع نموده و در مقاله کوتاهی تلخیص کرده و در ذیل آیه "فِيهِمَا فَآكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ" که آیه 68 سوره الرحمن است ارائه داده ایم. هرکه خواست به آنجا رجوع کند و طیبیات را بشناسد.

نکته دیگر: در اینجا گفته بخورید و نیکی کنید. در جاهای دیگر هست: کلوا... واشکروا(سبأ:15)؛ کلوا... و اطعموا(حج:28)؛ کلوا... و لاتسرفوا(اعراف:31).

دژالمنثور از رسول خدا (ص) ذیل این آیه روایت میکند: مسیح (ع) از دستمزد نخ ریسی مادرش ارتزاق میکرد و هرکس از دسترنج خویش بخورد، از طیبیات خورده.



طوسی در أمالی روایت میکند که به امام صادق (ع) گفتیم برایمان دعا کنید روزی طیب داشته باشیم. فرمود: هیهات، هیهات. این را نخواهید که روزی انبیاءست، در قرآن هم فقط به آنها خطاب شده. شما باید از خدا رزق واسع بخواهید بحیثی که در قیامت وبال شما نباشد.

کافی روایت میکند که کسی در حضور امام باقر (ع) برای رزق حلال دعا کرد. حضرت (ع) فرمود: رزق حلال همان رزق طیب است که مال انبیاست. تو بگو: خدایا روزی واسع نصیبم کن.

برهان روایت میکند که کسی به امام رضا (ع) عرض کرد: برایم از خدا رزق حلال بخواهید. حضرت (ع) فرمود: رزق حلال همان روزی طیب و روزی برگزیدگان است. تو از خدا رزق واسع بخواه و توفیق شکر نسبت به آن.

نتیجتاً روزی طیب از خطوط قرمز است و خواستن آن، دعا برای فقر است. در اینصورت، از معدود ممدوحات قرآن که طبق روایات نباید خواست، همین رزق طیب است. یعنی آیه واقعاً خطابش به انبیاست.

\*\*\*

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (52) فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (53) فَذَرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينَ (54)

ای مردم! همه اعضای یک امتید و منم پروردگار شما؛ پس در برابرم تقوی بورزید.

اما مردم در کار دینشان دچار تفرقه شدند و هر فرقه ای تکه ای از دین را گرفتند و به آن دل خوش کردند! ولی شان کن که تا وقتش، در گرداب گمراهی بمانند.

"زُبُر" جمع زُبْرَه به معنای قسمتی از موی یال اسب است که آنرا میبافند و از بقیه جدا میکنند. دین را زبره کردن یعنی بخشی از آنرا جدا کردن و به هم گره زدن و مسلکی بافتن.

امت واحده بودن انسانها یعنی خلقت شما و فطرت شما یکی است در نتیجه شریعت شما هم باید واحد باشد. یعنی همه باید از شریعت تسلیم در برابر خدا و تقوی در محضر او تبعیت کنید.

اما هوای نفس و منی و مایی شما را به اختلاف در دین و در دین به اختلاف مذاهب کشانده و هریک روی بخشی از گزاره های دین دست گذاشته و از آن برای خود خرقة دوخته و خود را برتر از دیگران و فهیم تر از سایرین میدانید و به مذهبی که ساخته اید، دلخوش کرده اید. اینست که دین واحد که عبودیت در برابر حضرت حق و تسلیم در برابر او یعنی کنه اسلام است، بدل شده به کهنه هزار تکه ای که هر حزبی به جایی از آن چنگ زده و به بخشی از آن دلخوش است و برای خود از آن کلاهی بافته. و نتیجه این تفرق و تحزب، دور شدن از آیین فطری عبودیت و تقوی است.

عبارت "فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ" هم نشان میدهد که این امر درست شدنی نیست که رسول اکرم (ص) را از آن مأیوس کرده و گفته و لشان کن تا بعد. مقصود از بعد هم وقتی است که عمرشان به آخر رسد و پرده پندارشان با آمدن اشراف مرگ دریده شود و با هول مطلع بفهمند که حق آنچیزی نیست که از پیش خود ساخته اند.

چقدر لفظ "غمره" برای بیان حال دل‌بستگان به فِرَق و مذاهبِ باطله متکثره بجاست. غمره، گرداب معنا میدهد.

لب کلام این سه آیه و جوهره پیامش اینست که بسوی خودخواهی‌ها و تفاوت‌ها میل نکنید بلکه بسوی روح واحد ادیان که اسلام و تسلیم است مائل شوید. فرقه‌گرایی در این آیات به غمره (گرداب) تشبیه شده. با اینکه آیین پیامبران یکی بودن اما پیروان احمق یا رند ایشان، آن آیین یگانه را شقه شقه کرده و هرگروه به حقانیت آیین خود، دل خوش کرده اند.

كفاية الاثر از رسول خدا (ص) روایت میکنند که هرگاه امت من مجتمع شدند شما هم با ایشان باشید و هرگاه مختلف شدند با طایفه وسطی باشید. آنها همان اهل بیت منند.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ (55) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (56)

خیال می کنند اموال و اولادشان را برای این زیاد می کنیم که به آن ها خیر برسانیم؟! نخیر، نمی فهمند که! می خواهیم آزمایششان کنیم!

چون آیات سابق، نه راجع به بی دینان، بلکه راجع به مؤمنان به فرقه های انبیاء بود، این دو آیه هم راجع به آنهاست و تلمیحی هم به این نکته دارد که دین، ولو رنگ مذهبی خاص به خود گرفته باشد، موجب امداد آدمی در مال و فرزند میشود. به این مطلب از زبان نوح (ع) هم اشاره شده: **وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ** [سوره نوح : 12]

اما این امداد دلیل حقانیت ایشان نیست و مال و ولد همیشه وسیله امتحان است: **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ** [سوره التغابن : 15]

این قضیه راجع به مؤمنین نیست و راجع به دیگران هم هست: **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ** [سوره طه : 131]. به بهره های دنیوی ایشان چشم مدوز که وسیله آزمایش آنهاست.

برای چنین کسانی همان مال و اولاد وسیله خسارت است: **قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا** [سوره نوح : 21] خدایا اینها به حرف من گوش ندادند و در پی کسانی رفتند که مال و ولدشان جز خسارت برایشان در پی نداشت.

این آیه هم همین حقیقت تلخ را بیان میکند: **لَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ** [سوره التوبة : 55] از مال و اولادشان تعجب نکن، اینها وسیله عذاب آنها در دنیاست تا کافر از دنیا خارج شوند.

از زبان موسی (ع) هم هست: **رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ** [سوره یونس : 88] خدایا به فرعونیان اموال زیادی داده ای اما با آن مردم را گمراه کردند، خدایا برکت را از اموالشان ببر و دلهایشان را قسی کن تا ایمان نیاورند و عذابت را ببینند.

اصولاً کافران توفیقات دنیوی خود را دلیل حقانیت کفر خود میدانستند که خداوند بر این اندیشه باطل خط بطلان کشیده: **وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّيْنَ** [سوره سبأ : 35] احمق ها میگفتند: ما چون پول و فرزند بیشتری داریم جهنمی نیستیم!

پس مال و ولد، به صلاح‌دید خدا در اختیار مؤمن و کافر قرار می‌گیرد و همیشه وسیله امتحان است نه دلیل رضایت خدا از کسی. خدا خطاب به مؤمنین می‌گوید: **لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ** [سوره آل عمران : 186]

اما مؤمن وقتی مال و ولدش زیاد میشود باید چه کند تا سربلند از امتحان الهی بیرون بیاید؟

اول اینکه شکرش را باید زیاد کند و توجه اش به خدا زیاد شود نه به آن مال. مثل آنهایی نباشد که گفتند: **شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا** [سوره الفتح : 11] خداوند هشدار داده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** [سوره المنافقون : 9] ای اهل ایمان، اموال و اولادتان از ذکر خدا بازتان ندارد که پشیمان شوید.

دوم، با آن مال خوبی کند نه اینکه خدای ناکرده صرف تلهی و اسراف گردد. ببینید خدا به بنی اسرائیل چه گفته: **ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** [سوره الإسراء : 7] باز شما را بر اورشلیم مسلط می‌سازیم و ثروت و دولت و جمعیت را به شما باز می‌گردانیم، اگر خوبی کنید بخود خوبی کرده اید و اگر بدی کنید، کلاه خودتان پس معرکه است!

خصوصاً با آن مال به سائلین و محرومان صله کند، این صله بر او فرض است: **وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ** [سوره الذاریات : 19]

جلد سیزدهم شرح نهج البلاغه از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که مراقب باشید! خداوند بندگان مستکبر و بزرگی طلب خود را بوسیله اولیاء خود که در نظر آنها بخاطر فقرشان ناچیزند، امتحان میکند.

\*\*\*

این بخش از سوره، ادامه صفات مؤمنین است که در یازده آیه اول سوره طرح شده بود:

**إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (57)**

مؤمنین واقعی کسانی هستند که خشیت در برابر هیبت الهی آنها را به اشفاق کشانده.

خشیت غیر از ترس است چون انس و امن هم همراهش هست. خشیت از چیزهایی است که فقط نسبت به خدا معنا دارد: وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ [سوره الأحزاب: 39]. خشیت از علم می‌آید و عمل به علم: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ [سوره فاطر: 28]. یعنی معرفت الله واقعی به اضافه عبودیت واقعی، انسان را به خشیت در برابر خدا میکشانند. خشیت هراس توأم با امید است، حذر توأم با عشق به معشوق. مواجهه با جلال ناشی از جمال معشوق.

خشیت آخرش به اشفاق ختم میشود، یعنی کمال خشیت میشود اشفاق و مؤمن اهل خشیت آخرش میشود مُشفق.

اشفاق هم در لغت، خوف و هراس از حادثه، همراه با امید و اطمینان به پدید آورنده حادثه است که ما را در بطن آن حادثه تنها نمیگذارد. پس پناه بردن به آغوش خدا در لفظ اشفاق نهفته است و وجه تمایز آن با خوف است. خوف در حالت بی‌خدایی رخ میدهد. اما مومن نمیترسد بلکه اشفاق دارد یعنی در عین ترس، دلش با خداست و عشق به خدا آرام و قرارش میدهد.

پس این آیه دارد میگوید مؤمنین در برابر هیبت حضرت حق، خشیت دارند یعنی هیبت خدا دلهاشان را نرم کرده و در حالت خوف و رجایی نسبت به خدا و حیرتی نسبت به جلال و جمال خدا نگه داشته. و چون این حالت امتداد یافته و مدت زیادی طول کشیده، تبدیل میشود به اشفاق. مُشفقین، عاشقانِ معشوقِ بی‌نهایت اند. معشوقی که عاشق را از خود گم و در خود حیران میکند. پس در معنای اشفاق نوعی گم‌کشندگی و جذب و جنون عاشقانه نیز نهفته است. اشفاق همان است که در ادبیات عرفانی به جنون العاشقین تعبیر شده.

وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (58)

به آیه‌ها و نشانه‌های خدا اعتقاد کامل دارند.

یعنی باور دارند که طبیعت، آیت خداست، ابر و باد و مه و خورشید و فلک، آیات خداوند؛ قرآن کتاب خداست؛ پیامبران فرستاده خداوند. اصولاً مؤمن چنان با خدا و آیاتش احاطه شده که غیر خدا برایش بی معناست.

امام حسین (ع) در دعای عرفه میفرماید: کی پنهان بودی که برای اثباتت نیاز به دلیل باشد؟!!

وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (59)

هرگز کسی را در بندگی، با خدا شریک نمیکنند.

یعنی فقط به حرف خدا گوش میدهند و فقط از خدا چیز میخواهند و فقط از خدا میترسند و فقط به خدا امید بسته اند. این چهارتا که کامل شد، مؤمن میشود موحد واقعی و دیگر شرکی در وجودش نیست.

وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (60)

و از همه داشته هایشان در راه خدا هزینه می کنند و در عین حال، دل هایشان برای برگشتن به سوی خدا در تب و تاب است.

یعنی منتهای کوشش خود را در راه طاعات و خیرات میکنند اما به اعمال خود تکیه ندارند بلکه به قبول خدا امیدوارند.

عبارت "قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ" عبارت منحصر بفردی است و همین یکبار در قرآن بکار رفته و بی تابی و تب و تاب آنها را برای وصال معشوق نشان میدهد.

کافی از امیر مؤمنان (ع) روایت میکنند که دو کس از خیر دنیا بهره مند میشوند: اول، کسی که کارهای نیک او روز به روز فزون میشود. دوم، کسی که حالت توبه و استغفار او مدام بیشتر میگردد.

راجع به عبارت "قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ" اعلام الدین از رسول خدا (ص) روایت میکنند که میترسند در انجام عمل صالح کوتاهی کرده باشند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که میترسند مبادا طاعاتشان پذیرفته نشود.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که از جمله نصایح لقمان به پسرش این بود که همواره چنان از خدا بترس که اگر تمام صالحات جنّ و انس را همراه آورده باشی، باز بگویی نکند نپذیرد و مرا عذاب کند و در همان حال، امیدت به خدا چنان باشد که اگر تمام معصیت جنّ و انس را کرده باشی، باز بگویی او کریم است و میبخشد!

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ (61)

این افراد، با سبقت از همدیگر، برای کارهای خوب سر از پا نمی شناسند.

سرعت در خیرات و سبقت در آن ویژگی مؤمنین واقعی است. یعنی برای اقدام به کار خیر دست دست نمیکنند و وقت را هدر نمیدهند. کار خیر برایشان مثل شکاری است که میدانند تا سر راهشان قرار گرفت باید مثل یک شکارچی آماده، شکارش کنند. دائماً هم از خدا میخواهند تا توفیق صالحات نصیبشان کند. این جزو دعاها هر روزشان است. کمال عبادت، خشوع است، یعنی حضور و گم شدن در معبود و کمال خدمت، خلوص است. یکی از نشانه های خلوص، سرعت در کار و عدم تسویف در آن است.

این چند آیه از عاشقانه ترین تعابیر قرآن است.

وَ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (62)

البته از هرکس فقط به اندازه توانش میخواهیم. پيشمان کتابی است که درست و دقیق گزارش می دهد و هرگز به کسی ستمی نمی شود.

عبارت "لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا" از قوانین الهی است که حاکم بر کلّ نظام تشریح است. خداوند توان هر فرد را در نظر میگیرد و بر حسب همان، از او تکلیف میخواهد. پس انتظاری که از من دارد با انتظاری که از شما دارد با انتظاری که از فرد دیگر دارد، فرق میکند. یعنی خدا هرکس را با خودش می سنجند نه با دیگران. البته سالک هم که اندک اندک قوی تر میشود تکلیف بیشتری خدا از او میخواهد. مثلاً کم کم انتظار دارد نماز شب بخواند، ایثار

کند، علمش را افزون کند، لغوش را کم کند، و قس علی هذا. البته دل آدم هم پیشاپیش به این امور راغب میشود و خود رغبت دل علامت وُسع و وُسع علامت تکلیف است. وُسع را خدا میدهد و تکلیف را هم خدا میخواهد.

برخی عبارت "لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا" را اینطور معنا کرده اند: بر نفوس فقط و فقط یک چیز تکلیف کرده ایم: اینکه وجود خود را توسعه دهند. یعنی روحشان را وسعت بخشند. این معنا گرچه از لفظ و سیاق بعید است اما فی نفسه درست است. چون انجام تکالیف آخرش به وسعت روح ختم میشود و روح مُنْشَرِحِ آخرش به لقاء الله میرسد. پس آدم یک وظیفه دارد و آن فراخ کردن سعه وجودی خویش از طریق بندگی خداست.

عبارت "لَدَيْنَا كِتَابٌ يُطِئُ بِالْحَقِّ" چون پس از بیان قاعده اختلاف تکالیف آمده، قاعدتاً باید پرونده تکوینی انسانها باشد که در آن تقادیر هر یک و چیزهایی که به آنها داده شده مثل استعدادها، یا داده خواهد شد مثل امکانات، و ارزاق آینده، مکتوب است و آن کتاب حکم میکند که بر حسب این داده ها، از این انسان، چه میخواهند و بعنوان خروجی، چه باید پس بدهد. این کتاب در واقع پرونده تکوینی هر انسان است که با خلقت او در عوالم پیشین، برایش توسط خود خدا مفتوح شده است. در آن پرونده نوشته این انسان طینتش چیست و چه وقت باید بدنیا بیاید و روحیاتش چیست و از طریق چه دینی باید سلوک کند و اساتیدش کدام است و آزمونهای اصلی زندگی اش کدامند و در کدام خانواده باید بیاید و چه کسانی اساتید معنوی او باشد و بلاهایش چگونه است و ارزاقش منجمله کارش و زن و بچه اش چگونه باید باشند. از این حیث این آیه نکته جالب و بدیعی را عنوان کرده است. مسلّم است که انتظاراتی که از او هست و تکالیف او بر حسب این مکتوبات و مقدرات است طوریکه کسی احساس نمیکند به او ظلمی شده: وَ هُمْ لَا يُظَلِّمُونَ.

لازم به ذکر است که "وُسع" در برخی احادیث استطاعت یعنی قدرت بر انجام کار تعبیر شده، مثلاً:

کافی از امام رضا (ع) روایت میکند که استطاعت وقتی حاصل میشود که راه بنده برای کاری باز باشد و تندرست باشد و خدا اجازه دهد. مثلاً کسی که زنی نمی یابد استطاعت بر زنا ندارد.



گاهی هم زنی می یابد اما بیمار است. گاهی هم همه چیز فراهم است اما خدا نگه اش میدارد و توفیقش میدهد در برابر نفس بیاستد و زنا نکند، مثل یوسف (ع). برای خیلی ها هم خدا چنین کاری نمی کند و بین او و گناه حائل نمیشود تا او به اختیار خود گناه کند. این، نامش خذلان است. خذلان بدلیل گناهان قبلی است.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکنند: استطاعت یا قدرت و اختیار بر انجام کار، حین کار و لحظه لحظه از طرف خدا به بنده تملیک میشود. پس کسی که تا ساعتی پیش قدرت بر کاری را نداشته ممکن است الان به اذن خدا قادر شود.

مستدرک از رسول خدا (ص) روایت میکنند: نُه چیز از اَمّت من برداشته شده، یعنی بخاطر آن عقاب نمیشوند: خطا، فراموش کنند و کاری کنند، مجبور به کاری شوند، طاقت کاری را نداشته باشند، آنچه نمیدانسته اند، آنچه چاره ای جز آن نداشته اند، اینکه ناخواسته به کسی حسد کنند مادامیکه کاری علیه او نکرده یا حرفی نزده باشند، گمان بد نسبت به دیگران مادامیکه به عمل نیانجامیده، فال بد در صورتیکه از آن بگذرند و خدا را یادکنند و به آن دامن نزنند. گوئیم: در برخی روایات هست که اصولاً فال بد مؤمن راجع به خودش یا دیگران، مؤثر نیست. چون مؤمن در امن خداست.

\*\*\*

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (63)

اما دل های بی دینان غرق گرداب و از این مسائل غافل است؛ برای همین، به جای کارهای خوب، به کارهای زشت مشغول اند!

در بخش پیشین تتمه ای عاشقانه از صفات مؤمنین مذکور شد و در انتها اشاره شد که خدا از هر یک از آنها برحسب سعه وجودی شان تکلیف خواسته. یعنی مؤمنین درجات بسیار دارند. اما بالاخره مؤمن اند. در این بخش نقطه مقابل ایشان یعنی کافرین را شرح میدهد و حال و هوای آنها را به توصیف میکشد.

ص: 38

راجع به "غمرة" گفتیم که مشغولیتی است که چون گرداب، انسان را به خود مشغول و در خود غرق میکند. آنها که غایت زندگی شان وصال بدرگاه ذوالجلال نیست، در گرداب امور بی حاصل و روزمره گرفتار میشوند و از آنچه باید بکنند غافل میگردند، نتیجتاً اعمالشان نیز بخلاف مؤمنان که چنانچه گفته شد، سبقت در طاعت و عبادت و خدمت بود، تحصیل منافع و لذایذ زودگذر دنیوی است. اینها کجا و آنها کجا.

جلد نهم بحار الأنوار از امام باقر (ع) روایت میکند که "بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا" یعنی نسبت به قرآن غافلند و موفق به انس با آن نمیشوند.

حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ (64) لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ (65)

در همین حال و هوا سیر میکنند تا هوسبازان آنها را با عذاب فروگیریم، آنگاه است که نعره میکشند! امروز وقت زاری کردن نیست و از طرف ما کمکی در کار نیست!

"مُتْرَفِينَ" نعمت زدگان و هوسبازانی هستند که نعمت و خوشی، تباهشان کرده و به فساد و غفلتشان کشانده. وقتی حال و روز این به اصلاح خوشبخت های کافران چنین است، بدا بحال فقرای آنها!

"جَارٌ" نعره و زوزه و حوشی چون شیر و شغال و گرگ است وقتی در دام گرفتار یا زخمی میشوند. مترفین در مجالس عشرت، زیاد نعره کشیده اند؛ حالا هم حین مواجهه با أخذ الهی باید نعره بکشند. پایان ناز و نعمت غافلانه، ناله های عاجزانه است.

آنها که در دنیا میتوانستند و دیگران را یاری نکردند در آخرت یآوری نخواهند داشت: إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ (66) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (67)

یادتان هست؟ آیه هایم را برایتان می خواندند؛ ولی از سرِ خود بزرگ بینی، عقب عقب میرفتید و بی اعتنائی میکردید. در شب نشینی هایتان هم، پشت سرِ دیانت بدویبراه می گفتید.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ (68) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (69) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (70)

چرا در حرف های قرآن خوب تدبّر نمیکنند؟! مگر حرف تازه ای برایشان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! یا مگر پیامبرشان را نمی شناختند که انکارش می کردند؟! شاید هم پیامبرشان را دیوانه گمان میکنند؟! نخیر! این ها نیست؛ بلکه او حق را برایشان آورده اما آنها چشم دیدن حق را ندارند.

علّت کراهت ایشان از حق، تضاد منافع خیالی و کوتاه مدت ایشان با حق مُنزَل یعنی کتاب خداست. کتاب خدا به طاعت و عبادت و خدمت دعوت میکند و ملاک برتری را تقوی میدانند اما آنها بدنبال لذت پرستی و کامجویی و منفعت طلبی اند و ملاک برتری پیششان، ثروت خود یا قدرت پدران است. پس چه نسبتی بین ایشان با حق هست؟! باید هم حق مکروهشان باشد و انکارش کنند.

اینکه گفته "أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ" نیاز به توضیحی مختصر دارد:

آنچه را پیامبر اکرم (ص) عرضه کردند (و هم اکنون هم عرضه می کنند) آیات مبارکات الهی بود که در سرزمین مکه، که ادبیات مادرزادی و فطری رواج داشت، به عنوان آیه و بیّنه الهی بسیار جلوه کرد و درخشید و اثر گذاشت.

محمد بن عبدالله (ص) تا چهل سالگی بین آن مردم زندگی می کرد و با گوسفندانش در کوه ها و درّه ها می گشت. همه او را می شناختند. زندگی اش روشن بود. آنجا نه معلمی بود، نه مدرسه ای و نه مآ و واعظی. خدا و معارف الهی جایی نداشت. اسم «رحمن» که بر زبان می آمد، می گفتند: «رحمن چیست؟». آن وقت از همین آدم که بین خودشان بود، یک مرتبه جمله ای را می شنیدند که از حیث معنا فوق العاده بود و در عین حال، در لباس بسیار ظریف سجع و به لسان عربی مبین بود. قرآن هم می فرماید: «ما کنت تدری ما الکتاب ولا

الایمان» (پیش از این نه کتابی میشناختی، نه ایمان داشتی). آن وقت، همین آدم امی بی سواد به پا می خیزد و مأمور هدایت قوم خود و اصلاح جامعه از فسادهای دینی و اخلاقی و پاک کردن خانه خدا از بتان و دل های آدمیان از خدایان دروغین می شود: «قم فانذر وربک فکبر» (برخیز و انذار ده و خدایت را بزرگ دار).

اکنون هم علوم پیامبر اکرم (ص) جهان را پر کرده است. تمام عالمان اسلام علمشان رشحه ای از رشحات علم ایشان است. ائمه (ع) نیز از او اخذ کرده اند. تمام این علوم به یک عرب درس ناخوانده و مکتب نرفته و استادندیده برمی گردد. حتی تمام بزرگان عرفان و فلسفه بشر و امدار ایشان هستند. درباره نشئت سابقه، عوالم قبلی، خلقت اشباح و اضلال و انوار، کیفیت خلقت و عوالم ارواح، طبقات مخلوقات، عوالم عقبی از برزخ و موجودات برزخی و حالات و کیفیات آنها، عوالم قیامت کبری و ماوراء آن و میزان و حساب و جنت و نار، خواص موجودات و علم الاشیاء و آثار وضعی اعمال و آداب زندگی و اخلاق و اجتماع و سیاست آن قدر آن حضرت مطلب دارند که حتی فهرست آنها محیرالعقول است، چه رسد به خود آنها. تازه اینها همه یک طرف و «معرفت الله» که هدف اصلی بعثت ایشان بوده است یک طرف. اسماء و صفات و افعال حق و ارتباط او با ما و ما با او که شریف ترین علم هاست؛ همه اینها را آدمی بی سواد و بدون استاد و کتاب آورده است، آیا این بیینه نیست؟

البته پیامبر حدود چندصد بیینه قدرتی (مثل شق القمر و شفای بیمار) نیز داشته اند، اما قرآن که بیینه علمی ایشان است، جاوید است و برای همه نسل هاست.

و لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (71)

اگر حق میخواست تابع میل ایشان باشد، آسمان ها و زمین و هرکه در آن هاست، از اساس به هم می ریخت! آری، ما قرآنی به آن ها داده ایم که برنامه زندگی آنها باشد؛ ولی آن ها به آن بی اعتنایند.

در این آیه قرآن را "ذکر" یا پندنامه معرفی کرده. پندهایی که برنامه درست زندگی در آن مذکور است.

بشارة المصطفى از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند: ای کمیل، بخدا قسم ما آن حقی هستیم که خدا بر حذرمان داشته از اینکه به دلخواه و هوس مردم رفتار کنیم و فرموده: **وَاتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.**

**أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (72)**

مگر برای هدایت شان دستمزدی از آن ها می خواهی؟! خیر؛ دستمزد مستمر خدا بهتر است و خدا بهترین روزی دهنده هاست.

این آیه حاوی مهمترین توصیه اجتماعی-معیشتی به مبلغین دینی است.

خرج چیزی است که مصرف میشود ولی خرج بودجه مستمری است. خدا به بندگان مؤمنش خراج میدهد. تعبیر از این زیباتر؟! یعنی دائماً آنها را برخوردار میسازد. آنها بی منت و مبارک و مزید و بی حساب. این آیات نص صریح است که خداوند روزی مبلغان دین را تضمین کرده پس حذر کنند که دین را اسباب کسب قرار دهند.

در وادی تبلیغ دین، آنچه اهمیت حیاتی دارد، این است که مبلغ برای رساندن پیام دین مزدی طلب نکند. در قرآن کریم نزدیک به 20 مرتبه همین معنا از زبان پیامبر اسلام (ص) و دیگر پیامبران الهی نقل شده است که ما مزدی بابت رسالت خود از شما طلب نمی کنیم. سر توفیق پیامبران نیز در این بوده است که نعمت هدایت را بی مزد و منت در اختیار مردم می نهادند. از این رو، مبلغ دین برای معیشت خود یا باید از راه مستقلی برود یا باید تن به سختی و عسرت دهد. اصولاً، تبلیغ دین کاری است عاشقانه نه کاسبکارانه. این است که حتی اگر فئه قلیلی در این راه بمانند، عاشق بودنشان قلّیشان را جبران می کند. کسی که نانش در دست مردم است، زبانش به دست ایشان است. مجبور است سخنانی بگوید که در کام ایشان شیرین است یا حداقل چنان باشد که ایشان را نرنجانند و به مقتضیات و مصالح صنفش سخن بگوید که مبادا آنان به او بی مهري کنند و همان حداقل معیشتش را نیز از

دست بدهد. فقط احرارند که می توانند پاسبان دین باشند و فقط در سایه حریت است که دفاع از دیانت ممکن است.

ریشه بسیاری از مخالفت هایی که در طی تاریخ ادیان \_ در جای جای گیتی \_ با دین رخ داده است، مخالفت با رسمی شدن دین و وضعیت کسانی بوده است که به نام دین برای خویش معیشت و قدرت و منزلت می خواسته اند. مخالفت اکثر مردم نه با دین، بلکه با سوء استفاده دینداران از دین و به نام آن امتیاز ویژه ای برای خود قائل شدن بوده است.

تاریخ حکم خواهد کرد که مبلغان مزدخواه بیش از آنکه به پیشبرد دین کمکی کرده باشند، در مجموع، مانع پیشرفت پیام آن شده اند.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (73) وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ (74)

تو، در واقع، به راه صراط مستقیم دعوتشان می کنی؛ اما آنها که آخرت را باور ندارند، از این صراط منحرف شده اند.

"نکب" از ریشه نکبت میآید و به معنی منحرف و بی راه شدن و ماندن از راه است. "صراط" هم راه بندگی خداست که عبارتست از سلسله منسجمی از باورها و رفتارها که به آن عبودیت یا بندگی میگویند. یعنی صراط فرقی با دیگر سبب اینست که طریق الی الله است حال آنکه بعضی راه ها به خدا ختم نمیشود: وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ [سوره النحل: 9]. امثال این بیراهه ها در عرفانهای بشری کم نیست.

اما همه صراطها هم یکجور نیست و هر دین حقی صراطی بسوی خداست. اما صراطی که در اسلام معرفی شده صراط مستقیم است:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ [سوره الأنعام: 153]

این قرآن، صراط مستقیم من است. از آن تبعیت کنید و راه های دیگر را وانهدید که از راه خدا باز میمانید. این وصیت خداست به شما کاش برای آن ارزش قائل باشید.

الان هم هرکدام از فرق اسلامی دین را یکجور تفسیر میکنند، برای تقریب به صراط مستقیم و فهم درست دین، باید به اوصیایی که خود پیامبر (ص) تعیین کرده یعنی امامان معصوم (ع) رجوع کرد.

راجع به "عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ" معانی الاخبار از امام صادق (ع) روایت میکند که ما صراطی هستیم که از آن بازماندند پس در آخرت هم از پل صراط باز میمانند و از آن نخواهند گذشت.

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُؤِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (75) وَ لَقَدْ أَخَذْنَا لَهُمْ بِالْأَعْدَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَصَرَّعُونَ (76)

به این از راه مُعرضان، اگر لطف کنیم و گرفتاری هایشان را برطرف سازیم، باز با کوردلی، در یاغی گری خود اصرار میورزند! اگر هم عذاب مختصری به آن ها بچشانیم تا به خود بیایند، سر تسلیم در برابر خدا فرود نمی آورند و زاری نمی کنند!

خدا با این بی دینان و متخلفان از تربیت درست، چه کند؟ هم لطف خدا ایشان را دور میسازد، هم قهری تأدیبی خدا آنها را به هیچ صراطی مستقیم نمیکند! پیوسته بر راه باطل خویش اصرار میورزند تا وقت بگذرد و روح ضایع شود و عذاب ابدی، قطعی:

این آیات واجد درسی برای مؤمنان است و میگوید وقتی با لطف خدا طرف شدید و دیدید که دست رحمت او مشکلات شما را یکی یکی برطرف میکند، دست از یاغی گری و سر به هوایی که در همه ما انسانها کم و بیش هست بردارید. توضیح اینکه هرکس طغیانی مخصوص بخود دارد و مقتضای تقوی و فزونی آن، لجام زدن بر نفس و بصیرت در نور ایمان است؛ بخصوص وقتی خدا با لطف دارد با ما تا میکند. پس هر لطفی که طالع شد، کمی آدم باید با تقوی تر و سر به زیر شود.

نکته دوم: خداوند غیر از عذاب الیم، یکسری عذابهای خفی و خفیف دارد که سر راه مؤمنین قرار میدهد تا استکانت کنند یعنی فروتن شوند و بفهمند کسی نیستند و قدرتی ندارند و خدا چک سفید امضاء به آنها نداده. سپس، استکانت آنها را به تضرع بدرگاه خدا میکشاند یعنی با خدا حرف میزنند و درد دل میکنند و چاره میخواهند. تمام آن بلاها برای این است.

خلق را با تو چنین بدخو کند؛ تا تو را ناچار رو آن سو کند.

پس هم لطف خدا رحمت است، هم قهر خدا. منتها برای مؤمنین. کافرین را نه این لطف دواست نه آن قهر. پس نه خدا به آنها لطف میکند و برایشان گره گشایی میکند؛ نه قوای قهریه کائنات را برای تربیت آنها هدر میدهد. دقت بفرمایید! یعنی اصلاً کاری به کارشان ندارد. آنها را رها کرده تا در مشکلات خود بلولند و در لذایذ خود افراط کنند تا مرگشان رسد. فهم این مطلب خیلی خیلی مهم و از ابواب حکم قرآن است.

قدم اول برای مشمول لطف و قهر تربیتی خدا شدن، ایمان است. بی ایمانان به خود محوّل شده و موکول به تقدیرات و تصادفات عمومی دنیایند. بدبختی از این بزرگتر نمیشود! مثل اینکه پدری بچه ای را رها کند و فرض کند اصلاً چنین بچه ای ندارد.

راجع به عبارت "فَمَا اسَّ تَكَاثُرًا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ" کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که استکانت، خضوع جسم و شکستگی دل است و تضرّع، دستها را به دعا بالا بردن و در دعا الحاح کردن.

جعفریات از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که این عبارت کلید استجابات را در خود دارد: هرکس در دعا استکانت به خرج دهد و تضرّع کند، دعایش مستجاب میشود.

بلدالامین روایت میکند که امیر مؤمنان (ع) سحرها هفتاد بار در قنوت استغفار میکرد و میفرمود وای بر آنها که استکانت و تضرّع ندارند. خدایا اینگونه بدرگاهت استکانت و تضرّع میکنم.

حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (77)

تا اینکه وقتی با مرگشان دری از عذاب سخت به رویشان باز کنیم، به یک باره ناامیدی سر تا پای وجودشان را در بر میگیرد!

این هم عاقبت کسانی که ایمان ندارند و عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ. البته ممکن است این عذاب شدید مدتها قبل از مرگ برای کسی آغاز شود. اما اگر به تعویق بیفتد، طوری نیست! زیاد طول نمیکشد. چون خانه آخر فرصت، مرگ است.



نورالثقلین روایت میکند: پس از جنگ بدر پیامبر خدا (ص) مشرکین مکه را نفرین کرد و گفت: خدایا روزگار را برایشان چون روزگار قحطی یوسف کن. پس چنین شد و چنان قحطی بر مکه مستولی گشت که خون شتر را با پشم آن مخلوط میکردند و تفت میدادند و میخوردند. ابوسفیان واسطه ای تراشید و بسوی محمد (ص) فرستاد که تو را به خدا رحم کن! مگر خودت در کتابت نگفته ای که رحمة للعالمین هستی؟! در بدر پدران را کشتی و اکنون با نفرینت فرزندان ما در شرف مرگ اند. پس پیامبر (ص) رفع عذاب را از ایشان خواست که این آیات نازل شد.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (78) وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (79) وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (80)

اوست که به شما نعمت گوش و چشم و عقل عنایت کرده؛ اما حیف که کم شکر می کنید! اوست که شما را در زمین آفرید و سرانجام به محضرش احضار میکند. اوست که شما را به دنیا می آورد و از دنیا می برد. رفت و آمد شب و روز هم، کار اوست. پس چرا عقلتان را به کار نمی اندازید؟!

دیدن نعمت هایی مثل چشم و گوش و عقل، خیلی آدم را پیش میبرد؛ چون اکثر انسانها از این نعمت ها غافل اند.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (81) قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (82) لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِن قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (83)

اما آن ها همان حرف های گذشتگان را می زنند. می گویند: بعد از آنکه مردیم و به مستی خاک و استخوان تبدیل شدیم، باز واقعاً زنده می شویم؟! به ما و پدرانمان قبلاً هم از این جور وعده ها داده اند؛ ولی کو؟! این ها چیزی جز افسانه های گذشتگان نیست!

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (84) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (85) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (86) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (87) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (88) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُشْحَرُونَ (89) بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (90)

پرس: اگر واقعاً چیزی میفهمید، بگوئید زمین و ساکنانش مال کیست؟ خواهند گفت: مال خداست! بگو: پس چرا بخود نمی آید؟!

پرس: چه کسی پروردگار آسمان های هفت گانه و چه کسی پروردگار عرش عظیم است؟ خواهند گفت: همه مال خداست! بگو: خب، پس چرا وظایف خود را در قبال خدا انجام نمیدهید؟!

پرس: اگر سرتان می شود؛ ملکوت تمام موجودات دست کیست؟! کیست که به هرکه بخواهد، پناه می دهد و کسی نمی تواند برخلاف خواست او به کسی پناه بدهد؟! خواهند گفت: تماماً مال خداست! بگو: پس، تا کی اسیر توهمات خویشید؟!

آری، با قرآن حق را برایشان آوردیم، اما آن ها حتی با خودشان هم صداقت ندارند.

عبارت "سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ" عبارت مهمی است و صراحت دارد که اعتقاد به اینکه خدایی هست، نجات بخش نیست و تقوی لازم است.

یعنی دانستن اینکه خدایی هست باید به ایمان توأم با تغییر رفتار منجر شود تا انسان را نجات دهد.

در این آیات عبارت "ملکوت" بکار رفته و دلالت دارد که هر چیزی ملکوتی دارد و ملکوت تمام اشیاء مستقیماً بدست خداست.

به نظر میآید که مقصود از ملکوت، حقیقت اشیاء و اصل خلقت آنها باشد. مثلاً این آب ملکوتی دارد، این کوه ملکوتی دارد، هر انسان و هر حیوان ملکوتی دارد. گویا ملکوت استعاره از روح و جوهره اشیاء است که همه، مخلوق خدا و بدست خدا و تکویناً مطیع خداست. یعنی بدست خدا بودن ملکوت کنایه از قدرت مطلق او بر هستی است.

راجع به تفاوت عرش و کرسی، جلد پنجاه و پنجم بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت میکند که عرش باطن تر و نهان تر از کرسی است و عظیم تر از آن. برای همین خداوند فرموده: عرش العظیم.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (91) عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (92)

خدا نه فرزندى برگزیده و نه معبودى هم ردیف اوست؛ وگرنه هر معبودى زیرمجموعه خود را مستقلاً تصاحب میکرد و هماهنگى نظام آفریش به هم مى خورد! همچنين، معبودها برای همدیگر شاخ و شانه مى کشیدند! و نزاع بوقوع میپوست.

خدا منزّه است از توصیف هاى که مى کنند؛ او از پیدا و پنهان باخبر است. پس او برتر است از آنچه بجای خدا میپرستند.

\*\*\*

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ (93) رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (94)

بگو: خدایا، اگر بناست عذابی را که به کافران وعده داده شده نشانم دهی، خدایا، مرا در شمار ایشان قرار نده.

یعنی مرا از عذابی که در دنیا و عقبی دامنگیر ایشان میشود حفظ کن. این دعایی که خدا در دهان پیامبر (ص) گذاشته، در واقع، تهدیدی است برای کافران و مخاطب اصلی اش آنها هستند.

بودن در میان ظالمان خطر سرایت عذاب را در پی دارد.

وَ إِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (95)

ما می توانیم عذابی را که به آن ها وعده داده ایم، نشانت دهیم، بی آنکه به تو آسیبی برسد!

یکی از عجایبِ افعال خدا این است که در یک خانه و جلوی چشم بقیه، یکی را که مستحقّ عذاب است جوری عذاب میکنند که بقیه بی آنکه عذاب به آنها سرایت کند، ببینند. خدا چنین قدرتی دارد و دائم چنین میکند.

ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (96)

اما تو ای پیامبر، با بهترین خوبی رفتار زشتشان را جواب بده. ما بهتر می دانیم وصفشان را.

یعنی عذاب ایشان کار ماست؛ تو کار خودت را انجام بده. وظیفه تو مقابله به مثل در برابر بدیهای ایشان نیست، تو بدیهایشان را با خوبی، به بهترین روش، پاسخ بده. اینرا گفته تا مؤمنین هم که الگوشان پیامبر (ص) است یاد بگیرند و عامل باشند. اصولاً مؤمن باید صبور باشد و بدی را با خوبی پاسخ دهد. این، معنای مکارم اخلاق است.

محاسن از امام صادق (ع) روایت میکند که از مصادیق "ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ" تقیه است.

جلد دوازدهم وسائل الشیعه از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند: حتی با دشمنت مصافحه کن گرچه او خوشش نیاید. مگر ندیده ای خدا فرموده: ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که رسول خدا (ص) هیچ گاه بدی را با بدی پاسخ نداد. چون به این آیه شریفه همیشه عمل میکرد.

کافی روایت میکند که یکی از یاران علی (ع) خیانت یا تمرد کرد، او را گرفتند و آوردند. علی (ع) دستور داد او را دستگیر کنند و وقتی آوردندش دستور داد او را بزنند. او به زبان آمد و گفت: یا علی، المُقَامُ مَعَكَ ذُلٌّ وَفِرَاقُكَ كُفْرٌ. یعنی با تو بودن آدم را ذلیل میکند و از تو جدا شدن از آدم کافر میسازد. امیر مؤمنان (ع) فرمود: رهایش کنید. گرچه جمله اولش نادرست است و با من بودن، عین ایمان و عزّت است اما چون در جمله دومش درست گفت که تخلف از من کفر است، آزادش کنید. خدا فرموده: ادْفَعِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ. این جمله دومت حسنه ای بود که سیئه جمله نخستت را شست و دفع کرد.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (97) وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ (98)

و در مواجهه با بديها، اينطور دعا كن: خدايا، به تو پناه مي برم از وسوسه هاي شياطين. و به تو پناه مي برم خدايا از اينكه به من نزديك شوند.

اين فقرات نشان ميدهد كه در جاهايي كه كسي به انسان بد ميکند، وسوسه شياطين براي صدور بدی از جانب انسان بیشتر است. در چنين جاهايي يعني مواضع اختلاف - و البته هميشه - بايد به خدا پناه برد از شر شياطين.

شياطيني كه در اينجا ذكر شده ممكن است جنّ باشند يا انس: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ [سوره الأنعام: 112].

"همزات" به معنی وساوس است. از کاربرد اين واژه در آيه وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ [سوره الهمزة: 1] و نيز سياق همين آيات بر ميآيد كه بيشتر راجع به وسوسه هايي بكار ميروند كه قصدش خراب كردن افراد در ذهن هم است. پس تا چنين ظنوني راجع به ديگران در ذهنمان خلجان كرد بايد به خدا پناه ببريم.

عبارت "أَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ" نشان ميدهد كه شياطين جنّ و انس گاهي با انسان معاشر و هم محضر ميشوند. يعني همراه و همسفر انسان ميشوند و مدتي با او هستند و در کنار او قرار ميگيرند. با او زندگي ميکنند و با او نشست و برخاست دارند و همراهش همه جا ميروند. پناه بر خدا از چنين قرين سوئي! پناه بر خدا از چنين وضعيتي!

جلد شصتم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روايت ميکند كه هرگاه ميخواهي بخوابي براي احتراز از كابوس، اين دو آيه را بخوان.

\*\*\*

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (99) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (100)

ص: 50

وقتی مرگ سراغ یکی از این کافرین می‌آید، درخواست میکند: خدایا، مرا برگردانید به دنیا. تا اعمال صالح انجام بدهم همان‌ها که فروگذاشته‌ام. هرگز! این حرف بیخودی است که او می‌زند. جلوی رویشان، برزخی است تا روز قیامت که دوباره زنده می‌شوند.

عبارت "لَعَلِّيْ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ" را برخی اینطور معنا کرده‌اند: تا با ثروتی که باقی گذاشته‌ام، کارهای خوب بکنم. در اینصورت تکلیف ثروتمندان برای عمل صالح بیشتر و حسرت آنها پس از مرگ بیشتر است.

این آیه مهم‌ترین آیه در اثبات حیات برزخی و بطلان فرگشت یا تناسخ است. این آیه صریحاً می‌گوید وقتی کسی مرد، برگشتی به دنیا در کار نیست. مرگ دری یکطرفه است که او را به عالمی بنام برزخ منتقل می‌کند و او در برزخ هست تا قیامت.

روایات راجع به زندگی برزخی بسیار است و ما در ذیل آیه 46 سوره غافر: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا... تحقیق کاملی از آن ارائه دادیم. هرکه خواست به آنجا رجوع کند.

ذیل عبارت "قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي رِزْقًا رِزْقًا حَلَالًا" جلد هفتاد و چهارم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که بی‌نماز از خدا می‌خواهد که به دنیا برگردد تا نماز بخواند و بی‌زکات می‌خواهد برش گردانند تا بخشش کند. بی‌حج از خدا بازگشت می‌خواهد تا حج بگذارد. اما هیئات که امکان پذیر نیست.

تحف العقول از امام سجاد (ع) روایت می‌کند که شماها هر روز صبح که برمیخیزید خودتان را جای کسی بگذارید که از خدا خواسته او را به دنیا برگرداند و خدا برگردانده و یک روز دیگر فرصت به او داده.

راجع به عبارت "مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ" جلد ششم بحار الأنوار از امیر مؤمنان (ع) روایت می‌کند که این آیات، ردّ بر کسانی است که عذاب بین دنیا و آخرت را منکرند.

تفسیر قمی از امام صادق (ع) روایت می‌کند که برزخ ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است. این آیه پاسخی است به آنها که منکر ثواب و عقاب پیش از آخرت اند. سپس فرمود: شفاعت ما برای قیامت است و من برای شیعیان خود از هیچ چیز جز برزخ نمی‌ترسم!

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (101) فَمَنْ تَقَلَّتْ مُوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (102) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (103)

وقتی در شیپور قیامت دمیده شود، در آن روز، نه بینشان روابط قوم و خویشی باقی می ماند و نه از حال هم می پرسند! پس آنانی که کارهایشان با ارزش باشد، خوشبخت اند. و آن هایی هم که کارهایشان بی ارزش باشد، سرمایه عمرشان را از کف داده اند و در جهنم ماندنی اند.

عیون از امام رضا (ع) روایت میکند که هرکس گنهکار را دوست داشته باشد، گنهکار است و هرکس شخص مطیع را دوست داشته باشد، او نیز مطیع خداست. بین خدا و کسی خویشاوندی نیست و هیچ کس به خدا نزدیک نمیشود جز به طاعت و دوست داشتن اهل طاعت. پیامبر (ص) به فامیلش فرمود: فردای قیامت نسبی بین من و شما نیست. نیایید بگویید ما پسر عمه های محمدیم! خداوند نسب را در قیامت نفی کرده. آنروز آنکس به من نزدیکتر است که مرا دوست داشته و به حرف من عمل کرده باشد. گوییم: یعنی ارتباط در قیامت بر مبنای نسب نیست بلکه بر مبنای سنجیت است و قوام سنجیت نیز محبت است و اطاعت بر مبنای محبت.

المناقب روایت میکند که امام سجاد (ع) را دیدیم که تا سحر در مطاف می گریست. صبح به ایشان عرض کردیم. این ناله و فغان برای چیست؟ شما که مادرتان فاطمه (س) و پدرتان علی (ع) است! ما باید به حال خود گریه کنیم. فرمود: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ. به خدا سوگند، فردای قیامت هیچ چیز جز اعمال صالح سودی بحال آدمی ندارد.

ارشاد از رسول خدا (ص) روایت میکند که در قیامت پدر به فرزندش میچسبد و میگوید بخاطر کارهایی که برایت کردم ذره ای از اعمال صالحت را به من بده مبادا جهنمی شوم! فرزند میگوید: دور شو پدر که شاید خودم بدان محتاج تر باشم. سپس مادرش میآید و چنین میخواهد و او میگوید: مادر، دور شو که سرگرم کار خود هستم.

تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ (104)

شعله های آتش چنان صورت هایشان را کباب میکند که لب هایشان جمع می شود و دندان هایشان نمایان!

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (105) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (106) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ (107) قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ (108)

مگر نه اینکه آیاتم را برایتان می خواندند و شما دروغش می دانستید؟! گویند: خدایا، شقاوت ما بر ما غلبه کرد و جماعتی گمراه بودیم. خدایا! این بار ما را از جهنم نجات بده، اگر باز گذارمان به آن افتاد، آن وقت دیگر واقعاً بدکاریم!

خدا تشر می زند: گورتان را در جهنم گم کنید و با من حرف نزنید!

عبارت "غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا" عبارت منحصر بفرد و عمیقی است. امان از اینکه شقاوت انسان بر روح او غالب شود و سرنوشت انسان را بدست گیرد. نکند در ما هم شقاوتی مستتر باشد و روزی زبانه بکشد و عاقبتمان را به شر کند.

خطاب خدا هم با ایشان منحصر بفرد و بی مانند است. پناه بر خدا! احْسَبُوا را به سگ میگویند، ترجمه اش میشود چیزی مثل چیخ!

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که با شرابخواران معاشرت نکنید که سگان دوزخند که به آنها خطاب میشود: احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ .

راجع به "رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا" توحید از امام صادق (ع) روایت میکند که اعمالشان باعث بدبختی ایشان شده.

ارشاد از رسول خدا (ص) روایت میکند که جهنمیان فریاد میزنند "رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ" اما چهل سال بعد به آنها جواب میدهند و تازه میگویند "احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ" .



إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (109) فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوَكُمُ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (110) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (111)

آن وقتی که عده ای از بندگانم دعا می کردند: خدایا، ما ایمان آوردیم. ما را بیامرز و مشمول رحمت خویش کن که تو بهترین رحمت کنندگانی.

مسخره شان می کردید تا جایی که سرگرم شدنشان به تمسخر آنان، یاد مرا کاملاً از خاطرتان برد! و پیوسته به آنها میخندیدید.

من هم امروز به خاطر صبرشان در پایداری بر ایمان، پاداششان میدهم. الحق که آنها بُرد کرده اند.

عبارت "رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ" از دعاهای زیبا و مهجور قرآن است و میشود ذکر قنوتش قرار داد.

عبارت "فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوَكُمُ ذِكْرِي" نشان میدهد که مسخره کردن دیگران و کلاً مشغول بودن به خلق الناس، توفیق ذکر خدا را از آدم میگیرد و آدم را از لطف و غفران خدا محروم میکند.

عبارت "إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا" نشان میدهد که بخش عظیمی از پاداش خدا، فقط و فقط بخاطر صبر است. یعنی اگر انسان صبر کند، به فوز میرسد و بُرد میکند.

دعا در دنیا مقبول است اما دعا و التماس در قیامت کارساز نیست. اینجا دعا کنیم تا آنجا به التماس بی حاصل نیفتیم.

راجع به "أَنْسَوَكُمُ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ" مکارم الاخلاق از رسول خدا (ص) روایت میکند که گناه انسان را مست و مسخ میکند، بیش از شراب. نمیبینید که مسخره کردن مؤمنان چطور طبق این آیات عقل از سر کافران میرباید.

مکارم الاخلاق از رسول خدا (ص) روایت میکند که ابن مسعود و عدّه دیگری نزد ایشان آمدند در حالیکه از فرط گرسنگی نزار شده بودند. پیامبر (ص) فرمود: چند وقت است سیر نخورده اید؟ گفتند: چهار ماه. فرمود: إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ .

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که آنهایی که روزانه صد آیه تلاوت میکنند از "فائزون" اند.

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ (112) قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ (113) قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (114)

بعد، خدا از آن دوزخیان می پرسد: چند سال در زمین ماندید؟! میگویند: یک روز یا کمتر از یک روز! خودت از فرشتگانی بپرس که حساب و کتاب روزها و کارها دستشان است. خدا می فرماید: بله، فقط اندکی ماندید! کاش این را در دنیا می فهمیدید!

ما حصل این گفتگو میان خدا و دوزخیان اینست که کاش آدمیان میفهمیدند که درنگ شان در دنیا بقدر یک چرت کوتاه است. پس نه حرص و غصه دنیا را میخورند و نه بخاطر دنیا اجحاف و ستم میکردند. بلکه از این فرصت کوتاه برای بندگی بهره میبردند و این رؤیا را در عبادت و خدمت سر میکردند. کاش!

برخی این سوال و جواب را راجع به درنگ ارواح در برزخ دانسته اند. البته آن درنگ چون از مرگ تا قیامت را در برابر میگیرد باید بیشتر باشد. مضاف بر اینکه کلمه "أرض" بکار رفته و استعمالش برای برزخ بعید است.

طبق این آیه "عادین" قسمی از فرشتگانند که وظیفه شمارش را در جهان بر عهده دارند و کُنُتْرَهَای عالمند.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِيَّانَا لَا تَرْجَعُونَ (115) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (116)

با تمام آنچه گفتیم، خیال کرده اید که شما را بی هدف آفریده ایم و به سوی ما برتان نمی گردانند؟! خدایی که فرمانروای بحق عالم است، برتر از آن است که شما را بیهوده آفریده باشد؛ همان که معبودی جز او نیست و اداره کریمانه جهان دست اوست.

آیه اول بی گزاف، زیباترین آیه قرآن راجع به معاد است و لبّ کلام در هدفمندی خلقت را جوهرکشی کرده.

"عرش" ساحت تدبیر جهان است. خدا جهان را آفرید، ثُمَّ اسَّ تَوَى عَلَى الْعَرْشِ [سوره الأعراف: 54] یعنی سپس بر عرش نشست. یعنی اداره جهان را بدست گرفت. در اینجا عرش را با صفت "کریم" آورده که گرامی و نیز پُر کَرَم معنا میدهد.

علل الشرایع از امام صادق (ع) روایت میکند که ما انسانها برای بقاء خلق شده ایم نه فناء. با مرگ از عالمی به عالم دیگر منتقل میشویم. خداوند ما را خلق کرده تا قدرت خویش را ظاهر کند و رحمتش را بگستراند. ما را آفریده تا به ما منفعت برساند و در بهشت خویش جای دهد. طریق حصول استعداد برای بهشت، عبودیت و عبادت حق است.

علل الشرایع از امام حسین (ع) روایت میکند که خداوند خلق را آفرید تا او را بشناسند و وقتی شناختند عبادت کنند و به این وسیله از عبودیت و بندگی غیر، بی نیاز شوند.

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (117)

هرکس هم ردیف خدا معبود دیگری برگزیند، یقیناً دلیلی بر به حق بودنش ندارد. چنین کسی با خدا حسابِ سختی دارد. آخرش، کافران رستگار نمیشوند!

چند دسته را قرآن جزو "لا- یفلحون" قلمداد کرده، یکی کافران که در اینجا آمده. بقیه عبارتند از: ظالمان، مجرمان، ساحران، مدعیان دروغین معنویت و ارتباط با خدا.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (118)

تو نیز مثل بندگانم دعا کن: خدایا، مرا ببامرز و مشمول رحمت ساز که تویی بهترین رحمت آوران.

این دعا از زبان عباد خدا در آیه 109 آمد.

جلد هشتاد و دوم بحار الأنوار از کسی روایت میکند که در سفر امام رضا (ع) به خراسان با او همراه بودم، قنوت ایشان در تمام دعاهایش این بود: رب اغفر وارحم و تجاوز عمّا تعلم، إنک أنت الاعز الأکرم.

\*\*\*

سوره مؤمنون یک درس نامه کامل است و یک نسخه سلوکی منحصر بفرد.

این سوره به تمام ما که خواستار نیل به مقام مؤمنین واقعی هستیم، فرمان میدهد که:

- نمازهای خود را ارج بنهید و عاشقانه و با حضور دل بجای آورید.

- از لغو اعراض کنید. یعنی از آنچه بدرد آخرت شما نمیخورد یا برای دنیای مؤمنانه شما مفید نیست، چشم بپوشید و ذهن خود را بخاطرش به هدر ندهید. قصه ها و بازیها و خیالات را وانهاد.

- مدام بخشش کنید، انفاق نمایید، ریزش داشته باشید، بدهید.

- عقیف باشید و شهوت خویش را مهار کنید و منحصرش کنید به زن شرعی خویش.

- امانتدار باشید، به عهد خود، به حرف خود، به قول و قرار خود عمل کنید.

- نمازها را اول وقت بخوانید.

با اینها، فرد وارث پردیس میشود که از بالاترین مدارج و مقامات است برای مقام بنی آدم.

سپس به عظمت هستی و دقایق خلقت انسان از خاک و طی مراحل جنینی اشاره میکنند. تا انسان بفهمد کیست و کجاست.

سپس داستان انبیاء را میآورد و دشمنی مردم جاهل با ایشان به رهبری اشراف را یادآور می شود.

از نکات جالب و آموزنده این بخش، کثیرالدعاء بودن نوح (ع) است. نوح را تکذیب میکنند، دعا میکند و با خدا درددل میکند و نصرت میخواهد. کشتی که میسازد با دعاست، سوار

کشتی میشود حمد و دعا میکند که خدا دارد نجاتش میدهد. برای اینکه کشتی در جای خوبی فرود آید و زندگی پس از فرود آمدن برکت داشته باشد، دعا میکنند. در پایان داستان انبیاء خداوند خطاب به تمام انبیاء فرمود: ای رسولان، از طیبات بخورید و کارهای طیب کنید. یعنی دخل و خرج انسان، ورودی و خروجی او باید هم سنخ و پاک و بی آرایش باشند.

سپس خطاب به تمام بشر میگوید خدای شما واحد است، امت شما واحد است، پس دین و آیین شما هم باید واحد باشد. پس چرا از دین برای خود مذاهب ساختگی می سازید و جامه دین را میان خود تگه تگه میکنید؟!

سپس تذکر مهمی آمده: خوب بودن وضع دنیایی کسی، دلیل محبوب بودن او پیش خدا نیست. پس بکوشید از خوبیهای خدا در حق خود، پلی برای خوبی کردن و شاکر بودن بسازید تا واقعاً محبوب خدا شوید.

سپس ادامه صفات مؤمنین و به عبارتی ادامه نسخه سلوکی سوره است:

- سعی کنید تواضع در برابر خدا و خدایینی مدام، شما را به ورطهٔ إشفاق و عشق به خدا بکشاند.

- چشمتان را باز کنید و همه چیز را آیت خدا ببینید: به دریا بنگرم، دریا تو بینم...

- مراقب شرکهای خفی در سویدای قلب خود باشید. مبادا برای جز خدا کار کنید، مبادا از جز خدا اجر بخواهید، مبادا از جز خدا بترسید یا امید ببندید.

- خوبی کنید در حالیکه امید و اتکال شما نه به خوبی خود بلکه به قبول خدا باشد.

- در خیرات و طاعات، از عبادات گرفته تا خدمات، سریع باشید و دست دست نکنید. مبادا کسی بر شما در خیرات سبقت بگیرد.

سرانجام تذکر میدهد که خدا از هرکس بقدر توانش انتظار دارد. پس جای نگرانی نیست.

سپس به پیامبر اکرم (ص) تذکر میدهد که مبادا در ازای تبلیغ دین، از آنها مزدی بخواهی. خداوند روزی تو و تمام مبلغین حقیقت را مکلف است و نه تنها خرج بلکه به شما خراج خواهد داد. یعنی خرجی مستمر و نیکو و بابرکت و تضمین شده.

سپس از مؤمنان میخواهد که از کسانی نباشند که نه لطف خدا آنها را سر به راه میکند، نه چوب خدا. چنین کسانی را خدا رها میکند تا در نهایت طعمه آتش شوند. پس مؤمن را هم لطف حق باید حق مدار کند هم ادب کردن حق.

آیات بعد تذکر به این نکته حائز اهمیت است که کافران، خدا را در ظاهر قبول دارند اما به وظایف خود نسبت به او عمل نمیکنند یعنی بی تقوا هستند. یعنی کفر عملی دارند گرچه به لفظ مُقرّند به خدا.

سپس تذکری است به پیامبر (ص) که اگر نابودی دشمنان دین مرا دیدی، شکر کن که از آن عذاب استیصال در امان و برکناری. و اگر ندیدی و به بعد موکول شد، غصّه مخور که عذاب ایشان حتمی است.

سپس از پیامبر (ص) میخواهد که نسبت به بدیهای دشمنان صبور باشد و بدی را با خوبی پاسخ دهد. و همواره از شرّ شیاطین بخدا پناه برد. بخصوص که شیاطین حریص اند که آتش دشمنی میان بنی آدم همواره روشن باشد و تیزتر شود.

سپس حالت عجز کافران را حین مرگ و درخواست بازگشت به دنیا و تدارک مافات بیان میکند، اما سنت خدا چنین اقتضاء نمیکنند. در حساب آخرت نه انساب بدرد میخورد نه اموال، انسان است و اعمالش. وای بر اینکه کثرت اعمال زشت باعث شود شقاوت، بر انسان چیره شود.

خدا با چنین کسانی سخن نمی گوید و در جهنم رهایشان میکند.

سپس صفتی را ذکر میکند که در این غلبه شقاوت اثر بسیار دارد: مسخره کردن مؤمنان. این صفت البته مؤمنان صبور را عاقبت به خیر میکند اما مضحکه کننده را به شقاوت ابدی میکشاند.

سپس اشاره میکند که تمام زمان درنگ شما در دنیا، بقدر یک روز یا کمی از یکروز نیست. پس در طاعت صرفش کنید و موجب شقاوت ابدی خود نشوید.

پایان دعا تعلیم دعایی مختصر ولی وافی است که بعداً ذکر قنوت امام رضا (ع) شده: رَبِّ اغْفِرْ وَاِزْحَمْ وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.

سحر امروز حاج قاسم سلیمانی به درجه رفیع شهادت نائل گشت. حاج قاسم بستگی سببی با ما داشت و هربار که ایشان را زیارت میکردم، مبهوت میشدم از قدرت و عظمت خدا که در وجود حاج قاسم میجوشید و از چشمه وجودش به اطراف سریان داشت. نگاه کردن به حاج قاسم، آدم را قوی میکرد و به آدم جرئت طوفان میداد؛ با اینکه، مردی به آرامی حاج قاسم، به عمرم ندیده بودم. حاج قاسم مالک اشتر زمان ما بود.

ثواب تألیف تفسیر سوره مؤمنون و ثواب هرکس که آنرا بخواند، تقدیم میکنم به سلیمان زمان، حاج قاسم شهید. که به حق زندگی اش سراسر ترسیم عملی اوصاف مؤمنین در این سوره بود.

ص: 60

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره نور سوره ادب و عفاف است. آغاز سوره حکم شلاقِ زناکار بیان شده و خواسته که مؤمنین این حکم را محکم اجرا کنند و رأفت بیجا در حکم خدا به خرج ندهند. حتماً هم این حکم را در ملاعام به اجراء بگذارند.

سپس از ازدواج با زناکاران نهی میکند و آنها را هم سنخ و کفو مؤمنین نمیداند.

پس از بیان حدّ زنا، نوبت به بیان حدّ قذف میرسد. یعنی مجازات کسی که تهمت زنا به دیگران میزند بدون اینکه چهارشاهد داشته باشد.

سپس حالتی را مطرح میکند که شوهری زنش را در حال زنا دیده باشد و شهادی بر این امر نداشته باشد، او با سوگند و لعان، میتواند با زن متارکه کند.

بخش بعدی سوره داستانِ اِفک است: شایع شد که یکی از زنان پیامبر (ص) رابطه مخفیانه ای با کسی دارد. این شایعه زبان به زبان چرخید و "زشتی" پدید آورد. خداوند مسلمین را توبیخ میکند که چرا به انتشار شایعه کمک کرده اند و چرا تقوی به خرج نداده و بهتان را از یکدیگر دفع نکرده اند. این امور که به ظاهر ساده است، پیش خدا عظیم است و حسابِ سخت دارد.

خداوند آنها را که به دل، خوش میدارند که به مؤمنین گمانِ بد برده شود، به نکبت دنیا و آخرت حواله میدهد و اینگونه ظنون را مصداقی از متابعت شیطان میداند.

اتّهام به زنان پاکدامن را هم مساوی با مشمول لعن خدا شدن میداند؛ آنهم لعن در دازین یعنی در دنیا و عقبی.

چنین کارهای زشتی انسان را مبتلا به خباثت میکند و آدم خبیث، نصیبش دوستی و ازدواج با آدم های خبیث است نه طیب.

مطلب بعد، توصیه اهل دولت و ثروت از مسلمین است به انفاق و دستگیری از ضعیفان پیرامونشان؛ و مهربانی با آنها و خطاپوشی از آنها و بخشیدن آنها از ته دل. تا خود، مشمول غفران شوند.



بخش بعدی سوره بیان آداب ورود به منازل و حریم های شخصی و رعایت حرمت خلوت دیگران است: باید اجازه گرفت و وارد شد و اگر اهل خانه آماده نبودند از ناخوانده مهمان کردن خود چشم پوشید و بازگشت و به آنها حق داد.

مطلب بعدی که بیان شده، توصیه به مراقبت از چشم و پرهیز از چشم چرانی و حفظ عفت است که مرد و زن باید رعایت کنند. سپس احکام حجاب را برای زنان مطرح میکند و محارمی را که زن میتواند در برابرشان حجاب را کنار نهد، برمی‌شمرد.

بخش بعدی، توصیه والدین و ریش سفیدها به تزویج جوان های صالح است و اینکه اگر ازدواج کنند خداوند ایشان را روزی خواهد داد. جوانها را هم توصیه میکند به عفاف، تا وقتیکه ازدواج و مقدماتش برایشان فراهم شود.

سپس توصیه به آزاد کردن بردگان از راه مکاتبه است یعنی قراردادی مکتوب کنند که برده برود کار کند و بهای آزادی اش را به اقساط بپردازد. و توصیه کرده که از مال خویش به آنها در این راه کمک کنید.

سپس در میانه سوره، آیه نور نشسته که لطیف ترین و عمیق ترین تمثیل قرآن است. این آیه مثلی است برای نور هدایت خداوند که در دلهای مؤمنین برافروخته شده و از آنجا به اطراف میتابد و از پرتو اش همه جا را روشن میکند. مؤمنینی از بیوتی مورد عنایت خدا که یاد خدا و تسبیح او آنها را برافراشته کرده و برکشیده. مؤمنینی که گیر و دار زندگی آنها را از یاد خدا و اقامه نماز و ریزش مدام باز نمیدارد.

در برابر این طائفه نورانی، اهل ظلمت اند که اعمالشان بی سرانجام و چون سراب است و قلب هایشان ظلمتکده و چون لجنزار.

پس از آیه نور و این ضمائمش، ذکر تسبیح تمام موجودات است و اینکه هر یک نمازی مخصوص خود دارند. و تشویق به اینکه بروید و تماشا کنید!

سپس تذکر به چند آیت طبیعی است: ابر و تگرگ، ترتیب لیل و نهار، تنوع موجودات و برآمدن همه از آب،

سپس توصیه میکند مسلمین را، به بردن مرافعاتشان پیش پیامبر (ص) و حکم قرار دادن او. اما منافقین ابا دارند و فقط وقتی یقین دارند که پیامبر (ص) به نفع ایشان حکم خواهد کرد، رغبت به چنین کاری دارند. چرا؟ چون باور ندارند که محمد (ص) رسول خداست. همین منافقین ادعای پیروی از فرامین پیامبر را دارند اما وقت جنگ، جا خالی میکنند و پشت هم پنهان میشوند و پنهانی میگریزند.

سپس خداوند مؤمنین درستکار را وعده میدهد که در زمین قدرت و امنیت و بسط ید نصیبشان خواهد کرد چنانکه با گذشتگان چنین کرده تا دین را بسط دهند و تحذیر میدهد که در چنین وضعی شکر کنند و ملازم تقوی باشند، نه کفر و کفران که در اینصورت فاسق خواهند بود.

راه این تمکن، یعنی اعمال صالحی که به آن ختم میشود را هم در آیه بعدی، نماز و زکات و اطاعت از پیامبر (ص) معرفی میکند.

سپس آیه اجازه گرفتن فرزندان و مستخدمین برای ورود به اتاق خواب آمده که تکمله همان بحث حریم خصوصی است.

بعدش حکم حجاب پیر زنان آمده که تکمله بحث حجاب است.

و آخرین حکم سوره راجع به اجازه استفاده از غذا و امکانات فامیل و دوستان است.

بخش آخر سوره تذکر به مسلمین است که هرگاه پیامبر (ص) درخواستی کرد باید همگی برای آن کار حاضر شوند و اگر کسی نمیخواهد بدلیلی بیاید، باید از پیغمبر (ص) اجازه بگیرد و اختیار با پیامبر است که اجازه دهد یا نه. خداوند آنها را که پنهانی از چنین کارهایی فرار میکنند و از مسئولیت خویش شانه خالی میکنند، میشناسد. آنها بترسند از فتنه ای یا از عذابی الیم.

ختم سوره توجه به مالکیت مطلق خداست بر هستی و علم و احاطه او بر موجودات.

کافی از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که به زنان خود سوره نور را بیاموزید، چونکه پندها در آن است.

\*\*\*

## سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (1)

این سوره را فر فرستادیم و عمل به آن را واجب نمودیم و در آن، آیات و احکامی واضح نازل کردیم تا به آنها متذکر شوید.

اصل واژه "فرض"، بریدن آهن است. آهنی که مفروض میشود به اندازه مشخصی بریده میشود و دیگر کمی و زیادی در اندازه و حدّ نمیپذیرد. خداوند هم برای واجباتی که تشریح کرده کلمه فرض را بکار برده، چون دقیق و حساب شده اند، و قطعی و مشخص اند.

اینکه پس از بیان احکام، آنها را حواله به تذکر داده، نشان میدهد که اگر انسان تعقل کند، صحّت احکام را وجدان میکند. یعنی احکام الهی مطابق مصلحت است و فطرت انسان، درستی آنها را وجدان میکند و بیان قرآن نوعی تذکر است به معارف عقلانی وجدانی که در درون انسان موجود است.

الرَّايِيَّةُ وَالزَّانِيَةَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْسَ هَذَا عَذَابُهُمَا طَائِفَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (2)

زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید. اگر واقعاً به خدا و روز قیامت ایمان و اعتقاد دارید، حکم خدا را اجرا کنید و برایشان دلسوزی بیجا نکنید. گروهی از مسلمانان هم باید شاهد مجازاتشان باشند.

حدود بیست آیه در قرآن هست که راجع به زنا صحبت کرده و آنرا فاحشه یعنی کاری بسیار زشت دانسته و عذاب دائم جهنم را برایش در نظر گرفته: يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا [سوره الفرقان : 69]. مگر اینکه توبه کند، در اینصورت خداوند غفور و رحیم است: إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا [سوره الفرقان : 70].

علاوه بر کبیره بودن گناه زنا و سوء عاقبت در آخرت، مجازاتی دنیوی هم خدا برایش تشریح کرده که در این آیات بیان میشود. مطابق این آیات، مرد و زنی که مرتکب زنا شده اند باید در

ملاً عام صد تازیانه بخورند. و تأکید کرده که به آنها رحم نکنید و حکم خدا را زمین نگذارید، چون این رأفت، رأفتِ مرضی خدا نیست. عبارت "لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ" اصولاً یک اصل مهم را بیان میکند که در اجرای حدود الهی، رأفت و ترحم بیجا، نابجاست. عطف هم مثل اکثر صفات اخلاقی، حدّ و مرزی دارد و افراط در آن، مثل تفریط، مذموم است. نقطه وسط و حالت متعادل را نیز "خداوند" بیان میکند.

زنا اقسام مختلفی دارد، پس برای اینکه بفهمیم این آیه راجع به کدام نوع زناست باید آنرا در کنار آیات دیگر بگذاریم و تفسیر کنیم. از جمله این آیه:

وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفٰحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوْنَ عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِيْلًا [سوره النساء : 15] وَاللَّذٰنِ يٰتِيٰنِهَآ مِنْكُمْ فَاَذُوْهُمَا فَاِنْ تَابَا وَاَصَّ لِحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوّٰبًا رَّحِيْمًا [سوره النساء : 16] زن های مسلمانی که به عمل زشت زنا آلوده می شوند، برای شهادت دادن بر ضدشان چهار مرد مسلمان را به دادگاه دعوت کنید. اگر آن چهار نفر شهادت دادند، آن زن ها را آن قدر در بازداشت خانگی نگه دارید تا مرگ سراغشان بیاید یا اینکه خدا در زمان مناسب، مجازات دیگری برایشان تعیین کند. زن و مرد مسلمانی را که رابطه نامشروع دارند، مجازات کنید؛ ولی اگر قبل از اینکه جرمشان در دادگاه ثابت شود، توبه کنند و درستکار شوند، رهایشان کنید. آخر، خدا توبه پذیری مهربان است.

چون در این آیات کلمه "نِسَائِكُمْ" بکار رفته، معتقدند که حکم زناي زن و مرد متأهل را بیان میکند. حکمی که ظاهراً حبس و ایداء است. البته معتقدند این حکم طبق وعده ای که خدا در عبارت "أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا" داده، طبق روایات بدل شده به رجم یا سنگسار. منتها از این عبارت بوی رحمت به مشام می رسد و تشدید عقوبت و تبدیل حبس به قتل، چندان بدل نمیچسبند. اشکال دیگر اینست که به نظر میآید که آیه در صدد بیان حکم برای زنان است، پس حکم مردان چه میشود؟! اشکال دیگر مصادره کردن عبارت "نِسَائِكُمْ" برای زنان متأهل است، اما شاید مطلقاً زنان مسلمان مقصودش باشد. در نتیجه آیا ممکن است، سبیلی که خدا برایشان باز کرده و تخفیفی که از حبس ابد داده، همین صد ضربه شلاق باشد که در

سوره نور بیان شده؟ در اینصورت حکم زناى مُحصَّنه با غیر محصنه فرقی نمیکند. رجم، مجازاتی است که در قرآن نیامده، آیا احادیث ولو مستفیض باشند و به شهرت فتوایی و به اجماع، معاضدت شوند، میتوانند تأسیس شریعتی از نوع حدّ کنند؟ اینها بحث هایی است که در کتاب "المنتهی در اصول فقه" معروض داشته ام و جای بحثش اینجا نیست. خلاصه اینکه حکم اعدام زناکار را نمیشود از قرآن درآورد مگر به تکلف بسیار و عدم اعتنا به ایرادات بسیار.

نکته دیگر: بحث توبه در زنا خیلی پررنگ است: زناکار اگر توبه کند، هم خدا میبخشدش، هم اگر پیش از اقامه بینه بر او باشد، حدّ از او اسقاط میگردد. همین آیات سوره نساء به این مطلب صراحت دارند.

اینکه گفته "وَلَيْسَ هَدًى عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" به احتمال زیاد مقصود عده ای از مسلمین است، چون وجه حکم، کَانَ عبرت برای جامعه است و الا مؤمن اگر اهل تقوی مراد باشد نه نیاز است شاهد چنین مجازاتی باشد، نه رغبتی به حضور در چنین نمایشی دارد. یعنی مراد، اجرای حکم در ملاء عام بوده. لذا اینکه امروزه از ترس موضع گیری مدعیان حقوق بشر، پشت درهای بسته اجرایش میکنند و سه نفر از نگهبانان زندان هم بعنوان شاهد حاضر میشوند، این آنچیزی نیست که خدا خواسته و نازل و واجب کرده.

جلد هفتاد و هفتم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که زنا در دنیا موجب از بین رفتن نور انسان، همچنین فقر و زشت رویی و مرگ زودرس است. در آخرت هم آدم را دچار درماندگی و غضب الهی و خلود در نار میکند.

در روایات است که زیاد شدن زنا، مرگ فُجعه و زلزله را زیاد میکند. در روایات است که زنا اگر به خانه ای راه پیدا کند، برکت آن خانه را میبرد و ویرانش میکند.

راجع به زنا قرآن گفته "الزانية والزانی" اما راجع به سرقت گفته "السارق و السارقة" شاید چون در زنا نقش محوری را زنان دارند و در سرقت، مردان.

نکته مهمی که این آیه دارد اینست که شلاق زدن زناکار را بخشی از دین دانسته. یعنی دین فقط نماز خواندن و روزه گرفتن نیست و اجرای حدود الهی نیز بخشی از دین است. پس،

اسلام دینی است که از اساس با حکومت سرشته شده، مگر اجرای حدود بی حکومت و حاکمیت ممکن است؟

شیخ مفید در آمالی از رسول خدا (ص) روایت میکند که مؤمن در حال ایمان زنا نمیکند؛ وقتی مشغول زناست روح ایمان موقتاً از او جدا میشود. برای همین هم خدا او را مؤمن ننامیده و "الزانی" نامیده.

متشابه القرآن از امام باقر (ع) روایت میکند که حین زنا، ایمان از فرد جدا میشود، همانگونه که لباسش را از تن درمیآورد.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده و "سبیلی" که در آن وعده داده را تبیین کرده. گوییم: این حدیث تأیید قول ماست که آیات سوره نور بمنزله تعدیل در حکم حبس ابدی است که در سوره نساء آمده.

جلد شصت و هشتم بحار الانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که وقتی آیات سوره نور نازل شد، فرمود: این همان سبیلی است که منتظرش بودیم.

جلد بیست و هشتم وسائل الشیعه از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که آیات سوره نور، حکم نگه داشتن زن در خانه و آزار دادن او را که در سوره نساء آمده نسخ کرده.

مستدرک از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که شلاق حد را به همه جای بدن میشود زد، جز سر و صورت و آلت تناسلی.

همانطور که گفته شد در چندین حدیث، حکم شلاق، مربوط به زنا یا زنی بی همسر دانسته شده و حکم کسی که دارای همسر است، رجم (سنگسار) دانسته شده؛ آنگاه از همین حکم مواردی استثناء شده، منجمله پیرمرد و پیرزن، کم عقل، کسی که عقد کرده اما زنش خانه اش نیست.

همچنین در برخی روایات مجازات نفی بلد (تبعید) برای زنا یا زنی مُحصَّنه ذکر شده. راجع به پیرمرد و پیرزن، در برخی احادیث هست که بخاطر کبر سنشان فقط شلاق بخورند و در برخی روایات هست که رجم شوند چون سن شهوتشان گذشته. در هر حال، روایات این باب مضطرب است و تنها به استناد شهرت فتوایی میشود به سمتی مایل شد. در خود برخی

احادیث، راوی اشکال میکند که پس چرا حکم رجم در قرآن نیامده؟ در یکی از آن احادیث امام میگوید: آمده "الشیخ و الشیخة، فارجموهما" چنین احادیثی واضحاً افتراء و توهین به امام (ع) و قطعاً از مجعولات اند.

راجع به "طائفه" در "وَلَيْسَ هَذَا بَهْمَا طَائِفَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" در برخی احادیث هست که حتی یک نفر طائفه محسوب میشود. این احادیث در مقام تسهیل اجرای حکم و توسعه در مفهوم آن بوده اند اما اینکه بر کمتر از سه نفر، طائفه صدق کند، خلاف ظهور لفظ است.

الرَّائِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالرَّائِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (3)

این آیه را دو جور میشود فهمید، اگر انشائی باشد، خواسته بگوید:

مراقب باشید: مرد زناکاری که مشهور به زناست، فقط با زن زناکار یا بت پرست ازدواج کند. زن زناکاری هم که مشهور به زناست، فقط با مرد زناکار یا بت پرست ازدواج کند. این طور ازدواج ها برای مؤمنان حرام است.

و اگر اخباری باشد، که ظاهرش هم بیشتر به خبر میخورد، خواسته بگوید:

مرد زناکار فقط زن زناکار یا بی دین نصیبش میشود و زن زناکار را جز مرد اینکاره یا بی دین به زنی نمیگیرد و خدا نمیگذارد یک مؤمن یا مؤمنه به چنین نکبتی دچار شود.

در اینصورت ایرادی به آیه وارد است اینست که اینهمه مثال نقض پس چیست؟ حتی زن لوط و زن نوح طبق برخی نقل های تاریخی و روایی چنین زنانی بوده اند. حتی آن فرزند نوح (ع) را هم که سوار کشتی نشد، حاصل زناى زن نوح میدانند. آیه "يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلَنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ [سوره هود: 46] هم علیرغم نفی برخی احادیث، بی اشعار به این مطلب نیست چون میگوید ای نوح این پسر اصلاً جزء اهل تو نیست، این پسر حاصل کار ناپسندی است. یا راجع به زن لوط که احتمالش هست استثناء از قبلس منقطع باشد آنجا که گفته "فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنْ

اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَمِعْتُمْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أُمَّرَأَتُكَ [سوره هود : 81] یعنی اصلاً این زن دیگر اهلیت با تو ندارد و اهل تو محسوب نمیشود.

خود آیات زیادی که حرمت زنا برای جامعه مسلمان و مؤمنین را بیان میدارد و زنا را به نساء المؤمنین نسبت میدهد و حکمش را بیان میکند، نشان میدهد که اخباری گرفتن این عبارت و تکوینی دانستن آن به این وسعت، نادرست است. مگر اینکه بگوییم خداوند ابا دارد که مؤمن یا مؤمنه را رها کند تا چنین وصلتی برایش رخ دهد، مگر استثناء و بخاطر امتحانی یا مصلحتی. ممکن هم هست ابتداءً زن و مرد هر دو پاک دامن بوده اند و با هم وصلت کرده اند و سپس در گذر ایام، یکی منحرف شده باشد. اگر منظور آیه این باشد، دامنه اش جمع و جورتر است و آن اشکالات بالا برش وارد نیست. چون میگوید مؤمن یا مؤمنه ای که پاکدامن بوده، ابدأً خدا نمیگذارد وصلت با کافر یا زناکار برایش سر بگیرد، گرچه پس از وصلت و در اثنای زندگی، ممکن است یکی از زوجین بی ایمان شود یا به زنا آلوده گردد. یعنی آیه یک تضمین کیفیت اولیه است نه یک گارانتی مادام العمر.

البته میتواند هر دو برداشت انشائی و اخباری از آیه در آن واحد درست باشد و عیبی ندارد که مراد خدا هر دو با هم باشد. یک آیه میتواند معانی مختلف بدهد یا بطون مختلف داشته باشد.

از نکات این آیه، هم طراز محسوب کردن زناکار با مشرک است، یعنی هر دو به یک اندازه برای وصلت کردن، پلیدند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که این آیه راجع به مشهورالزناست یا کسی که حدّ بر او جاری شده. اما او هم اگر توبه کند میتواند مثل دیگران ازدواج کند.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که خداوند در این آیه زناکار را در برابر مؤمن قرار داده، این نشان میدهد که آدم وقتی که زنا میکند، مؤمن نیست.

متشابه القرآن از امام صادق (ع) روایت میکند که این آیه راجع به زنانی است شغلشان زنا بوده و برای اینکار پرچمی سیاه بر در خانه خود میآویختند. اما ازدواج با زنی که اینگونه نیست، حتی اگر زنا کرده باشد جایز است؛ تا شوهرش او را از زنا باز دارد. هرچند چنین ازدواجی را



خوش ندارم. گوییم: همانطور که میبینید این روایت مدلول آیه را به دو بخش حرام و مکروه تقسیم میکند. یعنی قسم اعظم ازدواج با زانیه را از حرام خارج کرده و در دایره مکروه قرار میدهد.

همچنین جلد صد و یکم بحار الأنوار از امام رضا (ع) روایت میکند که اگر زناکار مهاجرت کند و به جایی که سابقه اش را نمیدانند برود، میتواند ازدواج کند و بر او حرجی نیست. گوییم: از این روایت برمیآید که حرمت یا کراهت ازدواج با زناکار، حرمتی تأدیبی است نه نفس الامری.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که پس از ازدواج اگر کسی بفهمد که زنش قبلاً زنا کرده چه کند؟ فرمود: مهریه مال زن است اما اگر بخواهد میتواند طلاقش دهد.

و الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (4) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (5)

افرادی، بدون داشتن چهار شاهد عادل، به زنان و مردان پاک دامن تهمت زنا می زنند. به این تهمت زننده ها هشتاد تازیانه بزیند و دیگر در هیچ کاری، شهادتشان را نپذیرید؛ چراکه آن ها فاسق اند. جز کسانی که بعد از تازیانه خوردن، توبه کنند و این آبروریزی را جبران کنند؛ زیرا خدا آمرزنده مهربان است.

این حدّ که بر تهمت زننده به زنا جاری میشود، نامش حدّ قَدْفُ است و برای این تشریح شده که بی خود کسی به کسی تهمت زنا نزنند و لحاظ چهار شاهد مرد برای اینست که کار سخت شود و اثباتش آسان نباشد و احتمال تبانی شهود با هم کم شود. همچنین بترسند که اگر چهار شاهد تکمیل نشود بر خودشان هشتاد تازیانه جاری میشود، پس تا مطمئن نشده اند که افراد دیگری هم شاهد زنا بوده اند زنا را مخفی کنند و مستور دارند. تحصیل چهار شاهد هم عملاً سخت است، پس جز نسبت به وقیحانی که در ملاء عام مبادرت به زنا میکنند، باعث میشود که زنا برود در خفا و از فحشاء بدل شود به منکر و مستور بماند و تبلیغ نگردد و سهل انگاشته نشود.

کلمه "المُحْصَنَات" را در اینجا به معنی متأهل گرفته اند، یعنی حدّ قذف شامل اتهام زننده به زن مجرد نمیشود؟! به نظر میآید مُحْصَنَه در اینجا به معنی پاکدامن و بی گناه باشد.

کنزالدقائق روایت میکند از امام صادق (ع) پرسیدند چرا اثبات قتل با دو شاهد است اما اثبات زنا با چهار شاهد؟ فرمود: چون با اثبات قتل، یک نفر مجازات میشود ولی با اثبات زنا، دو نفر.

تنها تهمتی که در اسلام، حد مشخص دارد، تهمت زناست و جالب است که اگر خود زنا صد ضربه شلاق دارد، اتهام نابجای زنا به کسی، نزدیک به آن یعنی هشتاد تازیانه دارد. کسی هم که چنین حدّی برش جاری شود، دیگر شهادتش پذیرفته نیست.

راجع به عبارت "إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ" کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که اصلاح کسی که چنین تهمتی زده به این است که در حضور مردم ابراز ندامت کند. گوییم: این فقره از بوی رحمت سرشار است و نشان میدهد در امت مرحومه حتی برای گناه کاران هیچ بن بستنی نیست. اما اینکه توبه، حدّ قذف را نیز ساقط میکند یا نه؟ الله عالم.

فقه القرآن روایت میکند که از علی (ع) پرسیدند حدّ شراب در کجای قرآن است؟ فرمود: شرابخوار، مست که میشود، هذیان میگوید و بهتان میزند. پس باید هشتاد تازیانه بخورد بموجب آیه "الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ... فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً". گوییم: بر استدلال نسبت داده شده به امیر مؤمنان (ع) اشکالات زیادی وارد است و نمیشود حدیث را پذیرفت جز اینکه بگوییم در مقام توجیه و استدلال، طبق فهم مخاطب سخن گفته.

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار روایت میکند که امیر مؤمنان (ع) تا افتراء صریح نبود، قائل به قذف نمیشد و میفرمود: با تعریض و کنایه، حدّ قذف بر کسی ثابت نمیشود. یعنی باید صریحاً زنا را به کسی نسبت دهد نه با کنایه. گوییم: شاید در مواردی که شخص از روی غضب و وسط دعوا چنین بگوید هم، چون فاقد قصد و صراحت است، چنین باشد.

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار روایت میکند که یکی از اصحاب امام صادق (ع) کسی را شتم کرد و گفت: ای پسر زن زانیه. امام (ع) بسیار ناراحت شد. آن شخص در مقام عذر عرض

کرد: او زرتشتی است، زرتشتیان با خواهر خود نکاح میکنند! امام فرمود: مگر این نکاح در دینشان نیست؟! پس حق نداشتی به او نسبت زنا دهی.

همان کتاب از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که "لاقصاص فی کلام" یعنی حق ندارید در کلام مقابله به مثل کنید و چون او فحش داد یا افتراء بست، شما هم بگویید: خودت هستی!

در روایات، حدّ قذف به اتهام لواط نیز تسری داده شده. همچنین فرق نمیکند که زن به مرد تهمت زند یا مرد به زن.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که در این آیات شخص تهمت زننده را مؤمن حساب نکرده و با لفظ "فاسق" از آن نام برده است. یعنی بعضی کارها انسان را از دایره ایمان خارج میکند.

کافی روایت میکند که از امام صادق (ع) پرسیدیم چطور میشود فهمید توبه کرده؟ فرمود: پیش مردم به دروغ خود اقرار کند و جلوی همه استغفار کند و حدّ بر او جاری شود. گوییم: در لزوم اقامه حدّ پس از توبه اختلاف است. یعنی معلوم نیست که توبه، فسق را برطرف میکند یا هم حدّ و هم فسق را؟

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که اگر توبه کند و من بعد چیزی جز خیر از او دیده نشود، گواهی دادنش پذیرفته میشود، یعنی فسق از او برداشته میشود.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (6) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (7) وَيَذَرُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (8) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (9)

مردانی که به همسرانشان تهمت زنا می زنند و برای اثبات این ادعا شاهی هم ندارند، شهادت هر کدامشان جای شهادت چهار شاهد را می گیرد؛ به شرط آنکه چهار بار بگوید: «به خدا قسم، راست می گویم.» و بعدش بگوید: «خدا لعنت کند مرا اگر دروغ بگویم.»

از طرف دیگر، اگر همسر آن مرد چهار بار بگوید: «به خدا قسم، شوهرم دروغ می گوید» و بعدش بگوید: «خدا مرا لعنت کند، اگر شوهرم راست بگوید»، این قسم ها او را از مجازات زنا رها می کند.

آیه قبل مربوط به اثبات زنا برای حاکم شرع، با چهار شاهد بود. اما اگر مردی به چشم خویش زنش را در حال زنا دید و شهودی هم موجود نبود، چه؟ در این صورت "لعان" صورت میگیرد که حکمش در این آیه آمده. یعنی مرد نزد حاکم شرع سوگند میخورد که راست میگوید و لعنت خدا بر او اگر دروغ بگوید. در اینصورت حدّ بر زنش ثابت میشود و تنها راه دفع حدّ از زن، اینست که او هم سوگند بخورد که شوهرش دروغ میگوید و لعنت خدا بر او اگر شوهرش راست بگوید. با تحقّق هر دو طرف لعان، حدّ از زن برداشته میشود اما عقد نکاح میان او با شوهرش نیز به استناد به سنت و اجماع، خودبخود و بی نیاز به طلاق، باطل میگردد. یعنی لعانی که نزد حاکم شرع صورت بگیرد خودبخود به منزله طلاق نیز هست.

یک نکته جالب در متن سوگندهای لعان هست و آن اینکه مرد زن را داخل در لعنت خدا میکند، اما زن در پاسخ، مردش را به لعنت خدا حواله نمیدهد بلکه فقط لعنت را از خود دفع میکند. شاید چون لطافت زن، نفرین کردن دیگران را اقتضاء نمیکند و این نفرین، واقعی نیست.

مستحب است قاضی زن و مرد را موعظه کند و از لعان باز دارد، اگر مفید نبود، مستحب است آنها را به مکان مقدسی مثل مسجد ببرد و رو به قبله ایشان را وادار به لعان کند. با لعان، آن زن و مرد برای ابد بر هم حرام میشوند و حدّ زنا از زن و حدّ قذف از مرد برداشته میشود.

جلد بیست و دوم بحار الأنوار از ابن عباس نقل میکند که وقتی آیه لزوم چهار شاهد برای زنا آمد، یکی از اصحاب برخاست و گفت: یعنی اگر مردی را روی زن خود دیدم، بروم سراغ اینکه چند شاهد بیاورم؟ در اینصورت آن مرد کار خود را کرده و رفته! پیامبر (ص) سکوت کرد تا چند روز بعد این آیات نازل شد به این مضمون که شوهر میتواند وقتی زنش را با چشم

خودش در حال زنا دید، بجای آوردن شاهد سوگند بخورد. و برای زن نیز این حق است که با سوگند خود را از حدی که با سوگند مرد ایجاد شده برهاند.

دعائم از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که لعان صورت نمیگیرد جز آنکه مرد ادعا کند آن دورا با چشم خویش دیده.

استبصار از امام باقر (ع) روایت میکند که اگر چهار شاهد بر زنا زنی اقامه شوند درحالیکه یکی از آنها شوهرش باشد: باید لعان صورت بگیرد و آن سه شاهد دیگر حد قذف بخورند.

جلد صد و یکم بحار الأنوار از امام رضا (ع) روایت میکند که کسی که به زنش تهمت زنا زده، یا باید لعان کند و جدا شوند، یا هشتاد تازیانه حد قذف بخورد و زندگی را ادامه دهند.

کافی روایت میکند که رسول خدا (ص) قبل از مراسم لعان، زن و مرد را نصیحت میکرد و از لعان نهی مینمود و میفرمود: لعنت خدا بسیار سخت است!

کافی از امام جواد (ع) روایت میکند که لعان فقط برای شوهر است، چون فقط اوست که میتواند در خفایای خانه خویش زنش را با کسی دیگری ببیند.

کافی از امام کاظم (ع) روایت میکند که لعان مثل اقامه شهادت، ایستاده برگزار میشود.

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که از عبارت "وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَادِبِينَ" دانسته میشود که هرکه دروغ بگوید در لعن خداست ولو نماز بخواند و روزه بگیرد.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (10)

اگر لطف خدا نصیبتان نمی شد و راه درست زندگی را یادتان نمی داد و توبه تان را خدای حکیم قبول نمی کرد، به بدبختی می افتادید.

\*\*\*

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (11)

ص: 74

کسانی که به یکی از همسران پیامبر تهمت زشتی زدند و خبرش را پخش کردند، گروهی سازمان یافته از خودتان بودند. فکر نکنید این ماجرا به ضررتان بوده، بلکه به مصلحت شما بوده و در نهایت، به نفع شما تمام خواهد شد. دود این آتش هم به چشم همانها می رود که برپایش کردند، هرکس بقدر نقشی که داشته! البته عذابی عظیم در انتظار کسی است که نقش اصلی را در این توطئه بازی کرد.

برای این آیه که به آیهٔ افک معروف است، دو شأن نزول مختلف آورده اند:

شأن نزول اول که مورد پذیرش تمام مفسرین عامه یعنی اهل سنت و خیلی از مفسرین شیعه است، داستان افک عایشه است و از زبان خود عایشه نقل شده. از این قرار که در سال پنجم هجری در بازگشت از غزوه بنی مُصطَلِق و هنگامی که کاروانیان برای استراحت توقف کرده بودند، عایشه برای قضای حاجت از لشکرگاه فاصله گرفت و چون گردنبند خود را گم کرد، مدتی مشغول یافتن آن شد در حالی که لشکریان که از غیبت وی اطلاع نداشتند، به راه افتاده و کجاوه وی را به تصور اینکه عایشه در آن است همراه خود بردند. عایشه که با بازگشت به لشکرگاه آنجا را خالی یافت در همان مکان ماند تا اینکه فردی به نام صفوان بن معطل به او رسید و شترش را در اختیار عایشه قرار داد و او را همراه خود به لشکریان رساند. بر اساس این روایت، عایشه که بعد از بازگشت از این سفر در بستر بیماری بود متوجه تغییر رفتار پیامبر(ص) با خود شد و بعد از مدتی اطلاع یافت که درباره ارتباط او با صفوان بن معطل شایعاتی در بین مردم پراکنده شده است. پس از مدتی آیات قرآن در سرزنش تهمت زندگان نازل شد و پیامبر(ص) این آیات را بین مردم قرائت فرمود.

درباره این روایت که در بیشتر منابع تاریخی و تفسیری تکرار شده است، انتقاداتی به خصوص از سوی برخی از نویسندگان شیعه مطرح شده است. این نویسندگان ضمن تصریح به اینکه همسران پیامبر(ص) از اتهام ناپاکی مبرا هستند در اصل وقوع ماجرای افک عایشه تردید کرده و آیات افک را مربوط به ماجرای دیگر دانسته اند. این نویسندگان با اشاره به اشکالات درون متنی و سندی روایات ماجرای افک، از جمله اختلاف روایات در جزئیات، منتهی شدن سند همه روایات به عایشه و ضعیف بودن سند روایات، این داستان را جعلی و هدف سازندگان

آن را، فضیلت سازی برای عایشه دانسته اند. برای مثال، در یکی از این روایات آمده است که پیامبر(ص) در این زمینه با علی بن ابیطالب و اسامه بن زید مشورت کرد و اسامه در دفاع از عایشه و امام علی بر ضد عایشه سخن گفتند؛ اما اسامه در زمان رخ دادن این ماجرا کودک بوده است. از جمله اشکالاتی که به این روایت وارد شده، این است که بر اساس ادعای عایشه، پیامبر(ص)، در آغاز تحت تاثیر شایعه قرار گرفته است، در حالی که پذیرش اینکه پیامبر سوء ظنی نسبت به فرد بی گناهی داشته با فرض عصمت پیامبر(ص) قابل پذیرش نیست.

شان نزول دوم که مختار قلبی از مفسران شیعه است اولین بار در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ضمن روایتی از امام باقر(ع) نقل شده، مطابق این نقل آیات افک هنگامی نازل شد که عایشه به ماریه قبطیه تهمت زنا با فردی به نام جریح قبطی را زد. بر اساس این روایت، عایشه به پیامبر(ص) که از مرگ فرزندش ابراهیم غمگین بود، گفت برای چه از مرگ او ناراحتی در حالی که او فرزند تو نبوده و فرزند جریح بوده است. بعد از آن، پیامبر(ص) امام علی(ع) را برای قتل جریح فرستاد اما هنگامی که امام متوجه شد آن فرد آلت جنسی ندارد از کشتن او صرف نظر کرد و بدین ترتیب تهمت ارتباط نامشروع از ماریه برداشته شد.

با این حال بسیاری از مفسران شیعی چنین واقعه ای را نقل نکرده و هم سخن با مفسران اهل سنت، آیات افک را درباره عایشه دانسته اند. اخیراً برخی مفسران و مورخان شیعه باز این شأن نزول را تقویت کرده اند و محتمل دانسته اند. اما مهم ترین اشکال وارد بر روایت افک ماریه، ناسازگاری آن با مضمون آیات است که تهمت زندگان را یک گروه معرفی کرده است در حالی که بر اساس این روایت تنها عایشه تهمت زننده بوده است. از سوی دیگر بر اساس این روایت، پیامبر(ص) تنها به واسطه شهادت عایشه و بدون تحقیق دستور قتل فرد بی گناهی را صادر کرده است و چنین رفتاری از سوی پیامبر(ص) پذیرفتنی نیست. مطلب ناپذیرفتنی دیگر اینکه علی(ع) که متوجه شد آن شخص آلت مردی ندارد آمد و به پیامبر(ص) گفت: وقتی مرا به مأموریتی میفرستی بی تحقیق انجامش دهم یا تحقیق کنم؟! پیامبر(ص) در پاسخ میگوید: خیر؛ بلکه تحقیق کن! این سخن مستلزم جرحی آشکار بر

پیامبر (ص) است و یا علی (ع) اشتباه کرده یا نعوذ بالله رسول خدا(ص)؛ لذا نمیشود روایت را پذیرفت.

تفسیر برهان ایراد حدیث را خواسته با حدیثی دیگر جبران کند: امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر (ص) میدانسته آن شخص و ماریه گنهکار نیستند. اما این کار را کرده - به تعبیر ما: این نمایش را اجرا کرده - تا عایشه از گناه خود برگردد. اما او حتی به قیمت کشته شدن احتمالی یک بی گناه بدست علی (ع) حاضر نشد از دروغش برگردد. ایراد وارد بر این حدیث کمتر از قبلی نیست و مستلزم انتساب نمایش به پیامبر (ص) است که عصمت و حجیت قول او را زیر سوال میبرد.

پس هر دو شأن نزول - به صورتی که نقل میشود - پذیرفتنی نیست و لااقل جزئیات آن را نمیشود پذیرفت. ولی میشود فهمید چیزی شبیه به اینها رخ داده و البته همین برای ما کافی است و نیازی نیست از این ماجرا فضیلت یا ردیلتی برای عایشه بسازیم. اصولاً شأن قرآن برتر از آنست که عایشه و ماجراهایش دخلی در آن داشته باشند. آیات إفک درسهای اخلاقی و اجتماعی بسیاری دارد که باید آنها را فهمید و روی آنها تمرکز کرد.

اولین درس، مراقبت و ممانعت از ایجاد و انتشار شایعات، علیه یکی از مؤمنین است. این کار البته برای آن مؤمن و بدنه ایمانی جامعه مضر نیست بلکه حواسشان آنها را جمع تر میکند و در ایمان قوی ترشان میکند و بر خلوص آنها میافزاید و دست بدخواهان و منافقان را هم رو میکند و نصرت خدا را به نفع ایشان برمیآورد.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که هر چه برای مؤمن پیش بیاید برای او خیر است: مؤمن اگر به سلطنت عالم برسد برایش خیر است و اگر با قیچی ریز ریز شود برایش خیر است. پس عبارت "لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ" یک اصل کلی و جاری نسبت به مؤمنین است.

مطلبی هم که در آخر آیه مطرح شده، یک قانون و قاعده است: لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ. یعنی هرکس بقدر نقشی که در ماجراهای اجتماعی داشته، مسئول و مُعاقَب است. در ماجرای إفک چند گناه توأم بود: تهمت، دروغ، آزار پیامبر (ص) و مؤمنین،



شایعه پردازی، و تضعیف خاندان رسالت. اینکه شروع این شایعه را به "عصبة" یا یک باند نسبت داده نشان می‌دهد که یک توطئه سازمان یافته بوده.

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (12)

ای اهل ایمان، وقتی این شایعه را درباره کسی شنیدید، چرا به او که یکی از خودتان بود، خوش گمان نبودید و نگفتید که این حرف حتماً دروغ است؟!

در این آیه که با "لولا" شروع شده، ساده دلی، زودباوری، و یاوه گویی افراد جامعه تویخ شده.

روش درست در برخورد با غیبت و تهمت، در اینجا بیان شده. تکلیف دل، انکار موضوع و تمسک به حسن ظن است. آری، مؤمنان باید به هم خوش گمان باشند. تکلیف عملی، انکار موضوع و خط بطلان کشیدن بر آن است، تا مستمع از نقلش پیش دیگران دست بکشد.

پس اصل را باید انکار افتراء گذاشت و حسن ظن خویش را به سوء ظن بدل نکرد. در عمل هم باید موضع انکار گرفت و به کسی که از مؤمنی بدمیگوید روی خوش نشان نداد. یعنی نباید سکوت کرد بلکه باید عکس العمل نشان داد.

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ (13)

چرا تهمت زندگان چهار شاهد برای اثبات ادعایشان نیاوردند؟! حالا که چنین شاهدانی نیاورده اند، در پیشگاه خدا، واقعاً دروغگو هستند.

نکته تعجب آور در این آیه اینست که گفته نیاوردن چهار شاهد، فرد را پیش خدا دروغ گو میکند. حال آنکه عقلاً و عادتاً ممکن است واقعاً مطلبی دیده و راست میگوید، منتها چهار نفر شاهد ندارد. بنابراین مقصود از عند الله باید عند شریعة الله باشد. یعنی بنا را شماها باید بر دروغگویی چنین شخصی بگذارید. یعنی تهمت اگر ثابت نشود گوینده آن باید دروغگو محسوب شود نه اینکه واقعاً دروغگوست.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (14)

اگر لطف و رحمت خدا در دنیا و آخرت نصیبتان نمی شد، به خاطر این ماجرابی که به راه انداختید، به عذابی عظیم گرفتار می شدید.

"أَفَضْتُمْ" که در اینجا بکار رفته، فرورفتن و غوطه ور شدن در ماجرا معنا می دهد. اصولاً آدمهای بی تقوی مستعد خوض در باطل و درگیر شدن در گرداب ماجراهای یامفت اند: فَادَّزَّهُمْ يَخْوَصُّوْا وَيَلْعَبُوْا حَتَّىٰ يُلَاقُوْا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُوْنَ [سوره المعارج : 42] بگذار مشغول باشند و بازی کنند تا نوبت عذابشان برسد.

خیلی از ماجراها، وارد شدنش، کتک دارد، عقاب دارد. مؤمن خیلی باید مواظب باشد تا دستش به مال و عرض و آبرو و جان کسی دراز نشود و پایش به چنین بازی هایی باز نشود. چون شوخی نیست و آخرش داغش می کنند! بگذریم که اکثر شایعات یا وقایعی که مسأله روز میشود و نُقل مجالس میگردد، فی نفسه لغواند. جامعه ای که هر روز درگیر ماجرابی است و کسی سرش به کار خودش نیست، مستعد نزل بلاست.

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (15)

یادتان هست؟ آن شایعه را از زبان هم میشنیدید و بی آنکه اطلاع دقیقی از چند و چون آن داشته باشید، دهان به دهان منتشر میکردید و فکر می کردید عیبی که ندارد! در حالی که آن، از نظر خدا، مسأله کوچکی نبود.

دو چیز در قرآن بعنوان عظیمی که در نظر انسان کوچک می آید معرفی شده؛ یکی همین حرف زدن راجع به دیگران و دوم، گفتن و عمل نکردن: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ [سوره الصف : 3]

جالب است که هر دوی این لغزشها زبانی است و به راحتی و در کسری از دقیقه رخ میدهد و آدم را عاقبت به شرّ میکند.

این آیه از مواردی است که نشان می‌دهد، فهم عرف در تشخیص زشتی چیزی، همیشه به حق نیست. بسا چیزهایی که ما آسانش قلمداد میکنیم اما پیش خدا خیلی مهم است. آری، همه محاسبات ما انسانها واقع بینانه نیست.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (16)

چرا به محض شنیدن آن شایعه، نگفتید: پناه بر خدا! ما حق نداریم درباره چنین موضوعی صحبت کنیم. معلوم است که این حرف، تهمت بزرگ است؟!

عبارت "مَا يَكُونُ لَنَا" را میشود اینطور هم ترجمه کرد که "در شأن ما نیست" که راجع به این مسائل صحبت کنیم.

خلاصه اینکه مؤمن نباید در وادی نقل بدی های دیگران بیفتد چون هیچ فایده ای برایش ندارد و خطرات، بسیار است.

نکته فشنگی که از این آیه میشود یادگرفت گفتن "سبحان الله" هنگام برخورد با مسائل مهم است.

من لایحضر از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که به فرزندش محمد حنفیه توصیه کرد: فرزندم، آنچه را نمیدانی مگو. بلکه همه آنچه را هم که میدانی مگو.

مصباح الشریعه از امام صادق (ع) روایت میکند: در آنچه ندیده ای به سبب آنچه گفته اند، حکم مکن. که خدا میگوید: تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ.

يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (17) وَبَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (18)

خدا به شما هشدار میدهد که دیگر از این کارهای زشت مرتکب نشوید؛ البته اگر واقعاً ایمان دارید. خدا آیه هایش را برایتان توضیح می دهد؛ چراکه او دانای کاردرست است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (19)

کسانی که دوست دارند فواحش در بین مسلمانان رواج پیدا کند، بدانند که در دنیا و آخرت، عذابی زجرآور نصیبشان می شود. خدا عاقبت کارها را خوب می داند؛ ولی شما از آن خبر ندارید.

کلمه فاحشه در اصل به معنی گناهی است که زشتی اش فاحش باشد اما در فرهنگ قرآن بیشتر به زنا و لواط دلالت دارد و شاید به ملازمت آنها از جمله مجالس طرب و نوش.

از مواردی که وبالش در همین دنیا به شکل عذابی دردناک گریبانگیر میشود، انتشار گناهان زشت و آلوده نمودن مردم به آنست. مثالش تاجران سکس و مؤسسين عشرتکده ها و توزیع کنندگان مسکرات و مواد مخدر و دست اندرکاران صنعت پورنوگرافی هستند.

این آیه از این حیث که فقط خواست و نیت را (یحبتون) سبب عذاب دانسته، بسی حائز اهمیت است. یعنی خواستن بعضی امور و راضی بودن به آن، گرچه به فعلی منجر نشود، برای بدبختی دنیا و آخرت کافی است. پس ما در برابر خواسته های خود مسئولیم. حتی دوست داشتن بعضی گناهان، گناه کبیره است. چه بسا سرچشمه بعضی از بدبختیهای دنیوی ما همین مسائل است. مثلاً بدخواه مؤمنی هستیم و دوست داریم بی آبرو شود یا به گناه بیفتد، در نتیجه خودمان درگیر فقر و فلاکت میشویم و هرچه فکر میکنیم نمیدانیم منشأش کجاست؟

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (20)

اگر لطف و بزرگواری خدا نبود، هیچ یک از شما موفق به تقوی نمیشد و لطمه ها می دیدید. اما خدا نمیگذارد چون رئوف و رحیم است.

از این آیه برمیآید که تمسک به دو اسم یا رئوف و یا رحیم، انسان را در حرز الهی قرار میدهد و شامل فضل و رحمت میکند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که کسی که درباره مؤمنی آنچه را که به چشم دیده بگوید مصداق کسانی است که يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا.

کافی از امام کاظم (ع) روایت میکند که راجع به برادر مؤمن، چشم و گوشت را دروغ شمار و حتی اگر پنجاه نفر شهادت دادند نپذیر وقتی خودش منکر قضیه است و هرگز چیزی را فاش مکن که از آنهایی میشود که خدا فرموده: يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا.

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که فاش کننده گناهی مثل انجام دهنده آن در عذاب خداست.

مستدرک از امام صادق (ع) روایت میکند که کسی عیبی از برادرش بجوید یا بخاطر سپارد تا روزی او را لگه دار کند، مصداق آنهاست که يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا.

جلد هفتاد و دوم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که بدترین شما را این آیه وصف کرده: يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که مؤمن باید هفتاد کبیره برادر مؤمنش را بپوشاند.

اختصاص از رسول خدا (ص) روایت میکند که کسی که دو صفت در او باشد، خیر دنیا و آخرت را میبرد: خوش گمانی به خدا و بدگویی نکردن از مؤمنان. به خدا قسم عذاب مؤمنین بخاطر یکی از این دو چیز است. گوئیم: این حدیث، از زیباترین روایات معنوی و واجد اکسیر سعادت است، باید آنرا با آب طلا نوشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (21)

ای مؤمنان! در دام نقشه های شیطان نیفتید. هرکس بازیچه دست شیطان شود و راهی را برود که او خواسته، بدبخت و بیچاره می شود؛ چون که او به کارهای زشت و ناپسند فرمان می دهد. اگر لطف و بزرگواری خدا نبود، هرگز هیچ یک از شما در خودسازی موفق نمی شد؛ ولی خدا هرکه را لایق ببیند، توفیق خودسازی می دهد. آخر، خدا شنوای داناست.

خطوات شیطان قدمهای اوست، او جلوی آدم راه میافتد و دان میپاشد و قدم قدم آدم را به بیراهه میکشد. سناریویی میچیند و آدم را اولش نادانسته و در میانه راه دانسته ولی ناخواسته و در اواخر راه خواسته ولی بناچار، به بازی میگیرد و هم خود آدم را بدبخت میکند، هم از طریق آدم دیگران را دچار فریب و چالش میکند. آدم یکروز چشم باز میکند و میبیند شده عامل شیطان و دارد نقشی را که شیطان خواسته بازی میکند.

در زندگی های ما، ردپای شیطان در گذشته بسیار بوده و در آینده هم بسیار خواهد بود. کافی است به سیری که در عداوت ها و فسادها و ارتشاء ها و ظلم ها و فریب های خود با دیگران طی کرده ایم، غور کنیم و دقیق شویم. میفهمیم که آدم کم کم به قلاب شیطان میافتد و یواش یواش بند شیطان بر او استوار میشود. طوری که سر در نمیآورد چرا اینطور شد و چرا از اینجا سردرآورد. هیچ قاتلی و هیچ زناکاری و هیچ مفسدی، باورش نمیشد روزی چنین آدم کثیفی شود و چنین کارهایی از او سر بزند. اینرا تمام آنهایی که به چوبه دار رسیده اند اعتراف کرده اند. پناه بر خدا!

خطوات شیطان، گمراه کردن گام به گام آدم است. معمولاً شروع دوستی با افراد ناباب است و بعد آدم به محافل آنها کشیده میشود و بعد از گناهان کوچک شروع میکند تا به گناهان بزرگ برسد و بعد در دینش شک میکند و آخرش دین را تکذیب میکند و در نهایت دشمن دین خدا میشود.

از آیه شریفه این هم برمیآید که شیطان اولش دعوت و وسوسه میکند اما بعدش کم کم دستور میدهد: فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.

یک نکته دیگر: شیطان به فحشاء و منکر میخواند و نماز از فحشاء و منکر باز میدارد (عنکبوت: 45). پس اولین قدم شیطان، کاهل نماز کردن انسان است تا بتواند کارش را پیش ببرد. پس اگر آدم دید در نمازش سست شده بداند که در خطوات شیطان افتاده.

در آخر آیه اشاره به تزکیه نفس کرده و تأکید نموده که تزکیه انسان فقط و فقط با عنایت خدا ممکن است یعنی انسان بخودی خود یا با اتکا به خود، تزکیه پذیر نیست. پس باید از خدا

کمک بخواید و در سایه مدد خدا تلاش کند، تا مسیر تزکیه یعنی پاکی و تنزه از آلودگی‌ها و فسادها و تباهی‌ها برای او ممکن گردد؛ و الا شدنی نیست.

فقه القرآن روایت میکند که به امام باقر (ع) گفتند زنی نذر کرده اگر با خواهرش حرف بزند، هرچه دارد نذر کعبه باشد. فرمود: این نذرها باطل است. اینها از خطوات شیطان است. برود با خواهرش آشتی کند.

\*\*\*

وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصِّمُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (22)

کوتاهی نکنند فرادستان و توانگران شما مسلمین، در کمک به نزدیکان و فقیران و کسانی که به عشق خدا هجرت کرده اند؛ باید اهل گذشت باشند و از خطایشان چشم ببوشند! مگر دوست ندارید خدا هم از خطاهایتان درگذرد؟! بله، خدا آمرزنده مهربان است.

به نظر میرسد که این آیه یک آیه کاملاً جداست که در وسط آیات مربوط به ماجرای إفک قرار گرفته. تنها وجهی که برای ربطش به ماجرای إفک به فکر مفسرین رسیده اینست که در ماجرای إفک مسلمانان شروع کردند با کسانی که در آن ماجرا دخیل بودند بدرفتاری کردن، و عدّه ای سوگند خوردند که دیگر به آنها انفاق نکنند. لذا این آیات نازل شد و مسلمین را بخصوص بزرگان آنها را به ملاحظت و نرمی با دیگران دعوت کرد.

"أَوْلُوا الْفَضْلِ وَالسَّعَةِ" از مسلمین کسانی هستند که نسبت به دیگران برترند و دستشان بازتر است. این برتری و دست برتر داشتن بخاطر بهره مندی از علم بیشتر یا ثروت بیشتر یا نفوذ کلام بیشتر است. خداوند میگوید اینها باید نسبت به زیردستانشان دست گیر باشند و اگر خطایی کردند، آنها را ببخشند و نسبت به لغزشهایشان چشم پوشی کنند. تا خدا هم دستشان را بگیرد و از سر تقصیراتشان درگذرد.

پس هرکس خدا بیشتر به او داده، بیشتر نسبت به ترحم به زیردستانش مسئول است.

"لَا يَأْتَلِ" میتواند از ریشه (ا-ل-ی) به معنای سوگند باشد، در اینصورت ترجمه آیه میشود: توانگران هرگز برای کمک نکردن به کسی یا کسانی، سوگند نخورند. چنین سوگندی از اساس باطل است چون مورد نهی خدا واقع شده. متأسفانه شایع هم هست و گاهی میثنویم که کسی میگوید قسم خورده ام کمکش نکنم تا سرش به سنگ بخورد.

در عبارت "وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا" عفو، بخشیدن است و صَفْح، بخشیدن و ملامت نکردن و چشم پوشیدن. یعنی در صَفْح، درک کردن طرف مقابل هم هست و صَفْح از عفو، عمیق تر است و خود آدم را بیشتر تطهیر میکند.

اگر "لَا يَأْتَلِ" از ریشه (ا-ل-و) و کوتاهی نکردن مرادش باشد، میخواهد بگوید صاحبان نعمت از بخشش خسته نشوند و بخشش را در خود ملکه کنند. یعنی مهم تر از انفاق، استمرار آنست.

عبارت "أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ" نشان میدهد که هدف از عفو و گذشت از دیگران، کسب مغفرت خدا برای خود انسان است.

مصباح الشریعه از امام صادق (ع) روایت میکند: عفو هنگام قدرت بر انتقام، از صفات انبیاست. کسی که عفو میکند باید قضیه را فراموش کند و خاطره ای از آن در باطن خود نگه ندارد. و نیز بر احسان خود به طرف بیفزاید. کسی به این مقام نمیرسد مگر عفو خدا را خودش چشیده باشد و خداوند ذنوب گذشته و آینده اش را بخشیده باشد. عفو و غفران دو صفت از صفات خدا هستند که برخی بندگان را از آن بهره مند ساخته تا مردم به اخلاق خدا متخلق گردند.

\*\*\*

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِيَّاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (23) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (24) يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (25)



کسانی که به بانوان مؤمن و پاک دامن بی خبر از همه جا تهمت ناموسی می زنند، در دنیا و آخرت، لعنت شده اند و بی تردید، عذابی سخت چشم به راهشان است؛ همان روزی که دست و پا و زبانشان درباره گفتار و رفتار زشتی که در دنیا مرتکب شده اند، علیه شان شهادت می دهند. آروز، خدا سزایشان را بی کم و کاست، کف دستشان خواهد گذاشت و آشکارا می فهمند که تنها خداست که حقیقت دارد.

این آیه صریح است که تهمت بیجا، ممکن است انسان را به لعن ابدی دچار کند و در دنیا و آخرت، خانه خرابش کند.

شهادت اعضاء بدن علیه کسی که به دروغ علیه کسی شهادت داده و شایعه ساخته، یکی از عذابهای اخروی ایشان است. جالب است که در آخرت، انسان حتی مالک اعضاء و جوارح خویش نیست. نکته دیگر اینکه شهادت اخروی اعضاء و جوارح نشان میدهد که امروز در دنیا، این اعضاء، هر چه را که انجام میدهند درک میکنند.

عبارت "أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ" از غرر آیات این سوره است و از آیات الاذکار است. همین عبارت به شعر درآمده و رسول خدا (ص) که شنیده، فرموده: بهترین قولی است که تاکنون عرب گفته: **أَلَا كَلَّ شَيْءٌ خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ**.

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت میکند که برای تهمت زنا دادن به زنان مؤمنه، طبق این آیه عذاب دنیوی و اخروی در نظر گرفته شده، لذا از گناهان کبیره است.

در قرآن تنها یک مورد داریم که لعن دنیوی و اخروی، با هم، حواله کسی شده باشد و آن همین آیه است.

از توالی توصیف در "الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ" برمیآید که هرکس پاک تر است، تهمت به او خطرناکتر است.

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که عبارت "لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ" را قرائت نمود و فرمود: تهمت از گناهی است که هلاک کننده است.

در برخی روایات هست که غلو در حق ائمه (ع) از مصادیق تهمت است و بموجب این آیه، غالی در لعن خداست و عاقبت به خیر نمیشود.

راجع به عبارت "يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ" مصباح الشريعة روايت ميکند که امام صادق (ع) اين عبارت را خواند و سپس فرمود: پس بايد رفت و آمد انسان در زندگي براي خدا باشد و الا دست و پا شهادت ميدهند که رفتش به اينجا و آنجا و کارهايش براي خدا نبود.

الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (26)

زنان آلوده لايق مردان آلوده اند و مردان آلوده لايق زنان آلوده. زنان پاک دامن هم لايق مردان پاک دامن اند و مردان پاک دامن لايق زنان پاک دامن. برچسب هاي زشتي هم که به ايشان مي زنند، به آن ها نمي چسبد، تازه، آنها از آموزش و رزق کریم برخوردارند.

اين آيه نسبت به آيه "الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ" که گفتيم دال بر کراهت يا حرمت نکاح با مشهور الزناست، حکمی کلی تر و بيانی اخلاقی است و ميگويد هرکس هرچور است، همچنان زنی لايق اوست و خود بخود جذب او ميشود. مقصود از خبيث و طيب نیز فقط زنا و عفت از زنا نيست. بلکه هرگونه خباثی، از جمله هرزه بينی و بی عفتی در کلام و حتی سوء خلق ميتواند مراد باشد و نسبت به آنها تا حدی صادق است. البته اين اقتضای امر است ولی شايد امتحان مؤمنی در زن سوء باشد، مثل نوح و هود (ع). اينها استثناست.

از اين آيه بايد برداشت کرد که ملاک اصلی در انتخاب همسر پاکی اوست نه زیبایی و مال و نسبيش.

اين آيه به صراحت وعده داده که کسی که پاک باشد روزی کریم دارد و طيبات، حق اهل ايمان است. آنها بايد بهترين ها را داشته باشند و از آن بهره برند.

جلد شصت و چهارم بحار الأنوار روايت ميکند که امام باقر (ع) عبارت "الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ" را قرائت نمود، سپس فرمود: گاهی دشمنان ما کارهايی ميکنند که

کارهای دوستان ماست و گاهی شیعیان واقعی ما کارهایی میکنند که کار دشمنان ماست. کار هر طایفه عاقبت به نامه عمل طایفه دوم برمیگردد چون هم سنخ همان است.

خصال از رسول خدا (ص) روایت میکند که دل مرد که پاک شود کم کم اعمالش هم پاک میشوند و چون دل ناپاک باشد، کارها نیز به پلیدی میگریند. سپس فرمود "الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ".

در اینجا آیات راجع به افک و زنا به پایان میرسد.

\*\*\*

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (27)

ای مؤمنان، وقتی به خانه های دیگران وارد میشوید اجازه بگیرید و به اهل آن سلام کنید. کاش متوجه بودید که این کار چقدر برای شما خیر به همراه دارد!

این آیه و آیات بعد راجع به حرمت خانه است. از این آیات میتوان نتیجه گرفت که خانه و محل سکونت فرد، حریم اوست و هیچ کس اجازه ندارد، بی هوا و بی مهابا، این حریم را بشکند و بی اجازه و بی اُنس وارد شود و آرامش آنها را به هم بریزد. همانطور که رعایت این حَرَم، خیر و برکت دارد، شکستن این حریم هم شرّ و نکبت میآفریند. پس، هیچ گاه در خانه کسی یا در حضور زن و بچه و اهل کسی، او را خوار نکنید و جسارت ننمایید که شرّش دامنگیر شما خواهد شد.

روایت است که وارد خانه زنانی که مرد خانه حضور ندارد نشوید. روایت است که سه بار اجازه بگیرید اگر جواب ندادند برگردید. روایت است حتی اگر جواب دادند تا سه بار اجازه بگیرید تا فرصت یابند خود را جمع و جور کنند، آنگاه وارد شوید. روایت است که رسول خدا (ص) حین اجازه خواستن طوری نمی ایستاد که درون خانه را ببیند. روایت است که باز بودن در خانه دلیل جواز ورود نیست. روایت است که وارد شونده باید سلام را آغاز کند.

ص: 88

مشكاة الانوار از امام صادق (ع) روایت میکند که "تَسْتَأْنِسُوا" در اینجا یعنی در را کوبیدن و یا "یاالله" گفتن تا اهل خانه متوجه حضور وی شوند.

نورالثقلین روایت میکند که کسی میخواست وارد خانه پیامبر (ص) شود، پس سینه اش را صاف کرد تا متوجه او شوند. پیامبر (ص) به او گفت: چرا با زبان نمیگویی که: آیا اجازه هست؟!

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که مرد برای ورود به اتاق پسرش اجازه لازم ندارد اما برای ورود به اتاق دخترش اجازه بگیرد. ولی اولاد برای ورود به اتاق پدر اجازه لازم دارند.

علی بن ابراهیم در تفسیر قمی گفته مقصود از "بیوت" که برای ورود به آنها باید اجازه گرفت، صرف خانه نیست و برای ورود به اتاق شخصی کسی، در خانه او، باز باید اجازه گرفت؛ چون آیه در مقام تأدیب و ارشاد به حفظ حریم خصوصی افراد است. روایات بالا هم این مطلب را تأیید مینمایند.

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَازْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (28)

و اگر کسی در خانه نبود، داخل نشوید مگر اجازه داشته باشید و اگر دیدید آمادگی مهمان ندارند، برگردید؛ اینگونه رفتار کردن شما را بزرگوار میکند. بدانید خدا تمام رفتارهای شما را زیر نظر دارد.

یعنی حتی اگر فرد در خانه نبود، حرمت خانه اش برقرار است و نباید در نبودش، بی اجازه قدم به آنجا نهاد. مگر اجازه داده باشد.

ضمناً اگر فرد پذیرای مهمان نبود، عذر او را بپذیرید و اصرار نکنید و برگردید و دلخور هم نشوید و توقع بیجا نداشته باشید. پاک باشید از این تنگ دلی ها و تنگ نظری ها. بزرگ باشید و بزرگوار. در نظر داشته باشید که همواره خداوند شما را از بالا میبیند و زیر نظر دارد. پس کریمانه رفتار کنید.

این آیات نشان میدهد که پذیرفتن مهمان ناخوانده جایز است.

عبارت "اَرْجِعُوا" نشان میدهد که پشت در خانه مردم توقف کردن هم ممنوع است. یعنی اگر نبود، برگردید نه اینکه آنجا بست بنشینید یا کمین کنید یا بی جهت منتظر بمانید.

از نکات جالب این آیه اینست که لازم نیست همیشه هر دری روی شما باز شود. گاهی انسان باید سرش به سنگ بخورد و برگردد. خیر او این است.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (29)

البته ورود به مکانهای عمومی که خانه مسکونی کسی نیست، آنهم برای کاری، ایرادی ندارد. بدانید! خدا مطلع است، هم از کارهایی که آشکار میکنید، هم از کارهایی که مخفیانه انجام میدهید.

مثال مساجد و کاروانسراها و مدارس و کتابخانه ها و بیمارستانها و بازارها و ادارات و مکانهای تفریحی و از این قبیل است. برای ورود به این مکانها نیازی به اجازه خاص از شخص خاص و انس گرفتن و رعایت کردن حریم با کسی نیست. چون اصولاً این ابنیه برای عموم ساخته شده اند و کاربردشان آرامش و سکونت شخصی نیست و متعلق به شخص خاصی نیستند.

عبارت "فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ" حساب و لگدی و پرسه زدن در بازار را جدا میکند. مؤمن اصلاً وقت چنین کارهایی ندارد.

برهان از امام صادق (ع) روایت میکند که مقصود از این آیه امثال گرمابه ها و دکان ها و آسیاب هاست.

\*\*\*

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (30)

ص: 90

پیامبر، به مردان مؤمن بگو: مواظب چشمانشان باشند و پاکدامنی خود را حفظ کنند، این به نفع آنهاست. خدا دقیق میداند هرکس چه کارهایی مرتکب میشود.

عبارت "يَعُصُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ" نشان میدهد که بعضی نظرها حرام است نه تمام آنها. "حفظ فَرْج" کنایه از تنزه از زنا و لواط و مقدمات آنست. شاید هم در اینجا مراقبت خود از نظرها ناپاک باشد.

مراقبت چشم و فرج، با هم آمده؛ چشم پاک مقدمه پاکدامنی است. یعنی چشم چران کم کم عفت خود را هم از دست میدهد و راه حفظ فرج از غَضِّ بصر میگذرد. پس آدم باید زورش را بگذارد روی مراقبت چشمش. پس تکلیف مردها روشن شد؛ اما تکلیف زن ها کمی پیچیده تر است که در آیه بعد آمده.

کنزالدقائق از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که نظر اول عیبی ندارد اما نظر دوم تو را به فتنه میافکند.

همان کتاب از رسول خدا (ص) روایت میکند که چشمی که امروز از ترس خدا خاضع باشد و به حرام نیفتد، فردای قیامت ایمن است.

روح البیان از عیسی (ع) روایت میکند که از نگاه حرام حذر کنید که بذر شهوت را در دل میکارد.

جلد صد و چهارم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که اگر کسی بخاطر خدا چشمش را کنترل کند، خدا ایمانی به او میبخشد که حلاوتش را در دل احساس کند.

نتیجتاً کنترل چشم، جلوگیری از گناه، آنها از سرچشمه است و استوار کردن پایه های تقوی در دل.

مستدرک از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که چشم، واجبی دارد که نگاه به قرآن و آیات خدا در طبیعت است و حرامی که در این آیات عنوان شده.

فقیه از امام صادق (ع) روایت میکند که تمام "حفظ فَرْج"ها در قرآن حفظ از زنا و لواط است، جز این یکی که حفظ از دیده شدن است.

جلد صد و یکم بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت میکند که دستاویزی محکم تر از مراقب چشم بودن، نیست. کسی که چشمش را مراقبت کند جلال و عظمت خدا را در دل مشاهده میکند. راه کنترل چشم، خشوع در برابر خداست و توجه به اینکه خدا حاضر و ناظر است. رسول خدا (ص) فرموده چشمانتان را از حرام باز دارید تا عجائب ببینید. یحیی (ع) فرموده مرگ برای من گوارتر است تا نگاهی که لازم و واجب نباشد.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُدْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوَاتِقِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (31)

به زنان مؤمنه هم بگو: مراقب چشمان خود باشند و پاکدامنی خود را حفظ کنند و زیبایی خود را اظهار نکنند جز آنقدر که آشکار یا مرسوم است (یا خود بخود پیداست). روسری خود را هم درست، سر کنند و جمال خود را بپوشانند جز برای شوهرهایشان یا پدرهایشان یا پدرشوهرهایشان یا پسرهایشان یا پسرشوهرهایشان یا برادرهایشان یا پسران برادرهایشان یا پسران خواهرهایشان یا زنان مسلمان یا کنیزان و غلامان شان یا پیشکاران مورد اعتمادشان یا اطفالی که هنوز چشم و گوششان بسته است. مبادا زنان هنگام راه رفتن، چنان پا بر زمین بکوبند تا توجه دیگران را جلب و خود را اظهار کنند!

همگی ای مؤمنان بدرگاه خداوند توبه کنید؛ بسا رستگار شوید.

زنان مؤمنه مکلف اند به چند چیز: یکی چشم چرانی نکردن. دوم، خود را حفظ نمودن از زنا و همجنس بازی. سوم، پوشاندن خود از مردان اجنبی جز چند طایفه ای که در اینجا تفصیلاً استثناء کرده و محرم زن محسوب میشوند. در میان آنها چند فقره نیاز به توضیح دارد. یکی "مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ" است. این عبارت هم کنیز و هم غلام معنا میدهد. در نتیجه زن لازم

نیست جلوی کنیز یا غلامش، حجاب داشته باشد. اکنون که مستخدم جای کنیز و غلام را گرفته، آیا این حکم نسبت به مستخدم مرد و زن قابل تسری است؟ به حکم مناط بله.

عبارت بعدی "التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ" است. این عبارت را برخی مفسرین، مردان دیوانه معنا کرده اند که درست نمی‌نماید. تابع هرکس در عرف آنروز و امروز، مباشرین و تابع او هستند یعنی کسانی که رتق و فتق امور او را بر عهده دارند از جمله پیشکار و محافظ و نوکر و مشاور و مهتر و درشکه چی و راننده و باغبان و سرایدار و دیگر کسانی که جزئی از خانه محسوب شده و با اهل خانه زندگی میکنند یا رفت و آمد بسیار دارند و مهم تر اینکه زنان خانه را به چشم خواهری و مادری میبینند و طمع به آنها ندارند و بیم رابطه نامشروع و رفاقت پنهانی با آنها، بکلی مندفع است. از این مطلب با عنوان "غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابَةِ" نام برده و الْأَرْبَابَةُ بمعنای طمع ناشی از حاجت است. در برابر چنین کسانی که آدم خانه محسوب میشوند، رعایت حجاب لازم نیست.

همچنین از محارم زن "نِسَائِهِنَّ" است، این عبارت را زنان مسلمان معنا کرده اند و نتیجه گرفته اند که در برابر زن غیر مسلمان، حفظ حجاب لازم است.

اما عبارت پر حرف و حدیث "وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ" که میشود آنرا پیش بیان و توضیحی برای إخفاء زینت دانست: "خُمْرٌ" جمع خِمار بمعنی پوشش است. تمام مفسرین آنرا سرپوش یا روسری معنا کرده اند. در اینصورت عبارت فوق معنایش این میشود که روسری ها خود را بزنند به گریبان یا سینه های خویش. مقصود باید دو طرف روسری باشد که از سر آویزان است. گویا دوطرفش را مثل عمامه بر سر میبستند یا به پشت میبنداختن لذا گوشها و گردن و سینه هاشان هویدا بوده. لذا خداوند فرموده گوشه ها را پائین بیاورید و با آن غیر از سر، گوشها و گردن و بالتبع زیر گردن یعنی سینه ها را هم بپوشانید.

سیاق این آیات بی شک امر مولوی است یعنی دلالت بر وجوب حجاب دارد نه استحباب آن. چیزی که هست اینست که مخاطبش مثل آیه جلایب تنها زنان متقی اند نه تمام زنان جامعه. یعنی وجوب الزام زنان بی قید به حجاب من باب نهی از منکر، به راحتی قابل استنتاج



از این آیه نیست، چون آنها اصلاً مخاطب این آیات نیستند و لیاقتش را ندارند، توجه بفرمایید!

این هم آیه جلایبیب: "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ [سوره الأحزاب : 59]" پیامبر! به همسران و دخترانت و نیز زنان مؤمنان سفارش کن که با جامه های خویش خود را خوب بپوشانند. این برای آنکه به پاکدامنی شناخته شوند و اذیتشان نکنند، بهتر است. برای آنچه گذشته هم، خدا غفور و رحیم است.

بحث بعدی اینست که مقصود از زینت، که زن باید از نامحرم مستورش دارد، چیست؟ قاعدتاً باید هر چیزی باشد که برای مردان جذاب است و جلب توجه میکند، حتی مقنعه و چادر جذاب. از طرفی، آرایشی که عرف جامعه است و عادی شده و چندان جلب توجه نمیکند از دایره زینت و لزوم ستر خارج میشود. قید "إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا" هم زینت آشکاری که مستور شدنی نیست را از دایره حجاب خارج میکند. مثلاً جوانی و زیبایی صورت و لطافت حرکت و تناسب اندام زن را مگر میشود پنهان کرد؟!

عبارت "وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ" هم آنطور که مفسرین گفته اند جوری پا به زمین کوبیدن است تا صدای خلخالی که به پا میبستند یا دیگر زیورآلاتی که به خود آویزان میکردند بلند شود و جلب توجه کند. مثال امروزی اش میشود کفشهایی که صدای قدم برداشتن زن را در محیط منعکس کرده و توجهات را جلب میکند.

در پایان این توصیه ها، عبارتی آمده که مورا به تن سیخ میکند و نشان از اهمیت این احکام دارد. آمده: تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. یعنی اگر خبط و خطایی بوده - که بوده - از آن توبه کنید و به راه خدا باز گردید.

مکارم الاخلاق از امام صادق (ع) روایت میکند که "ما ظهر منها" صورت و ساعدها و ساق هاست. گوییم: در برخی روایات صورت و کفین و قدمین و در برخی روایات فقط صورت و کفین آمده.

مستدرک از امام باقر (ع) روایت میکند که زینتی که "ما ظهر منها" است و لازم نیست پوشاندش، برای هرکس فرق دارد: برای غریبه ها جامه و سرمه و انگشتر و خضاب و دستها و دستبند است. برای محارم، گردن و ساعد و خلخال به پایین است. برای شوهر تمام بدن زینت است و لازم نیست پوشیده شود.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که زن مسلمان از زنان اهل کتاب، تن خود را بپوشاند چون برای شوهرانشان وصف میکنند. گوییم: اگر این خوف مندفع باشد شاید پوشاندن غیر از عورتین در برابر آنها واجب نباشد. نکته دیگر اینکه شاید نساءهنّ در آیه معنای عمومی تری داشته باشد و زنانی که با انسان حشر و نشر میکنند معنا دهد نه زنان مسلمان.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که "غیر اولی الاربه" مرد کم خردی است که شهوت به زنان ندارد. تفسیر قمی روایت میکند: مرد فرتوتی است که میل به زنان ندارد. کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که رسول خدا (ص) وقتی شنید دو جوان راجع به زنان متلک پرانی میکنند و بدن آنها را وصف میکنند، فرمود: شما شامل "غیر اولی الاربه" نمی شوید و آنها را تبعید کرد به روستایی در اطراف مدینه. گوییم: در نتیجه مراد از "غیر اولی الاربه" میتواند وسیع تر و شامل مرد عقیفی باشد که نسبت به زنان نظر سوء ندارد.

\*\*\*

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (32)

برای زنان و مردان مجرد و همچنین، بردگان و کنیزانی که صلاحیت دارند، مقدمات ازدواج را فراهم کنید. اگر هم فقیرند نگران نباشید، خدا از فضلش بی نیازشان می کند؛ زیرا خداوند وسعت بخش و به حال همه داناست.

این آیه تکلیف بزرگترها را نسبت به ازدواج جوانترها روشن میکند. آنها باید دست بالا بزنند و در این امر خیر مشارکت کنند و فعال باشند. این، یک وظیفه دینی است.

"الْأَيَّامِي" جمع أَيَّام است به معنی مجرد یا عَذَب، شامل بیوه ها هم میشود. "عباد" جمع عبد است به معنای غلام و "إماء" جمه أَمَّة به معنای کنیز. نظام عبد و مولا در گذشته نوعی نظام حمایت اجتماعی بوده نه اینکه مولا شلاق در دست داشته باشد و دائم عبد خود را بزند. همین آیه هم حرف ما را تأیید میکند و میگوید صاحب غلام که معادل امروزی اش میشود مستخدم - با این تفاوت که صاحب کار حمایت چندانی از مستخدم نمیکند - باید برای ازدواج غلام یا کنیزی که در خانه او به سنّ تکلیف رسیده، وارد میدان شود. این، تکلیف اوست.

منتها در غلام و کنیز (یا ندیمه) یک چیز لحاظ شده و آن صالح بودن آنهاست. این صلاحیت را برخی صلاحیت برای ازدواج معنا کرده اند، یعنی بلوغ و برخی وسیع تر دانسته و صلاحیت اخلاقی و دینی را هم جزء آن دانسته اند. البته انسان نسبت به کسی که مؤمن و امین است بیشتر مسئول است تا کسی که فقط جسمش بالغ شده.

عبارت "إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ" میگوید صالحین، اگر اقدام به ازدواج کنند، با ازدواج وسعت رزق هم برایشان حاصل میشود. توجه کنید که این آیه نمی گوید کسی که در فقر است برود ازدواج کند. اتفاقاً مطابق آیه بعدی، وظیفه کسی که از لحاظ مادی شرایط ازدواج برایش مهیا نیست، عفاف است نه ازدواج. این آیه خطابش به بزرگترهاست و میگوید برای ازدواج فقرای صالح خرج کنید تا ازدواج شان سر بگیرد. ازدواجشان که سر گرفت خداوند آنها را غنی میکند. یعنی ازدواج از ابواب رزق است. حالا کسی که الآن فقرش اجازه ازدواج و بهره بری از این باب را نمیدهد چه کند؟ تقوی بورزد و بی عفتی نکند. یعنی مشخصاً از زنا حذر کند. عفاف هم بایی از ابواب رزق است و رزق را بسویش جاری میکند تا بتواند ازدواج کند و از باب ازدواج روزی های بعدی اش برسد.

پس این آیه نمی گوید کسی که فقیر است، دل به دریا بزند و ازدواج کند. دقت بفرمایید!

وظیفه چنین کسی عفاف است، چنانکه در آیه بعد آمده.

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرکس در تزویج مسلمانی همکاری کند، روز قیامت در سایه عرش خدا جای دارد.

همان کتاب از رسول خدا (ص) روایت میکند که پدر و مادری که در تزویج فرزندان کوتاهی میکنند، اگر او مرتکب خطا شود، شریک جرم اند.

راجع به ازدواج و تشویق به آن مبحث تحقیقی کاملی از روایات در جای دیگر همین کتاب ارائه نمودیم. در اینجا به چند حدیث بسنده میکنیم:

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که نکاح سنت من است. کسی که به من علاقه دارد از سنت من نباید روی گردان باشد.

مکارم الاخلاق از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرکس میتواند ازدواج کند و هرکس راهی به ازدواج ندارد روزه بگیرد تا شهوتش اذیتش نکند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که نماز کسی که همسر دارد چون هفتاد رکعت نماز کسی است که عذب است. زن گرفتن، حفظ نیمی از دین است.

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرکس از ترس فقر ازدواج نکند به خدا بدگمان شده. خدا میفرماید: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**. گوییم: این فرق دارد با اینکه کسی ازدواج نکرده چون فعلاً فقیر است و از عهده مخارج دو نفر برنمیآید و زنی هم پیدا نمیشود که با این فقر حاضر باشد با او زندگی کند. ترس از فقر در آینده، غیر از اثر واقعی و بالفعل خود فقر در حال حاضر است.

کافی روایت میکند کسی پیش امام صادق (ع) آمد و از فقر شکایت کرد، حضرت (ع) فرمود: **زَوِّجْ!** یعنی ازدواج کن. ازدواج کرد و فقرش برطرف نشد. باز خدمت حضرت (ع) آمد و شکایت کرد که وضعش بدتر شده. حضرت (ع) فرمود: **طَلِّقْ!** یعنی طلاق بده. طلاق داد و برایش گشایش آمد. حضرت (ع) فرمود: هم ازدواج و هم طلاق طبق نصّ قرآن باب روزی اند. سپس به این آیه و آیه **وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ** [سوره النساء: 130] که راجع به طلاق است استدلال نمود.

جلد صدم بحار الأنوار از امام رضا (ع) روایت میکند که اگر کسی پیدا شد و دین و اخلاق را توأم داشت و از دخترت خواستگاری کرد، به او دختر بده و از فقرش نترس. راجع به چنین کسی خدا فرموده: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که هرکس بخاطر زیبایی یا مال زنی با او ترویج کند، موقوف به همان زن شده و خدا رهایش میکند و خوشبخت نمیشود. بخاطر دین و کمال با زنی ازدواج کنید تا مشمول آیه *إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ* شده و ثروتمند شوید.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که روزی همراه زن و عیال میآید.

قرب الإسناد از امام صادق (ع) روایت میکند که کسی نزد پدرم آمد و از فقر گله کرد. پدرم پولی به او بخشید و فرمود: ازدواج کن. ازدواج کرد و روزی یافت. پدرم میفرمود غیر از رزق مادی، دورکعت نماز این شخص اکنون مانند آن است که تمام شب را تهجد داشته.

*وَلْيُسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ*.... (33)

کسانی که امکان ازدواج ندارند، باید پاک دامنی و عفت به خرج دهند تا خدا از فضل خویش فرصت ازدواجشان را فراهم کند...

مراد از این عفت در درجه اول پرهیز از زنا و خدای ناکرده همجنس بازی است و در درجه دوم پرهیز از رفاقت پنهانی با دیگران و معشوق یا معشوقه شدن، چنانچه صریحاً نهی شده: *مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ* [سوره النساء: 25]. درجه بعدی عفاف عبارتست از نگه داشتن چشم و جوارح تا جای ممکن از گناه های فردی مثل چشم چرانی یا امور بشدت مکروهی مثل استمناء. درجه بعدی عفاف عبارتست از نگه داشتن ذهن از مشغولیت بیش از حد به این امور که اگر رخ دهد فضیلت بزرگی است و عفاف به کمال رسیده.

همانطور که عرض شد این آیه میگوید اگر امکان ازدواج به هر دلیل - از جمله فقر، غربت، نیافتن مورد مناسب، اشتغال به تحصیل - برای شما میسر نیست، زنا و سفاحت را جانشین آن نکنید بلکه عفت داشته باشید تا خداوند شرایط را برای شما مهیا کند و موانع را منجمله فقر، کنار بزند.

آیه قبل تکلیف بزرگان و ریش سفیدان بود، آنها باید راه ازدواج دیگران را باز کنند. این آیه تکلیف خود آنهایی است که نیازمند ازدواج اند و راه برایشان بسته است.

... وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ أَتْوَهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ... (33)

مطلب بعد: بعضی بردگانتان می خواهند با نوشتن قراردادی، خود را بازخرید کنند. اگر صلاحیت های لازم را در آن ها سراغ دارید، تقاضایشان را بپذیرید. از زکات اموالی هم که خدا در اختیارتان گذاشته است، مبلغی را برای کمک به آزادی شان اختصاص دهید.

مکاتبه، عقدی شرعی بوده بین برده و مولای او: برده کار میکرده و با بخشی از درآمدش، اقساط آزادی خود را میپرداخته. حین آزادی هم معمولاً صاحبش مالی در اختیار او میگذاشته تا زندگی اش را مستقلاً ادامه دهد. چیزی مشابه پرداخت اقساط تأمین اجتماعی برای بیمه بیکاری یا بازنشستگی.

از موارد زکات به تصریح قرآن کمک به آزاد کردن و استقلال بردگان است: *إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ ... [سوره التوبة : 60].*

سوال: آیا اسلام مروج برده داری است؟ بله! برده داری به شرحی که معروض میداریم انسانی ترین کاری است که با اسیران جنگی میشد کرد: میان کشورها جنگ بوده و خواهد بود. در جنگ یک طرف غالب و طرف دیگر مغلوب میشود و عده زیادی اسیر میشوند. چهار کار با اسیران میشد کرد: یکی اینکه همه را کُشت، دوم اینکه همه را آزاد کرد اما عاقلانه نیست چون باز مسلح شده به جنگ با ما باز میگردند، سوم اینکه همه را برد و زندان کرد؛ جدا از مفاسدی که زندان دارد بار اقتصادی زیادی بر مردم تحمیل میکند و زندانی نیز در سختی است. لذا اسلام دستور داده اسراء را میان خانواده های مسلمان تقسیم کنند تا در میان آنها مدتی زندگی کنند و با اخلاق زیبای اسلامی آشنا شوند و ضمن کمک به خانواده، مثل فرزندان خانواده سرسفره آنها بنشینند و به مرور و در مناسبتهای مختلف به عنوان کفّاره یا ثواب، آزاد شوند. اسیری، در واقع آشنا کردن اجباری کسانی که به جنگ اسلام آمده بودند با اسلام بوده و از این نظر طرح مناسبی بود؛ چون اکثر کسانی که آزاد میشدند به اسلام گرویده و در سرزمین مسلمین میماندند و تا آخر به خانواده ای که میزبان ایشان بوده وفادار

میماندند و مانند پسرخوانده یا دخترخوانده ایشان محسوب میشدند. حتی اسلام دستور داده برده های خویش را همسر دهید و یا حتی به همسری بگیرید. اینها سبب حل شدن غلامان و کنیزان در جامعه مسلمین میشده. اینگونه است که بعضی امامان (ع) فرزندان همین کنیزان بوده اند. در واقع نظام برده داری نوعی نظام حمایت اجتماعی بوده و بخصوص به از میان برداشتن فقر از جامعه کمک میکرده است. الان هم همان برده داری به صورتی دیگر موجود است. مگر نظام کارمندی یا سربازی یا مستخدمی صورت تغییر یافته ای از برده داری نیست؟ آنها با مزایا و حمایت کمتر!

بازگردیم به تفسیر آیه: عبارت "مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ" یک دنیا عمق دارد و نشان میدهد مالِ آدم، مالِ خودش نیست، مالِ خداست. پس وقتی خدا میفرماید: بده! باید بدهد.

در آیه مکاتبه، اشاره ای هم به اهمیت و لزوم نوشتن قراردادها هست، ولو قرارداد بین عبد و مولا باشد.

نکته دیگر در این آیه مسئول بودن زبردستان نسبت به ازدواج زبردستان است. درست است که امروزه نظام برده داری نیست، اما اربابان جدید منجمله صاحبان کسب و کار، طبق این آیه نسبت به ازدواج کارمندان و کارگزارانشان مسئولند.

راجع به "أَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ" در حدیثی آمده که امام صادق (ع) یک ششم مبلغ مورد توافق را به طرف میبخشید یا تخفیف میداد. از امیرمؤمنان (ع) تا یک چهارم هم روایت شده.

جلد بیست و سوم وسائل الشیعه از امام صادق (ع) روایت میکند که از آنچه نیت داشته تخفیف دهد نه اینکه مبلغ را بطور کاذب بالا ببرد و بعد از آن تخفیف دهد (مثل حراجی های زمان ما).

عوالی اللئالی از امام صادق (ع) روایت میکند که "إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا" یعنی ایمان داشته باشد و شغل یا حرفه ای برای ارتزاق؛ یعنی بر پرداخت مبلغ توانا باشد.

من لایحضر از امام صادق (ع) روایت میکند که حتی اگر راضی بود تا با گدایی مبلغ را فراهم کند، و درخواست کتابت داد، شما رد نکنید. چون خداوند بندگان را بواسطه هم روزی

میدهد (برزق العباد بعضهم من بعض) و آنکه نیکوکار است را کمک خواهد کرد (المحسن معان).

و لَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (33)

کنیزانی را نیز که می خواهند پاک دامن باقی بمانند، برای کسب درآمدی، به خودفروشی وادار نکنید. اگر کسی به خودفروشی وادارشان کند و آن ها به زور به چنین کار زشتی تن بدهند، خدا نسبت به آنها غفور و رحیم است.

یعنی چون مجبور به اینکار شده اند، بر آنها حرجی نیست و گناه اصلی بر دوش مسئبین این قضیه است. پس به غفران و مهربانی خدا متمسک شوند که خدا ایشان را میبخشد.

مصدق امروزی این آیه زنانی است که در خانه های فساد در دست تاجران فساد عملاً اسیر شده اند و نه سرپناهی دارند نه جایی برای گریختن و نه نانی برای خوردن: فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ. اینها باید به غفران و رحیمیت خدا چنگ زنند و از خدا بخواهند نجاتشان دهد.

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (34)

برایتان آیاتی واضح نازل کرده ایم و شرح حالی از گذشتگان؛ و نیز پندی برای اهل تقوی.

این آیه فاصلی است مابین آیات مربوط به نکاح با آیه نور که خواهد آمد. یعنی فضا را عوض میکند و آن بحث های فقهی و اخلاقی را پایان میدهد تا بحثی معرفتی و عرفانی را آغاز کند.

\*\*\*

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ ءَ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ



الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (35) فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (36)

خدا نور آسمان ها و زمین است. نور هدایت و معرفت الهی همانند چراغ روی طاقچه است: روی آن شیشه براقی است و شیشه چراغ چنان می درخشد که انگار ستاره ای تابان است. سوخت چراغ هم روغن زلال زیتون است، برگرفته از درخت بابرکتی که وسط باغ کاشته اند و آفتاب از هر طرف به آن می تابد. این روغن به قدری صاف است که بدون آتش گرفتن هم روشنی می دهد. بله، نور چنین چراغی صدچندان است. خدا هرکه را شایسته بداند، با این نور به مقصد می رساند. خدا برای مردم این مثل ها را می آورد؛ خدایی که دانای کل است.

این چراغ پرفروغ در خانه هایی نورافشانی می کند که خدا خواسته است آن خانه ها مقام و منزلت پیدا کنند و در آنجا نامش را ببرند و مردان و زنانی هر صبح و شب به پاکی یادش کنند.

این آیه عمیق ترین مثل قرآن است و مفسران و عارفان و متکلمان و متفلسفان و ادیبان اسلامی راجع به آن بسیار نوشته اند و هرکس گوشه ای از دریای معانی آنرا کاویده و گوهر یافته، گرچه به عمق آن، هیچ کس نرسیده و باطنش برای هیچ کس آشکار نشده.

برای فهم معنای درست آیه نور باید از آیه بعدش کمک گرفت. در آیه بعد گفته این نور در خانه هایی است که خداوند رخصت داده تا اهلش، مقامات باطنی یابند و از اولیاء الهی شوند. پس مراد از نور، نور خداوند است که در دل های مؤمنان تجلی میکند و از آنجا چون چراغی، اطراف را هم روشن میکند. نور خدا جلوه هدایت گر و علم آفرین خداست. پس "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" یعنی خداوند، روشنائی بخش کائنات است. خداوند مثل نور، ظاهر به نفس و مظهر لغیر است. برای همین "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" را در روایات معنا کرده اند "اللَّهُ مُنَوَّرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ".

برخی این روشنائی بخشی را کمی خاص تر معنا کرده اند و مراد از آن روشنائی بخشی معنوی یعنی "هدایت" دانسته اند و گفته اند "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" یعنی خداوند هادی تمام کائنات است. یعنی مراد از نور، نور هدایت الهی است.

البته یک معنای عامّ تر هم میتوان برای این تمثیل در نظر گرفت و گفت: نور بجای مُنَوَّر، تمثیلی برای اصل وجود خداست. یعنی نور نزدیک ترین مَثَل برای ذات خداست. در اینصورت ترجمه "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" میشود: خداوند، وجود مطلق و هستی کائنات است. طوریکه همه از او هست شده اند و هستی خود را از او گرفته اند، اما او قائم بذات خویش است.

پس نور استعاره است از وجود خدا یا تجلّی علم خدا یا هدایتِ خدا. البته این معانی با هم تباینی ندارند بلکه یکدیگر را معاضدت میکنند.

در این آیه دل مؤمن به چراغی تشبیه شده که نور خدا در آن افروخته است و از آنجا اطراف را هم روشن میکند.

عبارت "فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ" هم به محیط پرورش چنین مؤمنی اشاره دارد و به نقش خانه یا مدرسه باطنی که مؤمن پرور است اشاره دارد و میگوید چنین محیطی باید مأذون از جانب خدا باشد و شرط چنین اذنی اینست که آن خانه، دارالذکر خدا باشد. پس خانه ای که در آن نماز بسیار خوانده میشود و ذکر بسیار گفته میشود و از حرام خدا اجتناب میشود، چنین خانه ای مورد عنایت پروردگار قرار میگیرد و اهلش رشد میکنند و دلشان به نور خدا روشن میشود و هدایت گر خود و دیگران میگردند.

"مشکاة" یا چراغدان، شکافی در دیوار بوده که چراغ را در آن می گذاشتند تا از باد مصون باشد. پس چراغ اشاره به خود مؤمن است و "مصباح" دل مؤمن است که در چراغدان بدن قرار گرفته تا مصون باشد. این دل در "زجاجی" واقع شده تا هم محفوظ باشد، هم نورش بیشتر به بیرون بتابد، در نتیجه زجاج محافظ نور خدا در دل و حافظ آتش مقدس عشق خداست. بهترین تأویل برای زجاج، شاید شریعت باشد که هم به حالات دل مصونیت میدهد و هم بیان آنرا قاعده مند میکند تا تلاءلؤ بهتری پیدا کند.

اینکه گفته این چراغ از روغن زیتون لاشرقی و لاغربی، بهره مند است، آنهم روغنی که از صفا و پاکی، بی آنکه آتش گرفته باشد، نورانی و درخشنده است. به نظر برخی مفسرین اوصاف دل مؤمن است که از صفا و پاکی و ملاطفت سرشار است و اگر عنایتی هم به آن

نرسد بر مبنای صفای ذاتی و فطری که دارد، نورانی است؛ اگر عنایتی هم برسد نوری مضاعف است: نُورٌ عَلٰی نُورٍ. نه شرقی و نه غربی بودن درخت زیتونی که روغنش دل مایه مؤمنان است هم اشاره دارد به بی تعلقی و رهایی دل مؤمن و اینکه می بی رنگی خورده و از هر رنگی آزاد است. فقط صبغة الله بر آن نشسته و نشان از خدا دارد. آری، خدا هر کس را که لایق ببیند به این نور رهنمون و از آن برخوردار خواهد ساخت: يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ.

پس چراغ و چراغدان و روغن و زجاج، همگی مَثَل اند برای بیان اینکه اصل، بدست آوردن نور خداست و روشن کردن دل با آن و مشیء با آن نور بسوی خدا: وَ يَصَدِّرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ. مؤمن باید در پی این نور باشد و راهش چنانکه در آیه بعد گفته، نشستن در خانه تقوی و رفعت پیدا کردن با یاد خداست. آنهم یاد خدا در همه حال، عند الطاعة و المعصية و العبادة و الخدمة: فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا. بخصوص روی عبادت در صبح و شام تأکید کرده و آنها را نور آفرین دانسته: يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. آیه بعد هم میگوید مظاهر زندگی و معیشت، چنین مؤمنان نورانی را که قَدَرِ برخورداری از نور خدا را میدانند، به غفلت نمیکشاند و آنها ضمن حضور در بطن زندگی، دائم الذکر و الحضورند؛ و مست نماز و هست به بخشش اند: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ.

پس آیه نور، بیان ارزش نور خدا و لزوم بهره مندی مؤمن از آنست و تشویق مؤمنین به اکتساب این نور با عمل به فرآمین قرآن. نور خدا که آمد، علم الهی و قدرت الهی هم برای مؤمن میآید، سکینه و حلم هم میآید. حکمت هم میآید. نور خدا، بهره مندی انسان از وجود حقتعالی است؛ و اسماء و صفات حق، همگی، پرتوهایی از این نور هستند. پس اگر مؤمن نورانی شد، خدایی میشود و بسیاری از صفات حق در او متجلی میگردد.

پس تحصیل نور یا نور هدایت یا نور ایمان یا نور عنایت یا هر اسمی که رویش بگذاریم، تمام راه و حرف آخر و غایت دین است. دین آمده تا از انسان، انسانی نورانی بسازد. انسانی که نور خدا در او تابیده و از گُناَم دلش به کرانه های عالم تابان است. چنین کسی ولی خداست و ولی خدا هر جا که باشد آنجا بیت الله است. آری، خانه اهل ایمان خانه ای است که اهلش

رفعت پیدا میکنند و منزلت می یابند. پس بیایید با زنده کردن یاد خدا، نور خدا را به خانه های خود دعوت کنیم و خانه دنیا و آخرت خود را آباد کنیم.

در فرهنگ اسلامی؛ ایمان، علم، عقل، قرآن، هدایت، اسلام، پیامبر و امام، همگی نور یعنی واجد نور دانسته شده اند که انسان باید از طریق آنها کسب نور کند. میزان بهره مندی هر موجودی از نور، بسته به ارتباط او با خداست: قرآن نور است چون کلام اوست. اسلام نور است چون آئین اوست، پیامبر نور است چون فرستاده اوست، امام نور است چون حافظ آئین اوست، ایمان نور است چون ربط با اوست، علم و عقل نورند چون وسیله آشنایی با او هستند.

تفسیر قمی از امام رضا (ع) روایت میکند که مصباح محمد (ص) است. قرآن نور است، علی (ع) نور است.

کشف الیقین از امام صادق (ع) روایت میکند که مشکاة فاطمه (س) است. مصباح، حسنین اند و شجره، ابراهیم است. لاشرقیه و لاغربیه یعنی نه یهودی است نه نصرانی. یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک است چشمه های علم از آن بجوشد. یهدی الله لنوره من یشاء یعنی خدا هر که را بخواهد وارد نور ولایت ما میکند.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که هر امامی که ارتحال میکند، نور امامت را مثل چراغدانی به چراغدانی دیگر منتقل میکند.

توحید از امام صادق (ع) روایت میکند که مشکاة سینه محمد (ص) است و نور علم، همان نبوت است.

برهان از امام باقر (ع) روایت میکند که آیه نور، مثل هدایت خدا در قلب مؤمن است. مؤمن است که درخت مبارک است و نور علی نور یعنی واجبی در پس واجب و مستحبی در پس مستحب از او صادر میشود. یهدی الله لنوره من یشاء یعنی خدا او را به واجبات و مستحبات خود هدایت میکند.

جلد دوم بحار الأنوار از امیرمؤمنان (ع) روایت میکند که هر حرف الفبا نشانه اسمی از اسماء خداست. الف الله است ... و نون نور.

جلد نود بحار الأنوار از امیرمؤمنان (ع) روایت میکند که نور در قرآن به عنوان نامی از نامهای خدا، روشنایی ماه، سیمای مؤمن، و برای دلالت بر خود قرآن بکار رفته.

نورالثقلین از امام باقر (ع) روایت میکند که "فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَهُ" خانه انبیاء و اوصیای آنها و نیز خانه علمای ربّانی و حکماست.

برهان از امام صادق (ع) روایت میکند که هرکس از در این خانه ها وارد شود هدایت یافته و الا هلاک میشود.

گوییم: از اوضح مصادیق این بیوت، مساجد است که پیوسته در آن ذکر و تسبیح و نماز برقرار است.

جلد بیست و سوم بحار الأنوار از امام کاظم (ع) روایت میکند که "يَسْبُحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ" یعنی اوقات نماز، در آن خانه ها نماز برقرار است.

گرچه بی ربط به موضوع است اما شاید بکار رفتن کلمه زیتون در این آیه، تمجیدی از این درخت و میوه آن باشد. چنانکه در روایات هست که توصیه آدم به وصی اش هبة الله این بود که زیتون بخور زیرا میوه درخت مبارکی است.

رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (37)

نیکمردانی که هیچ تجارت و دادوستدی، آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و بخشش پیوسته، به خود سرگرم نمی کند. اینان از روزی می ترسند که دل ها و دیده ها در آن زیرورو می شود.

یعنی تجارت میکنند و خرید میروند اما دلشان همیشه یاد خداست، جسمشان پیش مردم و دلشان با خداست، و به محض اینکه وقت نماز میشود مسجدی پیدا میکنند و نماز میخوانند یا سجاده خود را میاندازند گوشه ای و مشغول نماز میشوند و نیز حواسشان هست که انفاق هایی که بیرون از خانه و ضمن خرید و فروش و تجارت میکنند، همان است که آخر برایشان میماند و دستشان را در آخرت میگیرد. گویا اشتغال برایشان بهانه حضور بین مردم و پول دادن به مستمندان یا شاد کردن دلهاست. مثلاً اگر میروند رستوران، هم کسی را با خود

میرند، هم رستورانی میروند که کمک به صاحبش مستحسن باشد، هم بقدر ضرورت میخورند، هم با هر لقمه خدا را یاد میکنند، هم بعدش حمد میکنند، هم اضافه غذا را بسته بندی میکنند برای انفاق، هم به کارگر رستوران انعام قابلی میدهند، هم موقع نماز نمازشان را آنجا میخوانند، هم در راه رفت و برگشت صدقه میدهند، هم یک غذای اضافه مثلا برای فامیلشان میگیرند و سر راه به او میدهند، و غیره و غیره. چنین رستوران رفتنی کم از حج بیت الله نیست. آری، چه بسا حجی که برای خدا نباشد و مقبول نشود! و چه بسا حجّاجی که عاقبتش آتش است!

پس فرق ما با اولیاء خدا بیشتر در نیات و ظرائف کارهاست که آنها برای خدا میکنند و همیشه با خدایند ولی ما برای لذت خود میکنیم و همیشه تا کمر در غفلتیم!

البته که کسی اگر اینطور "خدایی" زندگی کند و ملتزم به ذکر مدام و نماز کامل و بخشش دائم باشد، سر تا پا غرق در نور خدا میشود و هم خودش راهش را میشناسد و غرق در سرور آنرا طی میکند، هم برای اطرافیانش نجات بخش است و در پرتوی نور او راه را میشناسند و از بودن با او غرق در نور و سرور میشوند.

فرق تجارت با بیع آنست که تجارت شغل آدم است اما بیع، خرید و فروش برای رفع نیاز آدمی. فقط برخی مردم تاجرند اما همه آنها محتاج بیع اند.

در این آیه به نقش احتمالی تجارت و بیع برای غفلت و بازداشتن از یاد خدا اشاره شده؛ در جاهای دیگر قرآن از تکاثر، امل، اولاد، و رفیق بد نام برده شده؛ آنها هم میتوانند چنین نقشی داشته باشند.

از این آیه شاید بشود نتیجه گرفت که بازار اسلامی حین نماز باید تعطیل شود. همچنین میشود نتیجه گرفت که ترک اشتغال ارزش نیست بلکه ضد ارزش است، در حالیکه اشتغال همراه با یاد خدا ارزش است.

کافی روایت میکند که امام صادق (ع) راجع به یکی از یاران پرسید، گفتیم کار را ول کرده در خانه عبادت میکند. فرمود: این، کار شیطان است. مگر نمیدانند که رسول خدا (ص) کاروانی را که از جانب شام میآمد خرید و فروخت و هم قرضش را داد و هم تصدّق نمود. سپس فرمود

در قرآن نخوانده اید: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. این بهتر از کسی است که تجارت را رها کرده و فقط عبادت میکند.

جلد شصت و ششم بحار الأنوار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که ذکر موجب نورانی شدن دلهاست.

راجع به فقره "أقاموا الصلاة" کافی از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که حقیقت نماز را فقط کسی میفهمد که شبها با آن مأنوس باشد. زیاد نماز بخوانید و با آن خود را به خدا نزدیک کنید. نماز چون آبی است که شما را میشوید و چون بادی که گناهان شما را می ریزاند. آنها که نماز را شناخته اند هرگز دنیا و زیور آن از نماز بازشان نداشت.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (38)

تا خدا بر اساس بهترین کارهایشان به آنان پاداش دهد. علاوه بر آن، با بزرگواری خودش با آنان رفتار کند و بر پاداششان بیفزاید؛ زیرا خدا هرکه را شایسته ببیند، روزی فراوان می دهد.

این هم عاقبت اولیاء الله.

راجع به عبارت "لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا" سنت خداست که جزای بدان را با ملاک قرار دادن بدترین کارشان و جزای خوبان را با ملاک قرار دادن بهترین کارشان که نوعی رکورد در بندگی است میدهد. شاید بشود این سنت را "سنت رکورد" نام نهاد. آدم اگر جهنمی شود بر حسب رکورد بدی خویش عذاب میبیند و اگر بهشتی شود بر حسب رکورد خوبی خویش، به او درجه و جایگاه بهشتی میدهند. یعنی حتی به اعمال کم اهمیت و متوسطشان همردیف بهترین اعمالشان پاداش میدهند. نظام خدا اینطوری است: ذُنُوبَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَثْمَارَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (فصلت: 27)

عبارت "يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ" هم امتیاز دوم آنهاست. یعنی خدا با عدلش که نظر به اعمال ایشان دارد با آنها تا نمیکند بلکه با فضلش که معطوف بر کرم خودش است با آنها تا میکند.

در عبارت "اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ" هم صریحاً گفته آنها را در دنیا و آخرت، بی حساب روزی میدهد.

چقدر خوب است که عبارت "يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ" الگوی ما برای پرداخت اجرت باشد؛ یعنی مزد را تعیین کنیم اما در پایان چیزی به آن بیفزاییم.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَقَّاهُ حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (39)

اعمال کسانی که دین ندارند، مثل دويدن پی سرابی است در کویر؛ که تشنه از دور خیال می کند آب است؛ ولی هرچه به طرفش می رود، چیزی گیرش نمی آید! دست آخر هم با خدا روبرو میشود و خدا حسابش را کف دستش می گذارد. آری، خدا سریع الحساب است.

آیات قبل راجع به زندگی نورانی یک انسان الهی بود، این آیه و آیه بعد راجع به زندگی ظلمانی و نکبت بار آدمهای بی خدا و غافل است.

این آیه راجع به اهداف و خواستههای آنهاست و آیه بعد راجع به حالات و روحیات آنها.

اهل غفلت تمام عمرشان در پی سراب اند یعنی بدنبال چیزی میدوند که به آن نخواهند رسید. آن چیز آرامش است. آنها در پی آرامش اند اما چون از آرام بخش جهان یعنی خداوند، دل بریده اند و آرامش را در قدرت، ثروت، و لذت میجویند، هرگز به آن نخواهند رسید. بعکس زندگی بی خدا و سراسر گناه و غفلت آنها باری گران برایشان ساخته که بوقتش پیش خدا باید تسویه کنند.

در این آیه نتیجه کاری که برای خدا نباشد، پوچ دانسته و به سراب تشبیه شده. تمام کارهای بنی آدم برای حصول آرامش است اما از کارهایی که برای خدا نباشد، در نهایت، آرامش واقعی و پایدار بدست نمیآید. آنهایی که بجای آب در پی سراب اند و بجای نور، محو سایه اند و صیاد سایه ها شده اند، بهوش باشند که حاصل عمرشان "هیچ" است.

نکته قابل توجه اینست که حتی اعمال بظاهر نیک کافران، چون برای خدا نبوده و روح اخلاص و بندگی را نداشته، سرابی بیش نیست.

نکته آخر آیه، سریع الحساب بودن خداست. خدا سریع الحساب است به این معنا که تمام اعمال نیک و بد ما در لحظه صدور، بلکه پیش از آن، از لحظه نقش بستن نیت در دل،



اثرش بر نفس فاعل و سرنوشت او ثبت و ظاهر میشود و بدی ها تا با توبه جبران نشده و نیز خوبی ها، تا ابد باقی میمانند و نکبت یا برکت میزایند. یعنی انسان، بالفعل سر سفره کرده خویش است. حسابرسی از این سریع تر؟!

عبارت "سراب" به فریبندگی ظاهری اعمال کافران هم دلالت دارد. کارهای آنها معمولاً ظاهری فریبنده و تبلیغاتی دارد اما از درون پوک است و به جایی نمیرسد.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ  
اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (40)

حال و هوایشان هم، مانند ظلمات منجلاِب عمیقی است که تلاطمات پی در پی و ابرهای تیره و تار همه جایش را پوشانده؛ آن چنان تاریک که چشم چشم را نمی بیند. آری، اگر خدا به کسی نوری نداده باشد، قطعاً او نوری نخواهد داشت.

در آیه پیش، رابطه آنها با بیرون، به سراب صحرا تشبیه شده و تشنه لبی که میدود و نمیرسد. در این آیه، رابطه آنها با درون خویش به ظلمات دریایی تشبیه شده که سراسر تلاطم و وحشت و تنهایی است. بله، نور خدا که نباشد، دل، زندان سکندر میشود و جز تاریکی و تنهایی و رنج و عذاب، هیچ چیز در آن نیست.

نکته ای که در عبارت "إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا" هست اینست که از فرط تاریکی حتی خودشان را نمیتوانند ببینند. یعنی خودشناسی، اولین نعمتی است که در ایشان مفقود میگردد.

عبارت "ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ" هم حکایت از جمع شدن ظلمت ها و تلنبار شدن آنها روی هم بدلیل استمرار راه باطل دارد. همانطور که نور بر نور اضافه میشود، ظلمت هم بر ظلمت سوار میشود.

بعضی هم گفته اند سراب تمثیلی است برای اعمال بظاهر خوب کافران و ظلمات تمثیلی است برای اعمال آشکارا بد آنها.

راجع به عبارت "مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ" تفسیر فرات از رسول خدا (ص) روایت میکند که من با نور خدا طی طریق میکنم و علی (ع) با نور من و شیعیان علی با نور او. اما: مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.

ارشاد القلوب از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرکس از ما جا بماند چگونه میخواهد هدایت شود؟ خدا فرموده: مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.

تأویل الآيات از امام صادق (ع) روایت میکند که این عبارت یعنی کسی که اینجا امامی ندارد، آن دنیا هم راهی به بهشت ندارد.

بخش بعدی سوره تذکر به آیات آفاقی است بقصد بیدار کردن دل و کشاندنش به بندگی خدا تا نورانی گردد.

\*\*\*

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (41)

نمیبینی که هرچه در آسمان ها و زمین است، حتی پرندگان در حال پرواز، مشغول ذکر خدایند؟! همه آنها آگاهانه نماز میخوانند و هر یک تسبیحی دارند. خدا هم دقیق حواسش به تک تک آنها و عبادت هایشان هست.

مقصود از هرچه در آسمان ها و زمین است، همه چیز است نه فقط موجودات ذی شعور؛ به این مطلب در سوره اسراء تصریح شده: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ [سوره الإسراء : 44].

جالب است که این آیه با "أَلَمْ تَرَ" شروع شده، یعنی مگر نمیبینی؟! پس تسبیح موجودات را باید به نحو شهودی، دید. و اگر مؤمنی الآن نمیبیند بزودی خواهد دید.

از عبارت "كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ" دانسته میشود که هر موجودی، نماز تشریحی خاص خود را دارد و به لسان خودش باید تسبیح بگوید و نماز و ذکر تسبیحش را هم بلد است.

نکته دیگر: مثل انسانها که نماز و ذکر را بلدند اما خیلی شان ذکر نمی گویند و نماز نمیخوانند، به نظر میآید که موجودات هم برخی عابد و برخی غافل اند. روایت در تأیید این مطلب در حدّ تواتر است. یعنی حیوانات و نباتات و حتّی جمادات، مؤمن و کافر دارند.

عبارت "كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ" نشان میدهد که نمازگزار حین نمازش باید حضور قلب داشته باشد و بداند چه میکند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که هیچ پرنده ای شکار نمیشود مگر اینکه تسبیح را وانهاده باشد.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (42)

بله، فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در اختیار خداست و به خدا ختم می شود آخرعاقبت همه.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَدْحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (43)

نمیبینی که خدا ابرهای پراکنده را آرام آرام هل میدهد و به هم وصل می کند و بعد، متراکمشان می سازد؟! دست آخر، باران را می بینی که از لابه لایشان می بارد. گاهی هم از انبوه ابرهای کوه پیکر تگرگ می باراند و با آن ها به هرکه صلاح بداند، صدمه می زند و از هرکه صلاح بداند، دور می کند. کم مانده که صاعقه خیره کننده ابرها چشم ها را کور کند.

کافی روایت میکند که تا باران میبارید، علی (ع) با سر برهنه زیر آن میرفت و میفرمود: باران از عرش خدا نازل میشود.

مستدرک از امام صادق (ع) روایت میکند که تگرگ را نخورید که جلوه رحمت خدا نیست، چون فرموده: يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ.

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (44)

خدا شب و روز را دائماً جابه جا می کند. به یقین، در این پدیده ها عبرتی است برای اهل بصیرت.

این آیه به پیاپی آمدن روز و شب از پس یکدیگر دلالت دارد یا به فزونی و کاهش پیاپی طول روز و شب. بقیه اش را اهل بصیرت میفهمند چه میخواستند بگویند!!

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (45)

خدا هر موجود زنده ای را از آب آفریده است. بعضی شان روی شکم راه می روند و بعضی روی دو پا و بعضی روی چهار پا. خدا هر چه را صلاح بداند می آفریند؛ خدا بر هر نوع خلقتی تواناست.

در این آیه به اقسام حیوانات از جمله خزندگان و پرندگان و پستانداران اشاره شده و تنوع خلقت را دلیل قدرت خدا دانسته.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (46)

بله، ما آیه هایی روشنگر نازل کردیم و خدا هر که را که شایسته ببیند، به صراط مستقیم هدایت میکند.

در آیاتی که گذشت، پدیده های طبیعی را با قدرت و اراده الهی و برای هدفی حکیمانه دانسته و تصریح کرده که عوامل طبیعی مسیر تحقق اراده خدا هستند نه بجای اراده خدا.

نکته این آیه عبارت "صراط مستقیم" است. صراط مستقیم همان راه اقومی است که قرآن انسان را از آن راه بسوی خدا دعوت میکند: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ [سوره الإسراء : 9]. راه اقوم، سریعترین و راحت ترین و مطمئن ترین راه است. راه های دیگر هم هست اما آدم را دیر به مقصد میرساند یا مشقت زیادی دارد یا خطرناک و پُر آفت است.

\*\*\*

از اینجا بخش جدیدی از سوره آغاز میشود که به پدیده نفاق میپردازد. البته به کلمه نفاق تصریح نمیکند اما حالات منافقین را وصف میکند و آنها را با مؤمنین واقعی مقایسه میکند. از سیاق این آیات برمیآید که شأن نزولی خاص دارند. گویا مرافعه ای رخ داده و طرفین آن به رسول خدا (ص) مراجعه کرده اند. آن طرفی که منافق صفت بوده، پذیرفته و طرف دوم که از ایمان واقعی برخوردار بوده، به حکم پیامبر (ص) گردن نهاده است:

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (47)

منافق ها می گویند: «به خدا و پیامبر ایمان آورده ایم و گوش به فرمانیم.» بعد از این اعتراف، عده ای از آن ها رو برمی گردانند. آن ها اصلاً مؤمن نیستند.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (48) وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (49)

وقتی به آن ها می گویند برای حل دعواهایتان پیش خدا و پیامبرش بروید تا پیامبر میانتان داوری کند، عده ای از آن ها فوری رو برمی گردانند! البته اگر احساس کنند که حق با خودشان است، با سر پیش پیامبر می روند.

کشف الغمّه روایت میکند: نزاعی بین علی (ع) با مغیره یا کس دیگری رخ داد. علی (ع) فرمود: راضی میشوی پیغمبر (ص) بین ما حکم کند؟ عبدالرحمن عوف به مغیره گفت: راضی مشو! پیغمبر (ص) همیشه به نفع علی حکم میکند. بخواه تا ابن شیبّه یهودی حکم باشد. او چنین گفت و هر دو پیش ابن شیبّه رفتند. ابن شیبّه گفت چطور شما محمد را پیامبر خدا میدانید اما او را در داوری کردن متهم میدانید. این بود که این آیات نازل شد.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ اذْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (50)

آیا دل هایشان مریض شده یا در دین الهی شک کرده اند یا می ترسند که خدا و پیامبرش به آن ها اجحاف کنند؟! در هر حال، آن ها به خود بد میکنند!

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (51)

اما مؤمنان وقتی به آنان گفته شود برای حل اختلافات تان پیش خدا و پیامبرش بروید تا پیامبر میانتان داوری کند، می گویند: «چشم؛ با جان و دل شنیدیم و اطاعت می کنیم.» چنین کسانی قطعاً رستگارانند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (52)

هرکس که گوش به فرمان خدا و پیامبرش باشند و در برابر خدا خشیت کند و ملازم تقوی باشد، چنین کسی قطعاً بُرد کرده.

این آیه مهم ترین آیه این بخشِ سوره است و لبّ کلام را جوهرکشی کرده و رستگاری را در اطاعت و خشیت و تقوی دانسته.

تقوی یک روحیه کلی است. روحیه تسلیم در برابر شریعت و کتاب خدا تقوی نام دارد. خشیت، حساب بردن از خداست و جوری زیستن که انگار خدا دارد آدم را تماشا میکند. میشود آنرا دوام حضور معنا کرد. اطاعت از خدا و رسول هم به قرینه سیاق در اینجا آمادگی و گوش به فرمانی نسبت به ولیّ جامعه معنا میدهد.

این آیه چون اطاعت بی قید و شرط از پیامبر (ص) را خواسته، دلیل بر عصمت پیامبر (ص) است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تَقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (53)



پسندیده، استقرار میبخشد و ترسشان را به امنیت تبدیل می‌کند. تا تنها مرا بپرستند و چیزی را با من شریک نگیرند. اما کسانی که بعد از تحقق این وعده، کفر ورزند، حقیقتاً فاسق اند.

این وعده، وعده ای است به تک تک مؤمنان، که اگر بر ایمان خود ثابت قدم باشند و نیکی کنند، در زمین قدرت می‌یابند و دینشان را تثبیت میکنند و با غلبه تدریجی یا دفعی بر دشمنان پنهان و آشکار، ترسشان به امن بدل خواهد شد. منتها مبادا پس از ظفر و پیروزی، به شرک بگرایند و عبادت خدا یا شکر را وانهند؛ در اینصورت فاسق شده و حمایت خدا را از دست خواهند داد و باز به ضعف و زبونی گذشته برخواهند گشت.

این وعده از وعده های روشن قرآن است و نشان میدهد که خداوند بخشی از جزای مؤمنین را در همین دنیا با امن و قرار و قدرتی که نصیبشان میکند، به جریان میاندازد: *إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا* [سوره غافر : 51] ما پیامبران خود را و آنهایی را که به آنها ایمان آورده اند در همین زندگی دنیا نصرت میکنیم.

در روایات بسیاری وارد شده که کمال این آیه و تحقق مصداق کاملش در زمان ظهور حضرت حجت (عج) است و با جهانی شدن آئین اسلام است. این روایات به این مطلب هم دلالت دارد که اسلام راستین یعنی اسلامی که امام معصوم (ع) مفسر آن باشد، عالمگیر خواهد شد. چون اسلام امثال دواعش، بدرد خودشان هم نمیخورد.

قرطبی از رسول خدا (ص) روایت میکند که روزی میرسد که خانه ای نخواهد بود جز آنکه بانگ اذان از آن بلند است.

به این مطلب، عبارت *"لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ"* هم که در سه جای قرآن آمده، دلالت دارد. در جای دیگر هم میفرمایند: *أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ* [سوره الانبیاء : 105]. عبارات *"العاقبة للتقوی"* یا *"العاقبة للمتقين"* هم اشاره به همین مطلب است. آری، تحولات تاریخ بدست خداست نه بازی سیاستمداران.

از عبارت *"لِيَبْدُلَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا"* بدست میآید که امنیت واقعی تنها در سایه حکومت مؤمنان و خدا ترسان ممکن است. و از اینکه بعدش گفته *"يَعْبُدُونَنِي"* بر میآید که شکرانه امنیت، عبادت پروردگار است.



از عبارت "وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ" برمیآید که حتی در حکومت صالحان، حتی بعد از ظهور، باز کفر و فسق هست، منتها در اقلیت است.

در برخی روایات این آیه به سیر امامت و نصب یک امام به جای قبلی تأویل شده. در بعضی روایات هم به رجعت.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (56)

نماز را با آدابش بخوانید و پیوسته بخشش کنید و گوش به فرمان پیامبر باشید تا وعده الهی درباره حکومت صالحان در زمین، در مورد شما عملی شود.

این آیه نیز بیانی دیگر از همان وعده است و مشخصاً نماز و زکات به معنی بخشش و دستگیری را بعنوان مصداقی از عمل صالح نام برده است.

این آیه بر سه بُعد اسلام یعنی بعد عبادی، بعد مالی، و بعد سیاسی صحه گذاشته.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ (57)

گمان نکنید که معرضین از دین خدا می توانند حریف خدا در زمین شوند؛ بلکه آن ها شکست می خورند و جایگاهشان آتش است که به یقین، بد عاقبتی است.

\*\*\*

بخش بعدی سوره در موطنی دیگر نازل شده و واجد سه حکم شرعی جداگانه است: حکم ورود به اتاق خواب، حکم حجاب موی سپید، و حکم استفاده از امکانات نزدیکان:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ تَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (58) وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (59)

مسلمانان! بردگان (خدمتکاران) و بچه هایتان که خوب و بد را تشخیص می دهند، ولی هنوز به سن بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شبانه روز، برای ورود به اتاق خوابتان باید از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز صبح که هنوز در رختخوابید، هنگام استراحت ظهر که لباس هایتان را کم کرده اید، بعد از نماز عشا که برای خواب آماده شده اید. این سه وقت، هنگام خلوت و خواب شماست. اما در وقت های دیگر، برای شما و آن ها اشکالی ندارد که بی اجازه وارد شوند؛ زیرا شما اعضای یک خانواده اید و دائم با هم سروکار دارید. خدا آیات و احکام را این طور برایتان توضیح می دهد. آخر، خدا علیم و حکیم است. وقتی هم بچه هایتان به سن بلوغ رسیدند، در تمام اوقات شبانه روز، برای ورود به اتاق خوابتان، مثل دیگر بزرگ سالان خانواده، باید از شما اجازه بگیرند. خدا آیات و احکامش را این طور برایتان شرح می دهد؛ زیرا خدا علیم و حکیم است.

نتیجتاً ورود به اتاق خصوصی یعنی اتاق خواب کسی یا جایی که محل خلوت اوست باید با اجازه باشد.

راجع به مستخدم و نوجوان نابالغ البته کمی آسانتر است، آنها میتوانند آزادانه رفت و آمد کنند مگر در سه وقت: سحر، خواب نیمروز، و شب. در این سه وقت باید اجازه بگیرند.

بچه کوچک هم که نمیفهمد اجازه گرفتن یعنی چه، پس بر او حرجی نیست.

نکته زیبایی که این آیه دارد اینست که به اشاره میگوید اوقاتی از شبانه روز را مرد باید مختص همسر خویش کند و اصطلاحاً وقت دو نفره داشته باشند. این وقت دو نفره که البته معنی اش الزاماً آمیزش نیست و خیلی وقتها به گفتگو میگذرد، برای سلامت روانی خانواده لازم است.

از این آیه میشود استحباب استراحت بعد از ظهر را هم که جامعه امروزی از اکثر ما گرفته، برداشت کرد.

نکته دیگر این آیه اینست که تنظیم وقت مؤمن باید بر اساس نمازها باشد. واحدهای زمانی در این آیه بر اساس قبل و بعد نمازهاست.

حفظ حریم اتاق شخصی والدین و اجازه گرفتن برای ورود به آن، مع الاسف، از احکام تعطیل شده قرآن است.

وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ عَنْ تِيَابِهِنَّ غَيْرَ مُتَّبِعَاتٍ بِرِيبَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (60)

اشکالی ندارد که بانوان پیر و ازپافتاده ای که دیگر، جاذبه های جنسی ندارند، لباس های رویی شانرا نپوشند؛ به شرط آنکه آرایش نکنند و زینتشان را نشان ندهند. البته اگر پوشش کامل را رعایت کنند، برایشان بهتر است؛ زیرا خدا شنوای داناست.

این حکم استثنائی از حکم حجاب است برای زنان قاعده. یعنی زنانی که سن ازدواج آنها گذشته و کسی به ازدواج با آنها راغب نیست. مانعی ندارد که آنها ثياب خویش را برگيرند. ثياب چادر و روسری و ماتوست، یعنی لباس های رو. منتها نباید قصدشان خودنمایی و فتانه گری باشد. و هر قدر عفت را بیشتر رعایت کنند، به نفع دنیا و آخرت خودشان است. لذا کنار نگذاشتن ثياب فضیلت است.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که مقصود از "يَضَعْنَ تِيَابَهُنَّ" کنار گذاشتن روسری است نه برهنگی.

لَيْسَ عَلَى الْعَمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ أَيْمَانَهُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْدَّ تَأْتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ بَيِّنٌ لِلَّهِ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (61)

عیب و ایرادی ندارد که افراد نابینا و معلول و بیمار با شما هم غذا شوند.

همچنین، برایتان اشکالی ندارد که از خوراکی ها و امکانات این خانه ها استفاده کنید: خانه های خودتان، خانه های پدرانتان، خانه های مادرانتان، خانه های برادرانتان، خانه های خواهرانتان، خانه های عموهایتان، خانه های عمه هاییتان، خانه های دایی هاییتان، خانه های خاله هاییتان، خانه هایی که اختیارشان به دست شماست یا خانه های دوستان نزدیکتان.

و نیز باکی نیست که با جمع غذا بخورید یا تنهایی.

با این حال، وقتی خواستید به یکی از این خانه ها وارد شوید، سلام کنید که سلام، درودی مبارک و فرخنده از طرف خداست. خدا آیات و احکام اسلامی را این طور برایتان شرح می دهد تا عقلمندان را به کار بیندازید.

راجع به هم غذا شدن با کور و شل و مریض، گویا وقتی مسلمانان مدینه به جنگ میرفته اند کلید خانه های خود را به این افراد که استطاعت جهاد نداشته اند میسپرده اند و میگفتند از غذاهای خانه استفاده کنید اما آنها حیا می کرده و وارد خانه ها نمیشده اند آنقدر که غذاها میگندیده، خداوند با نزول این آیات گفته وارد شوید و بخورید.

راجع به ورود به خانه ها و استفاده از امکانات فامیل نام برده شده، گویا با نزول این آیات، بخشی از حق فامیلی محسوب شده. تعبیر به خوردن گویا کنایه از استفاده معقول از امکانات است ولی برخی فقهاء آنرا خوردن معنی کرده و گفته اند سایر انتفاعات نیازمند اذن است.

جالب است که در این آیه فقط به خانه فامیلهای نسبی اشاره شده و فامیلهای سببی مثل پدر زن را نیآورده. شاید چون آدم با آنها صمیمی نیست، چنین اذنی صادر نشده. از طرفی خانه فرزند هم از موارد جواز ورود و اکل محسوب نشده.

راجع به جواز خوردن فردی، گفته اند رسمی بین برخی قبایل بوده که تنها غذا خوردن را ننگ میدانستند و چند روز لب به غذا نمیزدند تا مهمان برسد. خداوند با این آیات این تکلفات را برداشته.

نکته مهم در انتهای آیه اهمیت سلام کردن حین ورود به خانه است. و عبارت "فَسَلِّمُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ" نشان میدهد که انسان حتی وقتی وارد خانه خالی میشود باید با صدای بلند به خودش سلام کند. البته این سلام به ملائکه و جنیان آن بیت هم هست. سلام صرف نظر از اینکه به خود باشد یا به فرشتگان و اجنه یا به دیگران، تحیتی الهی است و برکت با خودش میآورد و زندگی را طیب میکند. سلام اسم خداست و سلام کردن ابلاغ و ایصال آن اسم است بر یکدیگر تا در سلیم و سلامت مستغرق گردند. سلام مثل یک دعای خیر است در حق دیگران و مسلم است که اولین کسی که از آن بهره میبرد خود آدم است.

نورالثقلین از امام باقر (ع) روایت میکند که پیش از اسلام، نابینایان و بیماران حق نداشتند با افراد سالم غذا بخورند. با نزول این آیات خداوند بر این رسم جاهلی خط بطلان کشید.

راجع به عبارت "فَسَلِّمُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ" معانی الاخبار از امام باقر (ع) روایت میکند که یعنی به خانواده خود سلام کنید.

جلد دوازدهم وسائل الشیعه امام باقر (ع) روایت میکند که وقتی کسی در خانه نیست بگوید: السلام علینا من عند ربنا. و در جلد هفتاد و سوم بحار الأنوار امام باقر (ع) میفرماید: بگوئید سلام علیکم و قصدتان ملائکه باشد.

کافی روایت میکند که از امام صادق (ع) پرسیدیم آیا پدر میتواند از مال فرزند چیزی بخورد؟ فرمود: اگر نیازمند باشد، بدون زیاده روی و تنها به اندازه خوراکش. گفتیم: پس چرا از پیامبر (ص) روایت شده که به پسری فرمود: تو هرچه داری، متعلق به پدرت هستی. امام (ع) فرمود: این مال مورد بخصوصی است: فرزندی پدرش را به شکایت نزد پیامبر (ص) برد و گفت او در میراث مادرم بر من ستم کرده. پدر هم مدعی شد که خرج خودش کرده ام. پس پیامبر (ص) چنین گفت تا شکایت فیصله یابد چون پدر مالی نداشت تا بستاند و به پسر دهد. آیا باید پدر را بخاطر فرزند به زندان میانداخت؟!

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که پدر به مال فرزند دست دراز نکند مگر بقدر ضرورت و ناگزیر. چون خدا فساد را دوست ندارد.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند: زن حق دارد از خانه شوهرش بخورد و صدقه دهد و دوست هم حق دارد که از خانه دوستش بخورد و صدقه دهد.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که یکی از مصادیق "ما ملکتم مفاتحه" وکیل شخص است.

خصال از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که حین ورود به خانه سوره توحید بخوانید که فقر را از آن خانه ریشه کن میکند.

\*\*\*

بخش آخر سوره شأن نزول مجزایی دارد: در شبی که فردایش بنا بود جنگ احد در بگیرد، یکی از اصحاب پیامبر بنام حنظله داماد شده بود، لذا از پیامبر (ص) خواست اجازه دهد شب را در مدینه و پیش زنتش سپری کند. پیامبر (ص) به او اجازه داد. فردا صبح، غسل نکرده و با عجله خود را به احد رساند و در اثنای جنگ به شهادت رسید. پیامبر (ص) فرمود: دیدم فرشتگان در حال بردن روحش به آسمان، غسلش میدادند. لقیش شد حنظله غسیل الملائکه. یعنی کسیکه ملائکه غسلش داده اند.

مستدرک الوسائل از علی بن ابراهیم نقل کرده که زن حنظله از وصلت آنشب بچه دار شد. حنظله هم در جنگ در حالیکه پای اسب ابوسفیان را برید و از اسب بر زمینش انداخت، قصد جان او را کرد اما محافظان ابوسفیان او را بقتل رساندند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْأَلُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْأَلُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِيُعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِّنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (62)

مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان واقعی دارند و وقتی که در کار مهمی همراه پیامبرند، بی اجازه او جایی نمی روند. بله، کسانی که از تو اجازه می گیرند، به خدا و پیامبرش واقعاً ایمان دارند. پس هر وقت برای کار مهمی که برایشان پیش آمده است، از تو اجازه می گیرند، به هر کدامشان که صلاح می دانی، اجازه بده و برایشان از خدا آمرزش بخواه؛ چون که خدا آمرزنده مهربان است.

این آیه مفهوم ولایت و حاکمیت پیامبر (ص) را بر جامعه اسلامی بخوبی نشان میدهد. و نشان میدهد که در جامعه اسلامی تصمیم گیری نهایی با رهبر است، البته رهبر هم باید در سیاستهای خود انعطاف داشته باشد.

عبارت "اسْتَغْفِرْ لَهُمْ" نشان میدهد که نگه داشتن حرمت پیامبر و اجازه گرفتن از او آدم را مشمول استغفار پیامبر میکند. بعضی هم گفته اند نفس رها کردن کار جمعی، گرچه با اجازه جایز میشود، ولی اثر وضعی دارد و نیازمند استغفار است.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (63)

دعوت پیامبر از شما و درخواستش را مثل درخواست خودتان از هم به حساب نیاورید. خدا خوب می شناسد کسانی را که با پنهان شدن پشت این و آن، آرام و بی سروصدا صحنه را ترک می کنند! پس کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی می کنند، بترسند از اینکه بلایی در دنیا یا عذابی الیم در آخرت گریبان شان را بگیرد.

بعضی بی توجه به سیاق آیه آنرا معنی کرده اند: پیامبر را بی لقب یا با صدای بلند صدا نزنید. مثلاً نگوید: محمد! بگوئید: یا رسول الله. بعضی هم گفته اند دعا و نفرین پیامبر (ص) را مثل دعا و نفرین خود ندانید، دعا و نفرین او مستجاب است و یا سعادت آور است یا خانمانسوز.

راجع به عبارت "تُصِيبُهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبُهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ" در این آیه در روایات هست که فتنه، شک و کفر و نفاق در دین است یا زخمی که خداوند بخاطر آن پاداشی نمیدهد. در اخبار دیگر هست که منظور از فتنه، بلا و مصیبت است و عذاب، کشته شدن. در روایتی این فتنه، سلطانی ستمگر دانسته شده که بر ایشان مسلط میگردد.

کافی روایت میکند از کسی که: در مدینه بودم که شترانی نظرم را جلب کرد، آنها را خریدم. امام کاظم (ع) که خبردار شد فرمود: تو را چه به شتر! مگر نمیدانی چقدر در دسر دارد. به حرف امام توجهی نکردم و از بس آن شتران به نظرم خوب آمده بود، همه را با کاروانی پیش از خود با غلامانم به کوفه فرستادم. مدتی بعد خبر رسید همگی در راه هلاک شده اند. با افسوس پیش امام (ع) رفتم. تا مرا دید فرمود: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ... (64)

بدانید که: هرچه در آسمان ها و زمین است، مال خداست. خدا کاملاً از احوالتان باخبر است.

... وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (64)

روزی هم که مردم را به سویش برمی گردانند. آن وقت، کارهایشان را جلوی رویشان میگذارد. بله، خدا هر چیزی را می داند.

\*\*\*

سوره نور پر از درسهای اخلاقی و ظرائف فقهی است و وسط این حکمت های بظاهر ساده اما سرنوشت ساز آیه نور نشسته.

اول، راجع به درسهای آیه نور صحبت کنیم: آیه نور یک تمثیل بسیار زیباست. در این آیه خداوند به نور تشبیه شده و قرب هرکس به خدا به میزان برخورداری او از این نور شبیه دانسته شده. نور خدا یا نور ولایت و هدایت خدا در دل مؤمنین افروخته است و چون چراغی اطراف را روشن میکند. با این تمثیل خداوند خواسته مؤمنین را متوجه نور قرب به خویش کند و بگوید ذکر و تسبیح و عبادت و نیز بخشش و دستگیری و خدمت، انسان را برخوردار از عنایت خدا و واجد نور میکنند. پس، در زندگی خویش در جستجوی نور باشید و بکوشید نور وجود خویش را که پرتویی از نور خداست فزون کنید.

در این راستا از کثرت ذکر و عبادت خصوصاً نمازِ اول وقت و نیز بخشش به دیگران نام میبرد و با آوردن عبارت "فی بیوت أذن الله أن ترفع" تأکید میکند که از راهش و از پناه گرفتن در امن خانه ای که خدا خواسته باید به این نور نائل شد. البته این زندگی الهی و نورانی با معیشت و تجارت نه تنها ناهماهنگ نیست بلکه با بودن در بطن جامعه و کار و تلاش میتوان بدان نائل شد. رمزش حفظ رابطه مدام با خدا و دوام حال حضور در محضر اوست.

در مقابل این انسان نورانی، اهل غفلت و خودخواهی، دلشان ظلمت کده است و مثل منجلیبی است تاریک و سراسر گمراهی، و زندگی شان هم مثل رفتن در پی سرابی است که هیچ عایدی ندارد جز خستگی و بی حالی. سپس اشاره میکند که چطور انسان میتواند غافلانه زندگی کند، آنهم در عالمی که تمام موجودات، به ذکر و تسبیح و سماع مشغولند و

ص: 125



هریک به زبان شریعت خویش، نماز میگذارند؟! حتی تشویق میکند که چشم باطن باز کنید و تسبیح ایشان را ببینید!

از این آیات که از منضمّات آیه نور بود که بگذریم، این سوره از اول تا به آخر، نکاتی راجع به آداب و عفاف دارد و احکامی را تشریح کرده که به ترتیب به آنها اشاره میکنیم:

- در صدر سوره حدّ زنا آمده که صد تازیانه است در مشهدِ مؤمنان.

- حرمت ازدواج با کسی که مشهور به زناست.

- حکم قذف یعنی تهمت زنا زدن به مؤمنین و تکمیل نکردن چهار شاهد که هشتاد تازیانه است.

- حکم لعان که بین شوهری که زنش را در حال زنا بی شاهد دیده با زنش برگزار میشود و از هم جدا میشوند.

- نهی مؤمنین از سوء ظن به یکدیگر و نهی از کمک به شیوع شایعه علیه هم. مؤمن نباید هرچه میشوند را نقل کند و نباید بدخواه کسی باشد و نباید مهره شیطان در بردن آبروی دیگران بشود.

- توصیه اغنیای مؤمنین به مهربانی و خطاپوشی و گذشت و بخشش و دستگیری نسبت به ضعفا.

- لزوم اجازه گرفتن برای ورود به خانه ها و فضاهای خصوصی و رعایت حریم افراد.

- نهی مؤمنین از چشم چرانی و لزوم مراعات عفاف و پوشاندن خود.

- حکم حجاب واجب برای زنان مؤمنه و مستثنیات آن از جمله محارم و مستخدمین و مباشرین و نیز حکم حجاب زنان یائسه.

- تشویق بلکه امر والدین به تزویج جوانها و توصیه عفاف به جوانهایی که مقدمات ازدواج برایشان فراهم نیست.

- امر یا تشویق به آزاد کردن بردگان با عقد قرارداد پرداخت قسطی بهاء.

- نهی از استفاده از زنان بعنوان کالایی برای تجارت جنسی و وعده بخشش به زنانی که به این کار مجبور شده اند. - لزوم مراجعه به پیامبر (ص) یا سنت او در دعاوی و پذیرفتن حکم ایشان.

- بی اجازه وارد اتاق خواب والدین نشدن و اجازه خواستن پیش از ورود.

- جواز استفاده از خانه و امکانات فامیل بشرط رضایت آنها.

آخر سوره توصیه و تأکیدی است که مؤمنین در امور جمعی و گروهی با هم همکاری کنند و از زیر کار در نروند و مطیع پیامبر (ص) باشند. و تصریح میکند که از زیر بار چنین مسئولیتهایی شانه خالی کردن عواقب دنیوی و اخروی خاصی دارد. بعید نیست که این توصیه نسبت به زمان ما هم صدق کند و تنها گذاشتن مؤمنین و سرپیچیدن از درخواست کمک کسی که امیر مؤمنین است، عواقب و آثار وضعی داشته باشد و فرد و جامعه را به فتنه دچار کند و چه بسا ناخواسته سرکرده فتنه ای شود یا مفتون فتنه ای.

در میان آیات این سوره یک آیه امیدبخش هم هست به سنتی از سنت های خدا اشاره میکند و به مؤمنینی که اهل صالحات یعنی عبادت و خدمت اند وعده میدهد که اندک اندک ایشان را در حوزه خود تمکن میدهد و قوی میسازد بطوریکه حاکم شوند و بتوانند دینشان را بی ترس به اجرا بگذارند و دیگران را هم به آن دعوت کنند و قدرت و امنیت یابند. آری، خدا با پیشینیان هم چنین کرده. منتها این خودش آزمونی برای آنهاست و هرکس به کفر و کفران مایل گشت، مهر فسق بر او خواهد نشست. پس در حال قدرت، مؤمن باید ملازم ایمان و تقوی و عدل و شکر باشد و عبادت و خدمت تخطی نکند.

ص: 127

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فرقان با بیان مبارک‌ی قرآن و مبارکی خدایی که قرآن را برای بشر نازل کرده آغاز میشود و قرآن را با کلمه "فرقان" وصف میکند. فرقان یعنی ملاکی درست از نادرست.

سپس خداوند را خالق و اداره کننده مُلک هستی معرفی میکند و افسوس میخورد که غافلان، بجای خدا دل در گرو معبودهایی نهاده اند که مخلوق ذهن اند یا مخلوق خدا و مالک نفع و ضرری نیستند، نه برای خودشان نه برای عابدان شان.

سپس به بیان برخی از ایرادات مُستشکلان میپردازد: آنها قرآن را برساخته محمد (ص) با معاونت تنی چند میدانستند و میگفتند قرآن قصه های تاریخی است؛ یا میگفتند اگر کتابی آسمانی است پس چرا فرشته ای نازلش نکرده یا چرا محمد (ص) که مدعی پیامبری است ثروت و قدرتی ندارد؟! خدا پاسخ میدهد که اگر میخواست بیش از اینها را به پیامبرش میداد؛ اما خواسته محمد (ص) چون دیگران باشد. سپس اشاره میکند که عامل این اشکالات انکار آخرت است.

سپس عاقبت سوء جهنمیان و تعیظ و زفیر جهنم را توصیف میکند و میگوید این بهتر است یا بهشت متّین؟

ادامه میدهد: کافران میگویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند یا چرا آنها را نمیبینیم؟ این درخواست، ناشی از تکبر ایشان است. البته روزی فرشتگان را خواهند دید، روزی که وقت مرگ آنها و رفتنشان از دنیاست. اما آنروز ایمان نفعی به حالشان ندارد.

آنروز فریاد و احسرتایشان به هواست و میگویند کاش راهی که پیامبران گفته بودند در پیش میگرفتیم، کاش با دوستان ناباب معاشرت نمیکردیم. کاش گول شیطان را نمیخوردیم.

مؤمنین هم در آنروز حسرت میخورند که کاش بیشتر، از قرآن بهره میبردند.

سپس اشاره ای به داستان موسی و عاد و ثمود و اصحاب رس میکند و سرنوشت منکران وحی را متذکر میشود.

سپس پیامبر را دل‌داری می‌دهد و می‌گوید تمام پیامبران مکذبان و دشمنان بسیار داشته‌اند. و آنهایی را که به پیام جان بخش و حی دل نمیسپارند به حیوانات تشبیه می‌کند و بلکه می‌گوید بدترند! از پیامبر (ص) می‌خواهد که با تکیه بر معارف قرآن، با کافران جهاد کند، جهادی همه جانبه.

سپس به نعمات خدا بر مردم، از جمله آفتاب و سایه و شب و روز و باد و باران اشاره می‌کند و می‌خواهد که ایمان بیاورند. پیامبر را نیز به استقامت بر ایمان و توکل بر خدا و تسبیح و سجود بسیار در شب و روز فرامیخواند.

سپس دوازده آیه در معرفی عبادالرحمان یعنی مؤمنان برگزیده است و آنها را کسانی معرفی می‌کند که آراسته به حلم و تواضع‌اند و مدارای بسیاری با مردم دارند، شب خیز و عابدند، اهل دعا و ثنا، در مخارج زندگی میانه‌رو‌اند، از شرک و قتل و زنا برحذر‌اند، اهل لهو و لغو نیستند و با کرامت از کنارش می‌گذرند، آیه شناسند و دیده‌شده شناس دارند، نسبت به خانواده خویش حساسند و برای آنها بسیار دعا می‌کنند.

ختم سوره توصیه به دعاست و اینکه اگر دعا را واگذارید، خدا هم شما را وامیگذارد.

\*\*\*

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (1) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (2)

مبارک است خدایی که فرقان را بر بنده اش محمد نازل کرد تا هشدار باشد برای تمام مردم جهان. همان خدایی که مُلک آسمانها و زمین مال اوست و هرگز کسی را به فرزندی نپذیرفته و کسی را در مُلک با خود شریک نساخته و همه چیز را خودش آفریده و دقیق، تقدیر کرده.

عبارت "تَبَارَكَ الَّذِي" را میشود انشایی هم معنا کرد، یعنی: مبارک باد! خدایی که ... به هر تقدیر، برکت معنای خاصی در فرهنگ قرآنی دارد. این واژه نه بار در قرآن آمده که سه بارش در همین سوره است. غیر از این سوره، سوره مُلک هم با عبارت "تَبَارَكَ الَّذِي" آغاز میشود. مبارکی به معنای پربرکتی و دوام است. برکت خدا، رحمت اوست وقتی جریان می‌یابد یعنی

منجر به خلقت میگردد. کلمه برکت در عبری و عربی و سانسکریت وجود دارد و همین معنا را افاده میکند. یعنی از ریشه ای ترین واژه هایی است که هزاران سال در ادیان بشری وجود داشته، به همین دلیل میتوان نتیجه گرفت از آن اسمائی است که به تعبیر برخی روایات، "تَنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ" یعنی از آسمان نازل شده. مبارکی به سه چیز دلالت دارد: یکی فزونی، دوم دوام، و سوم یمن و خوشی. پس وقتی به کسی میگوییم فلان چیز برای تو مبارک باشد یعنی برایت بماند و فزونی و یمن آورد. منشا برکت در هستی خداوند است یعنی هر جا برکتی هست از اوست. در سوره اعراف پس از ذکر خلقت زمین و آسمان و شب و روز و تسخیر شمس و قمر و نجوم به امر خدا، آمده: تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (آیه 54). یعنی خدای رب العالمین تبارک است. یعنی منشا برکت اوست. این برکت راجع به تکوین است، مثل آیه تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ [سوره المؤمنون : 14]. اما در اینجا در سوره فرقان نزول قرآن را مبارک دانسته یعنی برکت راجع به نظام تشریح بکار رفته. کلاً این واژه 9 بار در قرآن به خود خداوند نسبت داده شده و 12 بار به غیر او، منجمله به مکه، قرآن (3 بار)، مسیح، ذکر، منزل، شجر، تحیة، بقعه، شب قدر، و باران نسبت داده شده. یعنی منشا برکت خداست اما به اذن الهی، برکت در هر چیزی قابل جعل است. وقتی چیزی برکت پیدا کرد مقدس میشود و ارتباط با آن، آدم را هم پاک و مقدس و نورانی میسازد. برای مثال به آیه 61 سوره نور دقت فرمایید: وقتی وارد خانه ای میشوید، به هم سلام کنید، که این کار تحیت مبارک و طیبی از جانب خداست. یعنی سلام کردن وسیله انتقال برکت الهی و نشر آن به دیگران است، البته به شرط قصد. پس برکت همان نور و رحمت خداست که در چیزی میجوشد و سرریز میشود؛ مثل شب قدر، بقعه مبارکه طور، وجود مقدس عیسی مسیح، باران، کتاب خدا، ... و البته اینها مشت نمونه خروار است و برکت الله خیلی جاها هویدا است: اِنَّمَا تُوَلُّوْا فِئْتَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ (بقره: 115) به هر طرف رو کنید وجه خداست. بعضی جاها بیشتر و بعضی جاها کمتر. البته دوستی با خدا و توفیق از جانب خدا میخواهد تا انسان از برکت الله، برکت بیابد و الا شب قدر بر همه میگذرد و قرآن بر طاقچه هر خانه ای هست اما آنها که بر خود ستم میکنند - پناه بر خدا - نصیبشان خسارت است نه برکت. به سراغ آیه باز گردیم: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ... مبارک

است خدایی که "فرقان" را بر عبدش محمد (ص) نازل کرد. کلمه فرقان که نام سوره هم از آن گرفته شده مصدری است که در معنای وصفی بکار رفته تا مبالغه را برساند. قرآن فرقان است یعنی فارق میان حق و باطل است. یعنی با قرآن میشود فهمید که حق چیست و باطل کدام است. با قرآن، هم درستی وقایع معلوم میشود، هم وظایف ما نسبت به آنها. فرقان شامل هر دو ساحت هست ها و بایدها میشود. فرقان از بزرگترین نعمتهایی است که ممکن است خداوند به کسی بدهد. قرآن فرقان آور است منتها بشرطی که به آن عمل شود، به این مطلب تصریح شده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا [سوره الأنفال : 29]. یعنی فقط انسان قرآنی یعنی انسانی که عامل به قرآن شده، با قرآن میتواند حق را تشخیص دهد و این جنبه راهگشای قرآن برای غیر متقین نیست. به عبارت دیگر همانطور که هدایت و شفای قرآن مخصوص مؤمنین و متقین است، فرقان قرآن هم فقط مخصوص آنهاست. فرقان بودن قرآن یکی از شؤون عالی آنست اما جنبه انذار قرآن برای همه هست. برای همین فرموده: لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا. این عبارت از آیاتی است که جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام (ص) را هم میرساند.

لبّ کلام آیه دوم، اختصاص "مُلک" به خداوند است. مُلک یعنی مالکیت به اضافه فرمانروایی، وقتی کسی مالک جایی بود و حکمش در آنجا مُطاع بود، مالک مُلک آنجاست، مُلک آسمانها و زمین مال خداست و هرچه بخواهد در آنها فرمان میراند. هیچ کس هم در این مالکیت و فرمانروایی با خدا شریک نیست.

عبارت "خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ" عبارت مهبیی است و نشان میدهد هرچه هست، تک به تک، مستقیماً مخلوق خداست. یعنی همه چیز را خدا خودش ساخته و امضای خدا پای همه چیز هست، همه چیز از ریزترین ذرات اتم تا عظیم ترین سحابی ها.

جلد شانزدهم بحار الأنوار روایت میکند که وقتی آیه اول سوره فرقان نازل شد، رسول خدا (ص) فرمود خداوند مرا در این آیه عبد نامیده، مرا جز به این نام نخوانید که این بهترین لقب است برای من.

علل الشرایع از رسول خدا (ص) راجع به وجه نامگذاری قرآن به فرقان روایت میکند که: به این دلیل فرقان نامیده شده که به تفریق و آیه آیه بر من نازل شده، بخلاف تورات و انجیل که دفعته نازل شده اند.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که قرآن تمام کتاب است و فرقان محکمت آن که عمل به آن بر همه واجب است.

جلد نود و دوم بحار الأنوار از ابن عباس نقل کرده که "عالمین" در "لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا" فرشتگانند و اهل سماوات و جنّ و انس.

راجع به عبارت "خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ" عِلل الشرایع از امام باقر (ع) روایت میکند که خداوند هستی را از شیء یعنی چیزی خلق نکرد بلکه خلق کرد از "لا من شیء" یعنی از هیچ.

توحید از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که هر سازنده ای شیء را از چیزی میسازد ولی خدا آنچه آفرید را از ناچیز (لا من شیء) ساخته.

کافی از امام کاظم (ع) روایت میکند که خلق کردن خدا بواسطه علم اوست. خدا بر اساس علمش، مشیت میکند و بر اساس مشیتش اراده میکند و بر اساس اراده اش تقدیر میکند، صفات و قدرت و ارزاق و حدود اشیاء را بطور دقیق. و سپس قضاء میکند یعنی حکم میکند به ایجاد آنها و وقتی ایجاد شدند، امضاء صورت گرفته و دیگری بدائی نیست. اما قبلش بداء ممکن است و ناشی از قدرت و اختیار مطلق خداوند است.

توحید از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که گناهان عباد به امر خدا نیست و بنده به اختیار خود گناه میکند اما برای تحقق گناه حول و قوه و مشیت خدا را با سوء اختیار خود بکار میگیرد. خداوند چنین اختیاری به انسان داده تا بعد از او حساب بکشد و عذابش کند. همینطور طاعت، به حسن اختیار بنده و با استفاده از حول و قوه خداست و چون به امر و رضای خدا بوده، خداوند به آن پاداش میدهد.

راجع به عبارت "فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا" تفسیر قمی از امام رضا (ع) روایت میکند که تقدیر، حدود موجود را از حیث زمان بدنیا آمدن و از دنیا رفتن و نیز ارزاق او لیه او را معلوم میکند. گرچه اینها میتواند با حسنات و سیئات فرد، دستخوش تغییر شود.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُوراً (3)

اما بجای خدا چیزهایی را معبود گرفته اند که نمیتوانند چیزی خلق کنند و خود، مخلوقند. حتی اختیار سود و ضرر خود را هم ندارند. مرگ و زندگی و حساب و کتاب کسی هم دستشان نیست.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ أَغَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلماً وَ زُوراً (4)

منکران دین مدعی اند که قرآن جز مثنی دروغ نیست که محمد از خودش ساخته و عده ای هم در این کار کمکش کرده اند. با چنین نسبتی مرتکبِ ظلم و دروغی بزرگ شده اند.

ظلم در قرآن معمولاً برای گمراهانی که باعث گمراهی دیگران میشوند بکار رفته و زورگویی، معنای ثانویه و فرعی برای آنست.

وَ قَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً (5) قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (6)

مدعی اند: افسانه های باستانی است که محمد بازنویسی کرده و برای اینکار عده ای صبح و شب برایش میخوانند. ای محمد، به آنها بگو: چنین نیست؛ قرآن را خدایی نازل کرده که اسرار آسمانها و زمین در مشت اوست، همان خدایی که آمرزنده است و مهربان.

بعضی از مفسرین کنکاش کرده اند که مقصودشان از همکاران محمد، چه کسانی بوده؟ چه کسانی را منشأ این بقول خودشان اسطوره ها میدانستند؟ بعد نام های بعضی از یهودیان و نصاری را ردیف کرده اند که از دوستان پیامبر(ص) بوده اند و شاید توسط مشرکین مکه متهم به القاء اسطوره به محمد(ص) بوده اند. اما خود این کنکاش به زعم ما نادرست است، اتهام و کذب را که تفحص نمیکند! کسی که اتهام میزند دوست دارد ذهن ما را مشغول اتهام خود



کند، کنکاش ما در اتهام او هم در جهت تأمین غرض اوست. پس در تفسیر فقراتی از قرآن که نقل اکاذیب کافران است باید دقت کرد که ناخواسته شارح آن اکاذیب نباشیم. خود قرآن هم آنها را سربسته نقل میکند، ما چرا بازشان کنیم؟!

جوابش سر خط و سر راست است: قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...

عبارت "يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" که راجع به نازل کننده قرآن که خداست بکار رفته، بی اشعار نیست که قرآن حاوی اسرار و حکم بسیاری است، برای همین فرقان است.

گویا مراد از اسرار السماوات، اسرار آسمانی باشد یعنی قواعد زندگی اخروی؛ و مراد از اسرار الارض، قواعد تکوین و تشریح برای زندگی زمینی باشد.

وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (7) أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (8) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (9)

اشکال میکنند: این چه پیغمبری است که مثل مردم عادی آب و غذا میخورد و در کوچه و بازار رفت و آمد میکند؟! چرا فرشته ای با او فرود نیامده تا با هم مردم را هشدار دهند؟! یا چرا گنجی پایش ریخته نشده یا باغی ندارد که از آن ارتزاق کند؟! در نتیجه ظالمان میگویند شما مسلمانان دنبال مردی جادو شده راه افتاده اید. بین چه حرف های بی اساسی راجع به تو میزنند و از طریق انصاف خارج میشوند و راه هم به جایی نمیرند.

اینکه مثل مردم غذا میخورد یعنی چرا مثل فرشته ها نیست و اینکه در بازار راه می رود یعنی چرا مثل پادشاهان نیست؟ انتظار داشتند خدا چنین کسانی را نبوت دهد نه کسی مثل محمد (ص) را.

احتجاج از امام هادی (ع) روایت میکند که اگر پیامبر (ص) مثل شاهان بود، نمیتوانست با مردم ارتباط بگیرد و معارف دین را منتقل کند، بلکه پشت درب قصر خویش محصور میشد. آری خدا فردی چون محمد (ص) را نبوت بخشید و تمام اشراف و شاهان گیتی نتوانستند

مانع گسترش دینش شوند و آئینش عالم گیر شد. همین، از معجزاتی است که حقانیت محمد (ص) را نشان میدهد.

راجع به عبارت "قَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسَّ حُورًا" همانطور که عرض شد ظلم در قرآن بیشتر ستم معنوی معنا میدهد تا مادی. یعنی ظالم کسی است که نه تنها با کفر، به خود ستم کرده بلکه با بستن راه دین خدا و گمراه کردن دیگران، به آنها هم ستم کرده. آیا ظلمی در حق دیگران از این بزرگتر و غیر قابل جبران تر هست؟ در این آیه هم انکار انبیاء و بهانه جویی در کار آنها ظلم دانسته شده.

در این سه آیه ایراداتی را متوجه پیامبر (ص) میکنند و نقصی را به او نسبت میدهند اما مگر زندگی عادی داشتن و مثل دیگران زیستن، نقص است؟! اتفاقاً برای پیامبری که میخواهد الگوی مردم جامعه باشد عین کمال است که مثل آنها باشد؛ و مثل آنها محتاج آب و غذا و سرپناه.

فقره "يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ" نشان میدهد که پیامبر اکرم (ص) در کوچه و بازار معاشر مردم بوده و هرگز بین او و مردم حجاب و حائلی نبوده. این مطلب باید سر مشق زمامداران دین و دنیای مسلمین باشد. از این عبارت برمیآید که انبیاء آنچه نیاز داشتند را خودشان شخصاً از بازار میخریدند. این هم درسی است برای همه ما.

در اینجا مخالفان پیامبر را مسحور خطاب میکنند، بارها هم او را ساحر خطاب کرده اند. اتهام های آنان گاهاً متضاد و با هم قابل جمع نیست. اصولاً چون اتهام بنایش بر جهل و شناختن طرف یا افترا بر وی است، اتهام ها که چند تا میشوند، بینشان تضاد هویدا میشود.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (10)

مبارک است خدایی که اگر میخواست بهتر از آنها را در همین دنیا به تو عنایت میکرد، مثلاً بجای یک باغ، باغهایی پر از نهر بتو میداد؛ قصرهایی باشکوه هم نصیبت میکرد.

میشود این آیه را ناظر به آخرت دانست:

مبارک است خدایی که انشا الله برای تو بهتر از اینها را قرار خواهد داد: باغهایی پر نهر و قصرهایی باشکوه.

از این آیه نتیجه گرفته اند زندگی مرفه و کاخ نشینی دور از شأن انبیاء است. این مطلب به این کلیت درست نیست و انبیاء کاخ نشین هم مثل داوود و سلیمان هم داشته ایم. اما چیزی که غیر قابل انکار است اینست که زهد، اگر تواضعاً لِّله باشد، زینت انبیاء و اولیاء است و مؤمنی هم که نصیبش شود فوز برده.

این آیه اشاره غیر مستقیمی هم دارد که فقر و غنا، دست خداست.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَاعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعيراً (11) إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا (12)

نه، اینها بهانه است، آنها قیامت را قبول ندارند و ما برای کسانی که قیامت را انکار کنند، هم اکنون آتشی فروزان آماده کرده ایم. آتشی که چون از دور ببیندشان، نعره خشم و خروشش را میشنوند.

در این آیه گفته آتش، از دور آنها را ببیند، نه اینکه آنها آتش را ببینند، یعنی شعور به آتش نسبت داده شده. گویی آتش دوزخ جهنمیان را میشناسد و تا ببیند نعره میکشد و به خروش می افتد. "زفیر" غرش و خروشی است که با بازدم صورت میپذیرد. بخلاف "شهیق" که بانگی است که با دم و فرو دادن هوا در سینه برمیخیزد مثل خرخر. در قرآن هم به خود جهنم، هم به کسانی که در آن در حال عذاب شدن اند زفیر و شهیق نسبت داده شده. زفیر که بهترین ترجمه برای آن نعره است در اینجا آمده و شهیق هم در این آیه: إِذَا أَلْقَا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورٌ [سوره الملك : 7]

مجمع البیان از امام صادق (ع) روایت میکند که "مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ" یعنی فاصله یکسال راه.

برهان از امام صادق (ع) روایت میکند که ساعات به عدد ما امامان، دوازده عدد ند و هریک از ما معادل ساعتی از ساعات شبانه روز و نیز ماهی از ماه های دوازده گانه سال هستیم.

امیر مؤمنان (ع) معادل ساعت اول است و منظور از "بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ" کسانی است که او را تکذیب کردند.

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (13) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (14)

وقتی کت بسته به جای تنگ و تاریکی در جهنم پرت شوند، آنجاست که آرزوی مرگ میکنند. آرزو نه یکبار بلکه بارها و بارها باید آرزوی مرگ کنید!

"مُقَرَّنِينَ" جمع مُقَرَّن است، یعنی کسی که دست و پایش به زنجیر بسته شده. "ثبور" تباهی و هلاکت معنا میکند. به فریاد استغاثه و اوایلایی که از فرد در معرض هلاکت شنیده میشود هم ثبور گویند.

جهنم آنقدر بزرگ است که تمام جهنمیان را میبلعد و میگوید باز بدهید تا ببلعم: يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ [سوره ق : 30]، با این وجود سلول جهنم چنان تنگ است که جهنمیان را در درون خود منگنه میکند. مجمع البیان از رسول خدا (ص) روایت میکند که جهنمیان مثل میخی در دیوار فروکوفته میشوند.

غفلت از خدا و اعراض از درگاهش در دنیا تنگنا و در برزخ دلتنگی و در آخرت ضیق ابدی به همراه دارد:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى [سوره طه : 124]

وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يُجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا [سوره الأنعام : 125]

وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى [سوره الليل : 10]

ایمان به خدا و با درک حضور و یاد خدا زیستن نیز، در دنیا و برزخ و آخرت، فتح و یسر و بسط و بهجت و سرور و بهاء در پی دارد:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ... فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى [سوره الليل : 7]

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [سوره الأعراف : 96]

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ [سوره الزمر: 73]

به این معانی، آیه زیاد و فوق حد اِحصاء است بلکه تمام قرآن در صدد بیان همین حقیقت است.

ارشاد از رسول خدا (ص) روایت میکند که صدای جهنم مثل صدای کوه آتشفشان است.

جلد هفتم بحار الانوار از امام صادق (ع) روایت میکند که جبرئیل به رسول خدا (ص) فرمود: مؤمنان محشور میشوند در حالیکه تکبیر و تحمید میکنند خدا را و کافران از گور برمیخیزند در حالیکه فریاد و اوایلایشان به هواست: دَعَوْا هُنَالِكَ تَبُورًا.

تفسیر قمی از علی بن ابراهیم نقل میکند که مقرنین یعنی به هم زنجیر شده.

قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا (15) لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (16)

ازشان بپرس: این بهتر است یا بهشت جاودانی که به متقین وعده داده شده؟! بله، پاداش و فرجامشان بهشت است. در آنجا هرچه دلشان بخواهد برایشان هست، آنهم برای همیشه. این وعده را خداوند بر عهده گرفته.

عبارت "كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا" را اینطور هم فهمیده اند: این وعده ای است که مؤمنان از خدا بسیار درخواست میکنند. در اینصورت مؤمنان سائل و خدا مسئول و بهشت مسئول عنه است. البته این معنای متکلفانه چندان با سیاق سازگار نیست و از ظاهر عبارت هم فاصله میگیرد.

از عبارت "لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ" نتیجه گرفته میشود، انسان تنها در بهشت است که به تمام آرزوهای خود میرسد نه قبل از آن. قبل از آن لااقل نسبت به غیر مؤمنان این سنت برقرار است که: وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ [سوره سبأ: 54] بین آنها و خواسته هایشان حائل میشویم؛ با گذشتگان نیز چنین کردیم.

سوال: با توجه به عبارت "لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ" اگر بهشتیان بخواهند که همه اهل جهنم از جهنم خلاص شوند یا بخواهند که خودشان به درجات انبیاء نائل شوند، شدنی است؟

جواب: خیر؛ دایره ای که خواست بهشتیان در آن نافذ است دایره ای است محدود به خودشان و ظرفیت وجودی شان. یعنی فقط تقاضاهای حکیمانه و مربوطه مسموع است و این عبارت به بهشتیان قدرت لایزال نمیدهد. شاید از قیود "لهم" و "فیها" هم بشود همین مقدمات حکمت را برداشت کرد.

راجع به عبارت "كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْدُؤًا" جلد هفتم بحار الأنوار از ابن عباس نقل میکنند که از خدا، وفای به وعده اش را بخواهید. فرشتگان نیز از خدا وفای به وعده اش را برای مؤمنین خواستارند و میگویند: رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ [سوره غافر: 8]

و يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَصَلَلْتُمْ عِبَادِي هُوَلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (17) قَالُوا سَبَّحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (18)

روزی که خداوند، آدم های بی خدا و آنچه را که بجای خدا میپرستیدند محشور میکند، به آن معبودهای دروغین میگوییم: شما بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟! استنکاف میکنند که: خدایا پاک و منزهی تو؛ ما کجا و جز تو خدایی برگرفتن کجا! خدایا، به اینها و پدرانشان رفاه داده بودی تا جایی که یاد تو را فراموش کردند و بدل شدند به مردمانی پوچ و تباه شده.

معبودهایی که در طول تاریخ توسط بشر بجای خدا پرستش میشده اند از چند قسم خارج نیست: گاهی بت هایی ساخته شده توسط بشر بوده که نمادی از موجودات خیالی مانند خدایان یونانی بوده اند، گاهی آن بت ها نمادی از جنیان یا سلاطین جن بوده اند و برای جلب رضایت ایشان پرستش میشده اند، گاهی بت ها نمادی از فرشتگان واقعی بوده اند و در واقع آن فرشتگان مؤثر در تقدیر دانسته شده و پرستش میشده اند؛ گاهی معبودها طاغوت مسلکاتی بوده اند که مردم را به اطاعت خود فراخوانده و بنده خود کرده بودند، یعنی

صاحبان زر و زور و تزویر از جمله حکام و اغنیاء و روحانی نماها. این قسم معبودها، هنوز هستند و پرستیده میشوند؛ گاهی بشر انبیاء و قدّیسین برحق را به ناحق پرستش میکرده و برای آنها استقلال قائل بوده و آنچه باید از خدا میخواست، از آنها میخواست. پرستش عیسی بن مریم و مادرش به شهادت قرآن و پرستش علی بن ابیطالب در میان برخی فرق غالی و انحرافی چون علی الهی به شهادت تاریخ از این قسم اند. این قسم هم هنوز طرفدارانی دارد.

در آیه شریفه صحبت از محشور شدن این معبودها و تکلم خدا با آنهاست و جالب است که منکر اضلال پرستش کنندگان خویش اند و اصولاً شرک را انحرافی میدانند که ساحت حق از آن منزّه است. پس باید مقصود از چنین معبودهایی یا فرشتگان باشد یا ارواح طیبه اولیاء الله و انتساب چنین کلمات حکمت زایی به طواغیت و اجنه یا بت ها با فرض زنده شدن آنها در قیامت، ناممکن است. مشابه این خطاب و عتاب با عیسی بن مریم در جای دیگر هم آمده، جالب است که جواب او هم با سبحانک شروع میشود: **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ [سوره المائدة : 116]**. این راجع به معبودها، اما استدلال عجیب آنها راجع به دلیل گمراه شدن مردم که عبارتست از "مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ" جمله ای قابل توجه است. میگویند خدایا دلیل گمراهی اینها ناز و نعمت بود، ناز و نعمتی که بجای شکر، صرف غفلت شد و ذکر را از یاد آنها برد. مقصود از ذکر، ذکر خداست. یعنی فراموش کردند که بنده خدایند و اینکه خدا خلقشان کرده و با آنها کار دارد.

نتیجه چنین زندگی غافلانه ای در عین رفاه مادی، بوار است. بوار هلاکت باطنی است. وقتی کسی مبتلا به بوار شد، زندگی اش پوک و پوچ و تباه میشود. ثروت بی خدا عین تباهی است و آدم را جهنمی میکند. این "تمتع" مصداقی از مکر خدا نسبت به کسانی است که بجای خدا، غیر خدا را بندگی میکنند. جالب است که ثروتمند میشوند، اما این ثروت تجلی مکر خداست و آنها را از خدا دورتر میکند و از درون، تهی میشوند.

این آیه هم از آن آیات بسیاری است که صحّه میگذارد بر این حقیقت که رو به راه بودن وضع دنیایی کسی به معنای درست بودن راه او نیست و نشان نمیدهد که خدا از او راضی است. برعکس، عاقبت بسیاری از این مرفّهین، تلخ و دردناک است: فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا [سوره مریم : 84].

در این آیه صحبت از نسیان و غفلت، از طریق رفاه شده؛ عوامل دیگری هم در قرآن، دام نسیان معرفی شده اند. منجمله:

اولاد: شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا [سوره الفتح : 11].

شغل: لَا تُلْهِبِهِمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ [سوره النور : 37].

تفریح: وَإِذَا رَأَوْا... لَهُمْ أَنْفَضُوا إِلَيْهَا [سوره الجمعة : 11]؛ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ [سوره المائدة : 91].

یک نکته خاص هم در این آیه هست: اشاره به "مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ" نشان میدهد که خانواده هایی که چند نسل در رفاه بوده اند، خیلی باید مواظب غلبه نسیان باشند.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمِ مِنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (19)

خدا به بت پرست ها می گوید: خب، معبودها هم حرف هایتان را دروغ دانستند! با این حساب، نه دیگر می توانید عذاب را از خودتان دور کنید و نه از کسی کمک بگیرید. هر کدامتان که بد کرده باشید، عذابی بی اندازه به او می چشانیم.

در این آیه ظالمین را به عذاب الیم حواله داده، در آیات دیگر خداوند برای ظلم، آثاری بیان کرده، منجمله ناکامی و محرومیت از رحمت خدا.

معانی الاخبار از رسول خدا (ص) روایت میکند که در عبارت "فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا" صرفاً یعنی فدیة و نصراً یعنی توبه.



در آیه قبل، طواغیت جامعه به عنوان عامل گمراهی معرفی شدند، عوامل گمراهی البته منحصر به ایشان نیست و در قرآن از عوامل دیگری هم، بعنوان عامل گمراهی نام برده است؛ اینها عبارتند از:

هوای نفس خود انسان: يَا دَاوُودُ... لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [سوره ص: 26]

والدین گمراه: وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا [سوره الأعراف: 28]

رفیق گمراه: لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي [سوره الفرقان: 29]

اکثریت جامعه: وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [سوره الأنعام: 116]

رهبر منحرف: وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ [سوره طه: 79]

عالم منحرف: قَوْلٌ لِلَّذِينَ يُكْتَبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [سوره البقرة: 79]

آدم به دست اینها که آلوده نشود، تازه نوبت به شیطان میرسد که گمراه کننده اصلی انسان است: هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ [سوره القصص: 15]

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ ... (20)

قبل از تو هم، هرچه پیامبر که فرستادیم، مثل مردم عادی آب و غذا می خوردند و در کوچه و بازار رفت و آمد می کردند.

... وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (20)

و ما بعضی از شما مردم را وسیله امتحان بعضی دیگر قرار داده ایم تا ببینیم صبر میکنید؟ به هر حال، خدا از احوالتان آگاه است.

این فقره در پس فقره قبلی که صحبت از زندگی عادی پیامبران بود، شاید میخواهد بگوید انبیاء از میان مردم عادی هستند و زندگی عادی دارند و تنها با پیام متعالی ای که آورده اند متمایز میشوند و خدا از میان همین مردم یکی را پیغمبر میکند تا مایه امتحان دیگران باشد تا ببیند به او ایمان میآورند یا تکبر میکنند؟ از طرفی آن پیامبران هم با سختی ای که در راه

رسالت خود از این مردم میکشند و صبری که باید بکنند امتحان میشوند. این مطلب با توجه به سیاق درست است اما حقی آنست که در اینجا خواسته قانونی کلی و جهان شمول را مطرح کند، اینکه خدا بندگانش را بوسیله هم امتحان میکند. این، یک قضیه عام است و امتحانی که انبیاء توسط امت یا امت توسط شخص نبی میشوند، فقط یکی از مصادیق آنست.

مطابق این قانون جهانشمول که یکی از سنتهای خداست و میشود آنرا سنت امتحان مردم به هم نامید، یکی از طرق جریان فتنه یعنی سختی بر افراد، اطرافیان او یا کسانی که سر راه او قرار میگیرند هستند و غایت این سنت، حصول ملکه صبر و برکات آن برای متقین و جریان یافتن بخشی از عذاب دنیوی برای کافرین و فاسقین است. البته صبر کافر هم - بموجب فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ [سوره الزلزله : 7] - بی فایده نیست و اگر صبر کند، از برکات دنیوی صبر برخوردار خواهد شد. برکات دنیوی صبر عبارتند از درجاتی از حکمت و بصیرت و نصرت و سکینت و حفاظت. صبر برای فاسق، غیر از این برکات، مغفرت را هم در پی دارد و صبر برای متقین موجب اجر بی حساب و درجات رفیع است. بعضی کمالات جز با صبر بدست نمیآید و مؤمن لامحاله بخشی از مسیرش از وادی صبر میگذرد. پس ببینید در پس این تلخی ظاهری یعنی ساییده شدن آدمها با هم چه گنجی نهفته است و صبر نکردن چه خسران بالفعلی است.

تفسیر قمی از علی بن ابراهیم راجع به "جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً" نقل میکند که مثلاً اگر غنی خود را بخاطر ثروتش از شخص فقیر بالاتر بداند، به فتنه دچار شده.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أَنْزَلْ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (21) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا (22)

کسانی که انتظار دیدار ما را ندارند، می گویند: پس چرا فرشتگان بر ما نازل نمیشوند؟! یا چرا خود خدا را نمی بینیم؟! آن ها دچار خودبزرگ بینی شده اند و سرکشی را از حد گذرانده اند!

وقت مرگ که فرشتگان را ببینند، برای چنین گناهکارهایی اصلاً خبر خوشی در کار نیست. با التماس، به فرشتگان می‌گویند: رحم کنید به ما!

اینکه فرموده انتظار دیدار ما را ندارند یعنی آنرا باور ندارند. چنین کسانی را چه به نزول فرشتگان یا رؤیت رب؟!

مفهوم مخالف این عبارت بسیار امیدوارانه است، یعنی آنهایی که به لقای ما امید بسته و انتظار آنرا میکشند، بر آنها، ملائکه نازل میشود و روزی خدا را خواهند دید. البته مقصود از رؤیت، وجدان مستقیم پروردگار است با همه وجود: *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* [سوره القيامة : 23]؛ نه دیدن با چشم سر که خدا فرموده: *لَنْ تَرَانِي* [سوره الأعراف : 143] یعنی با چشم سر هرگز مرا نخواهید دید.

نزول ملائکه بر مؤمنان از محکمت قرآنی است: *إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ* [سوره فصلت : 30] آنها که خدا را رب خویش دانستند و بر راه بندگی استقامت کردند، ملائکه بر ایشان نازل میشوند ...

البته رؤیت ملائکه نیز هم برای مؤمنان و هم برای کافران در آستانه مرگ رخ میدهد چنانکه در آیات بسیاری به آن تصریح شده و همین آیه سوره فرقان هم به این مطلب ناظر است.

پیش از آنوقت هم به اذن خدا رؤیت فرشتگان برای بعضی مؤمنین، گاه گاه مقدور است چنانکه در قرآن در چند مورد به آن اشاره شده. این رؤیت هم میتواند به شکل تمثیل باشد هم به شکل تجسد. مثال اولی داستان مریم است و مثال دومی ابراهیم.

راجع به عبارت "حَجْرًا مَّحْجُورًا" اگر از زبان مجرمین باشد، اصطلاحی است برای استغاثه و امان جویی اما اگر از زبان ملائکه باشد، یعنی بهشت بر شما حرام و ممنوع است.

راجع به عبارت "لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ" اختصاص از امام صادق (ع) روایت میکند که عزرائیل در هیبتی سهمگین و ترسناک ظاهر شده و با عمود آهنین بر فرق سرشان میکوبد.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا (23)

بعد، سراغ تمام کارهایشان می‌رویم و آن‌ها را غباری پراکنده می‌کنیم!

حتی کارهای خوبشان چون با نیت درست و خالصانه نبوده، باد هوا میشود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

میبیدی در کشف الاسرار گوید یکی از اهل معرفت گفته: هیچ جای قرآن چون این آیه فرح بخش نیست چون گفته خدا اعمال ما را بر باد میدهد تا تنها تکیه گاه ما کرم خودش باشد.

گوییم این آیه از جلالی ترین جلوات حق تعالی در قرآن است و نابودگری خالقِ باقی را قشنگ اظهار میکند. بله، خداوند اعمال مجرمین را تماماً حبط میکند.

مستدرک از امام رضا (ع) روایت میکند که این آیه راجع منکران ولایت ماست.

بصائر از امام صادق (ع) روایت میکند که این آیه راجع به دشمنان ما و دشمنان شیعیان ماست.

جلد شصت و چهار بحار الأنوار روایت میکند که از امام باقر (ع) پرسیدند: بعضی شیعیان شما دزدی و راهزنی و شرب خمر میکنند و به زنا و لواط مبتلا هستند اما بعضی دشمنان شما ابداً اهل این نواهی نیستند بلکه در عبادات و صالحات و کمک به دیگران کوشا هستند. فرمود: خداوند از دشمنان ما عملی را نمیپذیرد. سپس تلاوت فرمود: قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا. سپس فرمود: این از اسرار آل محمد (ص) است، آنرا بازگو نکنید که مردم قدرت درکش را ندارند.

دعائم الاسلام از امام صادق (ع) روایت میکند که اگر کسی به تمام دین عمل کند اما پیامبری که دین را آورده و وصی بر حق او را دشمن داشته باشد، عملی از او قبول نمیشود. سپس فرمود: قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا.

کافی روایت میکند که از امام صادق (ع) راجع به آیه "قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا" پرسیدیم، فرمود: اهل نماز و روزه بوده اند اما وقتی به حرامی برمیخورند از آن احتراز نمیکردند.

فقه الرضا از ایشان(ع) راجع به آیه روایت میکند که واجبات را انجام میداده اند اما در مواجهه با حرام، خویشان دار نبوده اند و باکی از ارتکاب آن نداشته اند.

ارشاد القلوب از رسول خدا (ص) روایت میکند که حتی اهل نماز شب بوده اند اما اگر حرامی برایشان مهیا میشده، بسویش خیز بر میداشته اند(وَبُوا عَلَيْهِ).

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که اینها حرام خدا را اول توسط عالمانشان حلال می کرده، سپس مرتکب میشدند.

عَدَّة الدَّاعِي از معاذ از رسول خدا (ص) روایت میکند که چند چیز است که اعمال انسان را تباه میکند و مصداق این آیه است که: قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا. آنها عبارتند از: غیبت، برای دنیا کار کردن و خلوص نداشتن، کبر، حسد، بی رحمی، بدنبال آوازه بودن، و سرزنش کردن دیگران. گفتند: یا رسول الله چه کسی میتواند اینها را رعایت کند؟! فرمود: اگر خدا بخواهد آسان است. از خدا توفیق بخواهید.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (24)

اما بهشتیان، در آنروز بهترین جایگاه و نکوترین استراحتگاه را دارند.

"مُسْتَقَرًّا" محل استقرار است، جایی که آدم آرام و قرار میگیرد. این واژه بیشتر به مقام ایشان اشاره دارد تا مکانشان.

"مَقِيل" را اسم مکان برای قیلوله که همان خواب نیمروز است دانسته اند، یعنی آرامشگاه برای استراحت.

میشود آنرا از "قول" یا گفتار منشعب دانست در اینصورت "أَحْسَنُ مَقِيلًا" به نیکی گفتار آنها در آنروز دلالت دارد. یعنی بهشتیان در تربیون خوبی قرار میگیرند (خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا) و بخوبی سخن میگویند(أَحْسَنُ مَقِيلًا)؛ در عوض کافران که به آنها خطاب میشوند که خفه شوید و هیچ نگویند: قَالَ أَحْسَنُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ [سوره المؤمنون : 108].

وَيَوْمَ تَشْقَى السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (25) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (26)

روزی که آسمان با ابرها شکافته شود و فرشتگان به نحوی بی سابقه فرستاده شوند، آن روز بخوبی معلوم می شود که فرمانروای حقیقی خدا بوده است. آنروز برای بی دین ها روز طاقت فرسایی است.

شقه شدن آسمان با ابر را، انفجار کهکشانشها و تولید توده های عظیم گاز از آن، در آستانه قیامت معنا کرده اند؛ اینگونه نظام عالم ماده از هم گسیخته و نظام آخرت با نظمی نوین شکل میگیرد. مرحوم علامه طباطبایی هم این عبارت را تأویل کرده به کنار رفتن حجابهای عالم مشهود و آشکار شدن بواطن عالم غیب.

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (27) يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمَّ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (28) لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (29)

روزیکه، آنکه بد کرده، پشت دستش را گاز می گیرد و با حسرت می گوید: کاش همراه پیامبر سالک راه خدا میشدم. وای بر من! کاش با فلانی دوست نمی شدم. با آنکه تعالیم قرآن به دستم رسیده بود، مرا از زندگی کردن طبق آن، منحرف کرد. بله، چنین شیطان هایی همیشه انسان را خوار میکنند و در زمان نیاز، تنها می گذارند!

این آیات، از مهم ترین آیات قرآن راجع به حساسیت دوست یابی و لزوم دوست شدن با ابرار و دوری کردن از فجّار و اهل غفلت است. اساسی ترین قانون تربیت اینست که آدم، آخرش، مثل معاشرینش میشود. پس در انتخاب معاشرین، دقت کند!

ارکان اربعه سلوک یکی کسب علم الهی است و دوم کثرت ذکر و عبادت و سوم عمل صالح. این سه تا، هر روز باید محقق شوند و الا رشد آدم در آنروز کند میشود و به مرور به توقف میانجامد. در کنار این سه تا، چهارمین رکن، معاشرت با مؤمنین است. کسانی که دیدنشان آدم را یاد خدا میاندازد و حرکات و سکاناتشان، الهام بخش آدمی است.

و بدترین چیز برای سلوک و تعالی انسان، معاشرت با نااهل و خصوصاً دوستی با آنهاست. ملاک دوستی اینست که دوست، انسان را بیاد خدا و بندگی او میاندازد یا نه؟ اگر بله، پس این از آن دوستانی است که هم در دنیا ناصر انسان در دین و معیشت است و هم در آخرت شفیع انسان خواهد بود، چنانکه اهل عذاب آرزو میکنند کاش چنین دوستانی می داشتند: *فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ* [سوره الشعراء : 101]. اما اگر خدای ناکرده از آن دوستانی است که آدم را از خدا و اسباب هدایت خدا و آنچه خدا دستور داده باز میدارد، چنین کسی وبال دنیا و آخرت است و نه وفایی در بزنگاه های زندگی از او قابل انتظار است و نه در آخرت میتواند انسان را نجات دهد، تازه در آخرت دعوا سر میگیرد که تو مرا گمراه کردی و او میگوید تقصیر خودت بود.

تعبیر *"أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي"* نشان میدهد که هدایت برای همه میآید اما دوستان ناباب آنرا از خیلی ها میدزدند. این همان هدایت عام خداست. آری، نور خدا در تمام دلها، می تابد اما انسان قدرش را نمیداند و از آن رخ میگرداند.

"خذول" تعبیر بجایی است که راجع به شیطان و این شیاطین انسی بکار رفته، آنها انسان را خوار میکنند و بعد، تنها میگذارند. هرکس امروز انسان را از ذکر باز دارد، فردا مخذولش میکند.

عبارت *"مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا"* نشان میدهد که راه خدا، نیاز به معیت با رسول دارد و بدون آن طی شدنی نیست. ضمناً معیت با رسول نیاز به تنزه از دوستان ناباب دارد.

راجع به *"يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا"* برهان از امام صادق (ع) روایت میکند که مقصود از سبیل، ولایت علی (ع) است. یعنی ای کاش در کنار پیامبر (ص) علی (ع) را نیز قبول میکردم.

گوییم شروع مناجات امیر مؤمنان (ع) در مسجد کوفه این عبارت است: *الهم انى أسئلك الامان، يوم يعص الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلاً...*

مکارم الاخلاق از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرکس مؤمن مسافری را کمک کند، خدا کمکش میکند روزی که *يَعصُ الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلاً*.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (30)

و امروز پیامبر اسلام شکایت میکند: خدایا، قوم من این قرآن را کنار گذاشتند.

مهجور نمودن قرآن که جفای امت در حق آنست هم به ترک تعلیم و قرائت آنست بگونه ای که یا بلد نیستند قرآن را بخوانند یا بلدند اما رقبته به خواندنش ندارند و فقط گاه گاه سراغ قرآن میروند؛ هم به اینکه به آنچه از قرآن میخوانند عمل نمیکنند و تعالیم قرآن در متن زندگی ایشان مفقود است. خلاصه اینکه انسان قرآنی نیستند و تقوی ندارند؛ چون تقوی عمل به قرآن است.

پس مهجور کردن قرآن که در همه ما امت نبی(ص) کم و بیش هست، یا به ناآشنایی با قرآن است یا با ترک قرائت مستمر آن یا با زندگی نکردن طبق آن. اگر میخواهیم مشمول گله رسول خدا(ص) نباشیم، باید قرآن را بیاموزیم و با آن انس داشته و روزانه تلاوت کنیم و زندگی خود را صد در صد طبق قرآن تطبیق دهیم.

جالب است که پیامبر اکرم(ص) نفرین نمیکند بلکه فقط گلایه میکند. بیخود نیست که ایشان را رحمة للعالمین نامیده اند.

جناب آقای قرائتی در تفسیر نور سه نقل قول زیبا از بزرگان نقل میکند:

ملاصدرا در تفسیر سوره واقعه میگوید: بسیار به مطالعه کتب حکما پرداختم تا آنجا که گمان کردم کسی هستم ولی همین که کمی بصیتم باز شد خودم را از علوم واقعی خالی دیدم در آخر عمر به فکر رفتم که به سراغ تدبیر در قرآن و روایات بروم. یقین کردم که کارهای گذشته ام بی اساس بوده است. زیرا در طول عمرم بجای نور در سایه ایستاده بودم...

فیض کاشانی میگوید: کتابهای و رساله ها نوشتم ولی در هیچ یک از علوم دوائی برای دردم و آبی برای عطشم نیافتم. پس بسوی خدا فرار کردم و انابه نمودم تا خدا مرا از طریق تعمق در قرآن نجات دهد.

همچنین امام خمینی از اینکه تمام عمرش را صرف تدبیر در قرآن نکرده در سخنرانی های آخر عمرش بسیار افسوس میخورد.



عیون اخبارالرضا از امام رضا (ع) روایت میکند که در قرائت نمازها قرآن بخوانید تا قرآن بین شما مهجور نشود.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که یک آیه از قرآن در قیامت بالا می‌رود و عاملین به خودش را به اعلا درجات بهشت می‌رساند، چه رسد به یک سوره.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که شایسته است مسلمان هر روز پنجاه آیه از قرآن را تلاوت کند.

نورالثقلین از امام صادق (ع) روایت میکند که در حق هر انسانی یکی دو آیه، اختصاصاً هست که او را نجات می‌دهد و به بهشت می‌رساند یا راهی جهنم میکند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا (31)

سنت ماست که سر راه هر پیامبری، دشمنانی از گناه کاران قرار دهیم. نگران نباش: همین بس که خدا راهنما و یاور است.

گناه کار شدن یک نکبت است و دشمن پیامبر خدا و دین خدا شدن، نکبتی مضاعف. نکبت، پله پله است و اگر آدم یک پله فروافتاد، ممکن است دچار استدراج شود و پله بعدی را هم بیافتد. پس زود باید توبه کند و برگردد بالا!

مطابق این آیه دشمن داشتن برای انبیاء و مؤمنین به ایشان، امری طبیعی و عادی است. اگر کسی دشمن ندارد در صحت راهش شک کند. دشمن باید باشد تا ایشان را خالص و مصمم و آبدیده کند.

جمله آخر یعنی "كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا" نشان می‌دهد که علیرغم دشمن و دشمنی هایش، خداوند راه حفاظت و مقابله را به مؤمنین الهام میکند و خودش یاور آنهاست و نصرتشان میکند. این عبارت تلمیحاً سه اسم کافی و هادی و نصیر را ذکر مؤمنین در مواجهه با دشمنان میداند.

اینکه در آغاز آیه کلمه "جعل" را بکار برده، دلالت دارد که تضاد میان حق و باطل بخشی از تکوین و در مدار اراده الهی است.

مشکاة الانوار از امام صادق (ع) روایت میکند که هیچ پیامبر یا وصی یا مؤمنی نیست جز اینکه یا دوستی هست که بر او مسلط است و اذیتش میکند یا همسایه ای یا فامیلی.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (32) وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا (33)

آنها که دلشان به نور ایمان روشن نشده، باز اعتراض میکنند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده؟! اتفاقاً ما قرآن را به تدریج و با ترتیب خاصی می فرستیم تا دلت را با آن قرص کنیم. و تا اینکه هر وقت در برابر تو و حرف هایت بهانه جویی و اشکال تراشی کردند، پاسخ به موقع و توضیح مناسب بدهیم!

یکی از ایراداتی که به قرآن میگرفتند این بود که چرا تدریجاً و ضمن بیست و سه سال نازل شده، اتفاقاً این، نقطه قوت قرآن است.

در قرآن یکبار کلمه "تفسیر" بکار رفته و آن همینجاست. خداوند خود عبارات قرآن را که متناسب با شرایط زمانه نازل میشود و حلال مشکلات امروز و فردای بنی آدم است "أَحْسَنَ تَفْسِيرًا" نامیده. خود کلمه تفسیر یعنی توضیح.

عبارت "لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ" نشان میدهد که غایت قرآن نورانیت دل مستمعان و فزونی یقین آنهاست نه صرفاً ارائه اطلاعات به آنها. یعنی قرآن جوهر انسان را قرار است عوض کند نه اینکه همان باشد که بوده، اما بر او کتابی چند!

"رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً" که به نزول تدریجی و نظام مند و با ترتیب خاص قرآن دلالت دارد نشان میدهد که آموزش باید تدریجی و با نظمی خاص و پیگیر همراه باشد تا اثر کند.

نورالثقلین از رسول خدا (ص) روایت میکند که قرآن را ترتیل بخوانید چنانکه ترتیل نازل شده، یعنی آرام و شمرده و هر روز. در اسرار و عجایب آن درنگ کنید و درس بگیرید و دلهای خود را متوجه معانی آنها کنید و هدف تان اتمام سوره نباشد.

الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سُرًّا مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا (34)

افسوس! کافران به این کتاب هدایت را که به رؤفاده و کشان کشان به طرف جهنم می برند، از همه بدتر است جایشان و از همه گمراه ترند.

گویا "حشر علی وجوه" که ترجمه اش میشود به صورت محشور شدن، اصطلاحی خاص و وضعیتی است بس خوار و رقت انگیز. البته مال تمام کفار نیست و ویژه برخی از آنهاست، برخی از بدبخت ترین آنها.

\*\*\*

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا (35) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَا لَهُمْ تَدْمِيرًا (36)

به موسی، تورات را دادیم و برادرش هارون را همراه و دستیارش کردیم. فرمان دادیم: به سوی مردمی بروید که آیه ها و نشانه های ما را تکذیب کرده اند. اما آخرش دمار از روزگارشان درآوردیم!

این آیه نشان میدهد که ممکن است بیش از یک نبی، توأمأ به سرزمینی ارسال شوند اما یکی از آنها همیشه ولیّ و رئیس است. این اهمیّت ولایت را نشان میدهد.

وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (37)

قوم نوح را هم، وقتی پیامبران را دروغگو دانستند، غرق کردیم و مایه عبرتی برای دیگران قرار دادیم. برای چنین ظالمانی عذابی آلیم آماده کرده ایم.

وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرُّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (38) وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا (39)

ص: 152

قوم عاد و ثمود و اصحاب رس و خیلی از نسل هایی را که در خلال این سال ها زندگی می کردند، به خاک سیاه نشانیدیم! تک تکشان را اندر زها دادیم؛ اما فایده نکرد و دست آخر همگی را در هم شکستیم.

اصحاب رس که جمعاً دو جا در قرآن فقط اسم آنها آمده و از رسمشان چیزی نگفته، به نقل اخبار، قومی بودند که درخت صنوبری کهنسال را میپرستیدند و مساحقه (لواط زنانه) در میان زنانشان رایج بوده. در اوقات جشن، در پای آن درخت قربانی میکردند و بر حسب نقل، شیطان آن درخت را میجنباند که نزد ایشان علامت قبول قربانی محسوب میشده سپس به جشن و پایکوبی و مساحقه مشغول میشدند. خداوند پیامبری حنظله نام را بسوی ایشان گسیل داشت و او از شرک و فحشاء بازشان داشت، اما آن پیامبر را بچاه انداختند و کشتند. رس به معنای چاه است.

جلد چهاردهم بحار الأنوار از امام کاظم (ع) روایت میکند که رس نام رودی است میان آذربایجان و ارمنستان و اصحاب رس به طاعون از میان رفتند.

در همان کتاب از امام حسین (ع) روایت میکند که سه روز پیش از ضربت خوردن پدرم، کسی نزد او آمد و پرسید: اصحاب رس کیانند؟ امیر مؤمنان (ع) فرمود: چیزی از من پرسیدی که تا کنون کسی نپرسیده و نیز پاسخش نزد احدی جز من نیست. سپس آهی کشید و گفت: زودا که این حامل اسرار الهی را از دست بدهید و افسوس بخورید. سپس فرمود: اصحاب رس درخت صنوبری را که یکی از فرزندان نوح کاشته بود و عمر بسیار داشت میپرستیدند و آنرا "شاه درخت" مینامیدند. هر سال در کنار درخت جمع میشدند و قربانی بسیار میکردند و شیطان هم شاخه های درخت را به علامت قبول قربانی و رضایت از ایشان، میلرزاند و صدایی مانند صدای کودک در میاورد که میگفت: ای بندگان، از شما راضی شدم! پس به جشن و پایکوبی میپرداختند و شراب مینوشیدند و زنان با هم مساحقه میکردند. خداوند پیامبری بسوی ایشان فرستاد. آن پیامبر هرچه آنها را نصیحت کرد گوش ندادند، پس از خدا خواست درخت صنوبر را که موجب گمراهی ایشان بود خشک کند. فردا که صبح کردند شاخه های درخت صنوبر را خشک دیدند. پس گفتند خشکی صنوبر یا به سحر نبی است یا

علامت نارضایتی درخت از وجود این نبی در میان ما. پس پیامبر را در چاهی افکندند و بر سر چاه سنگی گران نهادند و آب رود را به چاه سراین کردند. تا فردا صدای ناله پیامبر میامد که از خداوند میخواست زودتر او را شهید کند و به لقاء خود برساند. یک شبانه روز طول کشید تا پیامبر به لقاء حق پیوست. پس از شهادت پیامبر، خداوند فرمان به عذاب ایشان داد و چون سرب که در کوره گداخته و به یکبار میشکند، ایشان را ذوب نمود و درهم شکست.

قصص الانبیاء راوندی از رسول خدا (ص) روایت میکند که علم نسب شناسی درست نیست چون خدا فرموده: قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا.

وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا مَطَرًا سَوِيًّا فَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا (40)

مشرکین مکه از خرابه های شهری که باران بلا بر آن باریده است، عبور کرده اند! مگر آنجا را نمی دیده اند؟! چرا، می دیده اند؛ ولی امید و اعتقادی به قیامت نداشتند و ندارند!

مقصود از این روستاها را قریه های قوم لوط دانسته اند چون شش جا در قرآن، هلاکت قوم لوط را با مَطَرِ سَوِيٍّ دانسته.

وَإِذَا زَأَوْكَ إِنَّ يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (41) إِنَّ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (42)

وقتی تو را ببینند، فقط به مسخره ات می گیرند: اینست کسی که خدا به پیامبری فرستاده؟! اگر پای اعتقادمان به بت ها نایستاده بودیم، چیزی نمانده بود که گمراه مان کند! وقتی عذاب الهی را ببینند، خواهند فهمید چه کسی گمراه تر است!

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً (43) أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (44)

دیدی کسی را که هوای نفس خود را میپرستد؟! تو می توانی مراقبتش باشی که گمراه نشود؟! خیال می کنی که بیشترشان گوش به حرف می دهند یا عقلشان را به کار می اندازند؟! آن ها را جز به چهارپایان نمی توان شبیه دانست. حتی گمراه ترند!

ریشه بت پرستی، هواپرستی است. بت ها را در واقع هوای نفس تراشیده. این آیه ریشه انحراف بنی آدم را حلاجی کرده و بیرون کشیده. هواپرستی یعنی اسیر خواسته های خود بودن و خود را بندگی کردن و به دلبخواه خود عمل کردن. هواپرستی با خداپرستی جور در نمی آید چون کسی که بنده خداست باید نفسش را لجام بزند و به خواست و فرمان خدا تمکین کند. بنده خدا در هرکار اول نگاه میکند رضای خدا چیست و خدا چه میخواهد اما بنده نفس، دنبال نفع خویش است و لذت خویش و خواست خویش.

آیه دوم، هواپرستان را به چهارپایان تشبیه کرده و حتی از آنها بدتر دانسته. چون چهارپایان با اینکه عقل ندارند لاقلاً به ضرر خود اقدام نمیکنند، اما اینها خیر سرشان! عقل دارند و نمی اندیشند و خود را هلاک میکنند: وین دو چشمش بود و در چاه افتاد.

تفسیر قمی از علی بن ابراهیم نقل میکند که سابقاً در میان اعراب رسم بود که هرکس درخت یا صخره ای نظرش را جلب می کرد، بدان تقرب میجست و به پایش قربانی میکرد و خون قربانی را به آن میمالید و آنرا "صخره سعد" مینامید. پس خدا فرمود "أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ". همین هواپرستی بار دیگر بعد از پیامبر (ص) در میان اصحاب او با کنار زدن امیرمؤمنان (ع) خودنمایی کرد.

راجع به "كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" کافی از امیرمؤمنان (ع) روایت میکند که: مقصود، اکثر مردم است. نام دیگر آنها نسناس است. سپس حضرت (ع) با دستش به مردم اشاره کرد.

خصال از امام صادق (ع) روایت میکند که بگویم "كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" چه کسانی هستند؟ کسی که کثیف است و مسواک نمیکند، کسی که حق دیگران را مراعات نمیکند و در جای تنگ چهار زانو می نشیند، کسی که بیخود مضطرب است، کسیکه دائم با دوستان خود مخالفت میکند، کسیکه در هر چیزی نظر میدهد، ...

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که مقصود از "كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" کسانی هستند که روح قدرت طلبی و شهوت دارند اما روح الایمان را فاقد اند. خداوند حتی راضی نشد آنها را به حیوانات تشبیه کند بلکه گفت پست ترند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (45) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (46)

مگر ندیدی که خدا، در قسمتی از روز، چطور سایه ها را می کشد؟ اگر می خواست، برای همیشه ثابت نگهشان می داشت؛ ما وجود سایه را به نور خورشید وابسته کردیم! بعد، سایه ها را آرام آرام کوتاه می کنیم.

این آیه از مشکلات قرآن و جولانگاه اهل تأویل است. عارف مسلکان و حکماء در بطون این آیه سخن ها گفته اند. علت اینکه آیه را عمیق تر از معنای ظاهری اش دانسته اند چند چیز است: یکی اشاره به نور و ظلمت و چیز عجیبی میان آندو یعنی سایه. دوم، دلیل بودن خورشید بر سایه. سوم، عبارت "قَبْضْنَاهُ إِلَيْنَا" که راجع به سایه بکار رفته یعنی خدا سایه را بسوی خودش قبض میکند، پس نباید سایه اشیا مراد باشد؛ تازه گفته قَبْضًا يَسِيرًا.

کلیدواژه فهم این آیات، کلمه "ظِلٌّ" است. تحقیقی که مرحوم میرزا حسن آقای مصطفوی که از عارفان گمنام زمان ما بود در کتاب گران سنگش "التحقیق فی کلمات القرآن الکریم" آورده، مهیمن است بر آنچه دیگران در این زمینه گفته اند. ایشان فرموده اصل مادّه "ظ ل ل" برای دلالت بر انبساط آثار وجود و شخصیت چیزی یا کسی است، چه مادی و چه معنوی. با این تحقیق، تمامی معانی این ریشه روشن میشود و در جای خودش مینشیند. ظلّ خورشید، همانطور که در اینجا آمده آیه و دلیل خورشید است. البته برای تشکیل سایه فقط وجود خورشید کفایت نمیکند و وجود جسمی هم لازم است. نور خورشید وقتی به جسمی می تابد، در اطراف جسم سایه ای مختص آن جسم تشکیل می شود. پس سایه، نقشی است که بخاطر شکل خاصی که شیء دارد، از نور خورشید بوجود میآید. سایه یکی دلیل وجود خورشید است و دوم، مشخص کننده کیفیت و تعیین و تشخیص آن موجود. سایه در اصل، آثار وجود و

گستره آن شخص یا شیء است وقتی در معرض نور خورشید قرار میگیرد. پس سایه مال آن شخص است نه خورشید. در قرآن هم سایه ها به اشخاص نسبت داده شده و گفته: **أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَّبِعُهُ ظِلًّا لَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ** [سوره النحل : 48]. پس سایه استعاره ای است برای تعین و تشخیص یک مخلوق در پرتوی وجود باری تعالی. البته تعین برای مخلوق بد نیست و اگر مخلوقی هیچ تعین و تشخیصی نداشته باشد میشود خدای احد و صمد. پس مخلوقات در اصل، اظلال وجود حق تعالی هستند که در تعینات و تشخیصات خاصی قالب گیری شده اند. از این حیث، مخلوقات همگی ظل الله اند. پس ظلّ، وجه الهی هر موجود و بهره او از نور حق تعالی است که بمناسبت عین ثابتۀ ای که دارد، شکلی خاص و رنگ و صبغه ای خاص دارد.

پس آیه شریفه دارد میگوید خداوند در قالبهای موجودات، نور وجود خویش را تاباند تا هر موجودی با تعینی خاص، بوجود آید و دلیل وجود و بقای هر موجود، هر لحظه، شمس عالم تاب هستی یعنی خالقیت خداست. سپس در ادامه هر موجود را میمیراند و بسوی خود احضار میکند و آرام آرام طی منازل و عوالمی، به دریای وجود خویش منضم مینماید. این بود تأویل ما از آیه شریفه و خدا میداند چقدر با مقصود خدا هماهنگ است.

مناقب روایت میکنند که امام کاظم (ع) مدتی از حکومت وقت گریزان بود، پس وارد یکی از شهرهای شام شد. آنجا در غاری که در کنار شهر واقع بود راهبی بود که سالی یکبار از غار خارج میشد و نصارا را نصیحت میکرد. به امام (ع) عرض کردند، فردا وقت خروج آن عابد از مغاره است. امام (ع) فرمود: ما هم به دیدارش برویم. وقتی در خیل زائرانی که برای دیدن آن عارف آمده بودند، چشمش به امام کاظم (ع) افتاد، هیبت امام او را گرفت. به امام (ع) گفت: تو از ملت ما هستی؟ امام فرمود: از امت مرحومه یعنی اسلامم. پرسید: از عالمانشان هستی؟ امام فرمود: جاهل نیستم. راهب پرسید: چطور درخت طوبی در خانه مسیح یا بقول شما محمد است اما شاخه هایش در تمام خانه ها؟! امام (ع) فرمود: مثل نور و سایه خورشید است که در همه جا گسترده شده: **أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا**. آن عارف گفت اکنون تو سوال بپرس و بدان هر چه بپرسی پاسخ خواهم داد. امام (ع) دستش را



مشت کرد و گفت چه در مشت من است؟ آن عارف دقائقی درنگ نمود و سپس گفت: در تمام عوالم، همه چیز سرجایش است جز در آسمان چهارم، که پرنده ای سه تخم داشته که یکی از آنها نیست! باید در دست تو باشد. امام (ع) مشتش را گشود و گفت درست است. راوی گوید وقتی امام (ع) مشتش را گشود تخمی در دستش دیدیم که مانندش در دنیا نبود. امام (ع) از آن عابد پرسید: چطور به این قدرت رسیدی؟ او پاسخ داد: هرچه نفسم گفت، خلافتش کردم. امام (ع) فرمود: اسلام بیاور! او کمی درنگ کرد و چون کفر را مطابق نفس دید و بنایش عمل بر خلاف نفس بود، ایمان آورد. به محض ایمان، علمش را از دست داد و فریاد زد: کور شدم، کور شدم، دیگر هرچه را که میخواهم نمیبینم. امام (ع) فرمود: نگران نباش از حالا- هرچه را که خدا بخواهد میبینی و به آن علم پیدا میکنی، نه هرچه را که نفست بخواهد.

جلد هفدهم بحار الأنوار روایتی آورده که شأن نزول آیه مد الظل اعجازی است که از پیامبر اکرم (ص) صادر گشت. به این نحو که در جحفه زیر درختی که سایه اندکی داشت با اصحاب نشستند بودند اما خیلی از اصحاب در سایه قرار نداشتند و آفتاب اذیتشان میکرد. پس خداوند سایه را چنان در هر طرف گسترد که تمامی اصحاب از آن بهره مند شدند.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (47) وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (48) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنْاسِيًّا كَثِيرًا (49)

اوست که شب را مثل پوششی برایتان کرده است، خواب را هم وسیله استراحت و آرامش و روز را زمان کار و فعالیتتان. هم اوست که باها را می فرستد تا مژده رسان باران رحمتش باشند. بعد، از آسمان، آبی طهور می فرستیم. تا به برکتش، زمین های مرده را زنده کنیم و چهارپایان و انسان های فراوانی را که آفریده ایم، سیراب کنیم.

اینکه شب، سَبَات است و روز نشور، یعنی شب را باید به آرامش و عبادت و خلوت گذرانند نه شب نشینی و مهمانی و جشن. سبات از سَبَات یهودیان می‌آید. روز سَبَات که شنبه است باید همه کار را تعطیل کنند و بسوی خدا "عود" نمایند. برای همین شنبه ها نزد آنها "عید" است. چه خوب است شبها هم برای مؤمنین عید عبادت و ذکر خدا باشد و در آن بسوی خدا عود کنند. نشور بودن روز هم این پیام را دارد که روز را باید به جهد و جهاد و اجتهاد در مرمت معاش و کسب علم و عمران زمین و خدمت به بندگان خدا گذرانند. البته از عبادات روز که بیشتر در جماعت برگزار میشوند و ذکر کثیر در حین وظایف اجتماعی غافل نبود: رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ [سوره النور : 37]

خلاصه اینکه خواب و بیداری را تا میشود باید با طبیعت و طرحی که خدا در آن پی افکنده منطبق ساخت.

نکته دیگر این آیات "طهور" نامیدن آب باران است. طهور یعنی طاهری که مُطَهَّر است یعنی تطهیر میکند. پاک کنندگی آب منحصر به زدودن نجاست ظاهری نیست، آب میتواند به اذن خدا خباثات باطنی ناشی از افکار و خواطر را نیز بشوید. به این آیه که راجع به نزول باران پیش از جنگ بدر است دقت بفرمایید: وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ [سوره الأنفال : 11]. خداوند برایتان بارانی از آسمان فرستاد تا با آن پاکتان کند و وسوسه های شیطانی را از وجودتان برطرف سازد و دل هایتان را قرص کند و گام هایتان را استوار.

برای حصول این مقصود کافی است باور داشت که آب - نه فقط آب باران بلکه هر نوع آبی - چنین خاصیتی دارد و این خاصیت را از آن قصد کرد و خواست.

مصباح الشریعه از امام صادق (ع) روایت میکند که خداوند آب را وسیلهٔ مناجات و قرب خود قرار داده است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَٰؤُلَاءِ إِلَيْهِمْ لِيَذَكَّرُوا فَإِنِّي أَعْتَمُرُ النَّاسَ إِلَّا كُفُورًا (50)

قرآن را در زمین میان شان انتشار دادیم تا مردم به خود آیند؛ ولی بیشترشان جز ناشکری کار دیگری بلد نیستند!

بعضی ضمیر "ه" را به باران بازگردانده اند: برف و باران را در مناطق مختلف زمین می بارانیم تا مردم به خود آیند و شکر کنند؛ ولی بیشترشان ناشکری میکنند!

جلد پنجاه و ششم بحار الانوار از ابن عباس نقل کرده که هیچ سالی باران کمتر از سال قبل نیست ولی خدا آنرا به هر جا که بخواهد میفرستد چنانکه گفته: لَقَدْ صَرَفْنَا بَيْنَهُمْ.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (51) فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (52)

اگر میخواستیم، برای هر دیاری پیامبری جداگانه می فرستادیم؛ اما چنین نکردیم و تو پیامبر همه ای. پس، دنباله رویی دین ها نباش و با معارف قرآن، با آنها به مبارزه پرداز.

نخواستیم یعنی صلاح ندانستیم. بلکه اینطور صلاح دیدیم که مردم دیگر قریه ها بیایند و از تو تبعیت کنند.

خداوند برای هر امتی، نذیری فرستاده، چنانکه هست وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ [سوره فاطر : 24]؛ نه برای تک تک قریه های آن امت.

به قرینه اینکه گفته "جَاهِدْهُمْ بِهِ" و ضمیر "به" باید به قرآن که در تقدیر است باز لذا برخی مفسرین گفته اند مقصود از جهاد در این آیه جهاد فرهنگی است. بازگشت ضمیر به قرآن نشان میدهد که آیه قبل هم باید راجع به قرآن باشد نه باران. البته جهاد با قرآن، فقط جهاد فرهنگی نیست و قرآن مایه جهادی همه جانبه با کافران است چه جهاد با شمشیر که جهاد اصغر است، چه جهاد فرهنگی که همانطور که در آیه آمده "جهاد کبیر" است و چه خودسازی و شاگردپروری در مکتب اسلام که طبق فرمایش رسول خدا(ص) جهاد اکبر است. البته اطاعت نکردن از کافران یا مبارزه منفی هم یکی از شیوه های مبارزه است که با عبارت "لَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ" در اول آیه آمده است.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أجاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَحْجوراً (53)

اوست کسی که دو دریا را به تلاطم انداخت و این یکی آب شیرین و گواراست و آن یکی شور است و تلخ. و بین آنها برزخی و حائلی محکم قرار داد.

این آیه به چرخه آب شیرین و جریان آن در کنار اقیانوسهای شور دلالت دارد و مراد از بحر شیرین، مجموعه آبهای شیرین خشکیهاست که در چرخه ای از اقیانوس شور، تبخیر شده و در خشکیها باریده و به شکل منبع زیرزمینی از زمین میجوشند و با تشکیل نهرها و رودها دوباره به اقیانوس باز میگردند. و اینگونه مجموعه آبهای شیرین و شور طبیعت بی آنکه به هم تعدی کنند، هر یک در مداری جریان دارند و هر یک ساکنان و موجوداتی مخصوص خود دارد. واژه بحر هم الزاماً دریای مصطلح معنا نمیدهد و به هر فراخی و وسعت در لغت عرب "بحر" گفته میشود گرچه صحرا باشد. یعنی کلمه بحر برای دلالت بر عظمت وضع شده و بر مجموعه عظیم اکوسیستم آب شیرین کاملاً قابل تطبیق است و احتمالاً مراد آیه شریفه همین است.

در سوره الرحمن هم آیه ای مشابه هست: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (19) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (20)

آری، دو مجموعه آب شیرین و شور هر یک موج میزند و جریان می یابد (مرج البحرین) و آخرش به هم میرسند (یلتقیان) اما در واقع هیچ یک مزاحمتی برای دیگری ایجاد نمیکند و به دیگری تعدی نمینماید (لا یبغیان). حجایی هم که بین این دو اکوسیستم است هوا و خاک است. وسیله جدایی آب شیرین از آب شور نیز تبخیر ناشی از انرژی خورشید است. و عامل بازگشت دریای شیرین به شور، سنگینی و ثقل زمین است که رودها را بسوی دریا به جریان میاندازد.

میشود هم گفت این آیه کلاً تمثیل برای آیه قبل است که خط کفر و ایمان را ترسیم کرده بود. مطابق این تمثیل، این دو خط تا ابد هست و از هم جداست: رگ است این آب شیرین آب شور؛ در خلأق می رود تا نفخ صور.

جلد دوم بحار الأنوار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که عترت، آب خوش گوار و شیرین است و رخ تافتن از ایشان آب شور و تلخ است.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که هر چشمه ای که ولایت ما را انکار کند، تلخ و شور و بدمزه میشود.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (54)

هم اوست که انسانی به این عظمت را از آب می آفریند و برایش رابطه نسبی و سببی قرار می دهد. بله، پروردگار تو می تواند.

رابطه نسبی از رحم منتقل میشود و رابطه سببی از ازدواج بوجود میآید. به نظر میآید ماء در اینجا کنایه باشد برای منی. اما در هر حال در جاهای دیگر تصریح شده که حیات، ریشه اش آب است: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ [سوره الأنبياء : 30]. پس میشود ماء در این آیه همان آب مراد باشد. گرچه ماء را در این آیه سوره انبیاء هم برخی ماء بسیط معنا کرده اند که اولین مخلوق خداست. خداوند اول این ماء را خلق کرد، بعد همه چیز را از آن خلق کرد. در اینصورت ماء مثل صفحه کاغذ بی انتهایی است که با بریدن از آن و تقیید به حدود، هزاران هزار شکل میشود خلق کرد.

کافی از امام کاظم (ع) روایت میکند که خداوند صهر(دامادی) را سبب الفت یافتن دل ها و آیه ای برای قدرت خویش در رأفت بین مردم قرار داده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (55)

به جای خدا، بت هایی را می پرستند که به آن ها نه سودی می رسانند و نه ضرری می زنند. آری، کافر کمر به دشمنی با پروردگارش بسته.

عبارت "وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا" را بعضی اینطور فهمیده و ترجمه کرده اند: تازه، کافران خودشان بت هایشان را تروخشک می کنند!

یا اینطور: کافران علیه خدا، دست به دست هم داده اند.

بله، تو را فقط مژده دهنده و هشدار دهنده فرستاده ایم.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (57)

بگو: من برای رساندن قرآن، از شما مزدی نمی خواهم! همین برایم بس است که هرکس می خواهد، با عمل به دستورهایش به طرف خدا راهی در پیش بگیرد.

اینکه در سوره شوری آمده: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ [آیه: 23] یعنی اجری نمیخواهم جز مودت با نزدیکانم، نشان میدهد که مودت با ذوی القربای پیامبر(ص) سبیلی الی الله است.

اجرت مالی یا تشکر زبانی یا تقاضای احترام نداشتن، دلیل خلوص و رمز نفوذ کلام انبیاء است. این مطلب در چندین جای قرآن آمده.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدْنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (58)

ای پیامبر، بر خدای زنده ای که هرگز نمی میرد، تکیه و توکل کن و با حمد کردن، او را تسبیح کن. همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است.

در آیه قبل از پیامبر (ص) خواسته بود که چشم داشتی از مردم نداشته باشد، پس چه کند؟ در اینجا گفته بجایش بر خدا توکل کند.

موضوع توکل، گستره اش اموری است که اختیار و کنترلی روی آنها نداریم. فرض کنید ما میخواهیم یک خانه در زمین خود بسازیم. آنچه برای شروع باید داشته باشیم پول لازم برای ساخت و مراجعه به شهرداری برای گرفتن مجوز است. دارایی ما که البته آنها را خدا داده، زمین و پول و فکر است. تیت ما هم آباد کردن زمین و کارآفرینی برای یکسری کارگر و فزون کردن مال و عمران زمین است. همه اینها نیت های خیر و خداپسندانه ای است. حالا ما باید حرکت کنیم و برویم شهرداری و درخواست مجوز کنیم. اینکه مجوز میدهند یا نه؟ کارگر پیدا

میشود یا نه؟ مشکل پیش میآید یا نه؟ اصلاً زنده ایم یا نه؟ اینها اموری است که به ما مربوط نیست. در این امور که فعل ما نیست باید توکل کرد بر خدا و اصلاً حذر و ترسی نداشت و به خدا و نصرتش امیدوار بود. در روند کار قطعاً مشکلاتی پیش میآید، اما خداوند راه برون رفت از مشکلات را هم به مؤمن نشان میدهد. پس وقتی ما کاری را که موظف به آن بودیم انجام دادیم و کوتاهی نکردیم، نوبت به توکل میرسد. موضوع توکل بخش عظیمی از کار است که کنترل و اختیاری روی آن نداریم. اما اینکه کسی بدون پول و مجوز و در زمین غصبی شروع به خانه سازی کند و بگوید توکل به خدا! خداوند تضمین نکرده که کمکش کند. تضمین خدا مال وقتی است که بنده متقی، امکانات را داشت و تدبیر درست را هم بکار برد و تلاشش را هم در وقت درست، کرد. خداوند راجع به چنین کسی فرموده: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ [سوره الطلاق : 3].

اما کسی که امکانات را ندارد باید چه کند؟ مثلاً جوانی نیاز به ازدواج دارد ولی پول ندارد. خداوند فرموده: وَلَيْسَ تَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ [سوره النور : 33] یعنی فعلاً وقت ازدواج نیست، عفت بورزد تا خدا از فضلش او را غنی کند، غنی که شد برود با توکل به خدا ازدواج کند. یعنی الان وظیفه اش ازدواج نیست چون قدرت اداره کردن یک زندگی را ندارد. وظیفه اش عفاف است هر قدر که میتواند.

البته بزرگترهای او وظیفه دیگری دارند: وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ [سوره النور : 32] آنها باید کمکش کنند و اسباب ازدواج را برای او مهیا کنند و نترسند از آینده چنین ازدواجی چون اگر پسر یا دختری صالح باشد (خوب دقت بفرمایید!) خداوند پس از ازدواج آنها را بسوی غنا سوق میدهد و از کمک دیگران مستغنی اش میکند.

پس توکل انجام دادن وظیفه خود در هر لحظه و سپردن دیگر بخشهای کار به خداوند است. کسی که توکل کرده دیگر نباید فکرش را مشغول کند و خودش را آزار دهد و کاسه نکند اینطور شود، نکند آنطور شود در دست بگیرد.

راه حصول توکل، خواستن توکل از خداوند است، عقیب نمازهای واجب. چه زیبا امیر مؤمنان (ع) دائم مناجات میکرد: **الهِمَّ مَنْ عَلَيَّ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيكَ. خدایا بر من منت گذار و مرا از متوکلین درگاهت قرار ده.**

این راجع به اصل توکل و جایگاهش. اما اینجا وجه جالبی برای توکل بر خدا آورده، گفته: **تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ.** یعنی بر خدا توکل کن چون همیشه زنده است و بالتبع، حاضر و ناظر و قادر. و بر مؤمنان رئوف و رحیم است. وقتی خدا هست، چه جای حساب کردن روی کسی که امروز هست و فردا نیست. امروز پشت میز ریاست است و همه کاره اما فردا پشت میله های زندان و هیچ کاره. کم از اینها دیده ایم؟!

اینکه گفته "**سَبِّحْ بِحَمْدِهِ**" هم کلید تحصیل توکل و شکرانه آنست. یعنی توکل فقط نصیب عابدین و ذاکرین و حامدین و مسبحین میشود، برای همین عرض شد که عقیب نمازها توکل را بخواهیم. و وقتی خدا به انسان توکل داد، او باید با کثرت حمد، خدا را تسبیح بگوید. تسبیح گاهی به حمد است گاهی به تنزیه گاهی به تکبیر و گاهی به تهلیل و غیره و غیره.

اما عبارت "**كَفَىٰ بِهِ يَذُنُوبٍ عِبَادِهِ خَيْرًا**" ربطش به ماقبل چیست و چرا اینجا نشسته؟ شاید میخواهد بگوید خداوند با اینکه از گناهان شما مطلع است، دست از حمایت شما نمیکشد، از بس که مهربان است. پس چرا آستان او را ول میکنید و به غیر او ملتمس میشوید؟ عبارت "**ذُنُوبِ عِبَادِهِ**" نشان میدهد که گناه کاران هم بندگان خدا هستند.

**الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَيْرًا (59)**

همان که آسمان ها و زمین را و آنچه میان آن هاست، در طول شش مرحله آفرید. آن وقت، بر مقام فرمانروایی جهان تکیه زد. او خدای رحمان است. حقیقت را از چنین خدای آگاهی بپرس.

عبارت "**فَاسْأَلْ بِهِ خَيْرًا**" را اینطور هم معنا کرده اند: از فرد آگاهی راجع به خدا بپرس. سپس اختلاف کرده اند که آن شخص آگاه کیست؟ گفته اند جبرئیل است، گفته اند عالمان اهل



کتاب اند. حتی گفته اند از خودت که دانای کلی بپرس! اما معنایی که ما آوردیم سراسر است تر است و معذوریت کمتری دارد.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا (60)

وقتی به آن ها گفته شود: «در برابر خدای رحمان سجده کنید»، خودشان را به نفهمی می زنند و می گویند: «خدای رحمان دیگر چیست؟! در برابر چیزی سجده کنیم چون تـو و فرمانمان می دهی؟!» اینگونه است که این دعوت، فقط نفرتشان را بیشتر می کند!

این آیه نشان میدهد که سجده برای خدا و تسلیم در برابر او و او را مظهر رحمت دانستن، اساس دعوت انبیاست. سجده روح ادیان توحیدی است.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (61) وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (62)

پربرکت است آن که در آسمان، صورت های فلکی گذاشته است و خورشیدی درخشان و ماهی تابان در آن پدید آورده. هم اوست که شب و روز را جایگزین هم قرار داده، برای آن هایی که بخواهند بیاد خدا باشند یا شکر کنند.

یعنی اگر شب را از دست دادید، فردا صبح متذکر خدا باشید و عبادتش کنید و شکر نمایید و اگر روز در غفلت گذشت، عیبی ندارد، شبش جبران کنید. خلاصه اینکه نگذارید غفلت روی غفلت تلنبار شود و فترت به فترت وصل شود.

اختصاص از رسول خدا (ص) روایت میکند که ذکر خدا عبادت است، یاد من عبادت است، یاد علی عبادت است، یاد امامان عبادت است. سپس قرائت نمود: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا. و فرمود: آسمان منم و برج ها امامان پس از من اند.

من لایحضر از امام صادق (ع) روایت میکند که هر نمازی که شب از توفوت شد آن را در روز قضا کن که خدا فرموده: هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً.

جلد چهارم وسائل الشیعه روایت میکند از امام صادق (ع) پرسیدیم بسیار میشود که نماز شب از ما فوت میشود. فرمود: روز قضایش کنید، مگر نخوانده اید که هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا. سپس فرمود: این مطلب از اسرار آل محمد (ص) است.

جلد هفتاد و سوم بحار الأنوار روایت میکند که هرگاه حضرت رسول (ص) از خواب برمیخواست، میفرمود: سپاس خدا را که جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا.

\*\*\*

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (63)

بندگان واقعی خدای رحمان کسانی اند که سرشار از حلم و تواضع اند و وقتی آدم های نفهم با آنان بی ادبانه رفتار می کنند، با مُدارا و ملایمت پاسخ می دهند.

از اینجا تا دوازده آیه بعد توصیف عباد الرحمن است و سپس در دو آیه، پاداش آنها را بیان کرده است. این بخش از سوره بخشی مجزاست و به نظر میآید جداگانه نازل شده است.

اما چرا در این سوره بندگان خدا را عباد الرحمن خوانده؟ در چند آیه قبل از کافران خواسته شد که برای خدای رحمن سجده کنند، اما استتکاف ورزیدند و گفتند خدای رحمان دیگر کیست؟ در این فقرات، بندگان را که در برابر خدای رحمان، سر به خاک بندگی نهاده اند وصف میکند.

نخستین صفت آنها راه رفتن بر زمین با حالت هون یا نرمی است. این صفت هم به آرامش و تأنی و حلم و سکینه و وقار دلالت دارد، هم، چنانکه برخی گفته اند تواضع و نرم خوبی را میرساند. شاید هم تواضع، لازمه درونی حلمی است که از بیرون دیده میشود. یا شاید مشیء اجتماعی ایشان تواضع است و مشیء فردی ایشان سکینه. در هر حال نرم و آرام اند. این صفت را باید از خدای رحمان خواست و با تمرین و استعانت از ذکر "یا حلیم" در خود بوجود آورد. مشیء فقط راه رفتن نیست، منش و روش زندگی و سلوک مراد است. عباد الرحمن در تمام زندگی مشیء شان آرام و باطمأنینه است.

دومین صفت ایشان مدارا و ملامیت با دیگران حتی بی ادبان است. پس جواب جهل و درشتی را با جهل دادن و از کوره به در رفتن، زینده‌بندگان حق تعالی نیست.

"قالوا سلاماً" یعنی کلامشان سلیم و سلام است نه اینکه هیزم به آتش تخصم بریزد و مقابله به مثل کنند. آنها زیباترین کلام را در برابر نیش دشمنی جاهلان از خود بروز میدهند و همه را آرام میکنند. ممکن هم هست سلام وداع مقصود باشد. یعنی دهن به دهن شدن با جاهل را زود خاتمه میدهند. چنانچه وقتی ابراهیم با لجاجت پدرش مواجه شد گفت: قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْأَلُكَ رَبِّي [سوره مریم: 47] خداحافظ، برایت از خدا طلب مغفرت خواهم کرد؛ و رفت.

جالب است که وقار و نرمی نخستین صفت اولیاء الهی است.

مجمع البیان از امام صادق (ع) روایت میکند که مراد از "يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً" اینست که خود را برای دیگران یا حتی برای خود، به تکلف و رنج و تعب نمیاندازند.

تحف العقول از امیرمؤمنان (ع) روایت میکند که: ای کمیل، داد و قال راه مینداز و از جدال بپرهیز و از نادان فاصله بگیر و با پستان مصاحبت مکن و هرچه گفتند تحمل کن و با آنها درگیر مشو.

جلد شصت و پنجم بحار الأنوار روایت میکند که پس از فتح بصره، احنف بن قیس امیرمؤمنان (ع) را به همراه نزدیکانش مهمان کرد. وقتی چشمش به یاران ایشان افتاد همگی لاغر و ژولیده اند. پرسید: یا علی، چرا یاران مثل مشک های خالی شده اند. امیرمؤمنان (ع) فرمود: برای خدا ریاضت کشیده اند و خدا هم از ایشان پذیرفته است.

جلد هفتاد و پنجم بحار الأنوار از امیرمؤمنان (ع) روایت میکند که مؤمنین با آرامش و طمأنینه بر زمین راه میروند، دنیا را رها کرده و به آخرت روی آورده اند، گمنام و ناشناسند، شب زنده دار و روزه دارند، آنها را در اطراف شهر و نقاط دوردست بجوید و هرگاه یکی از آنها را دیدید از آنها درخواست کنید برایتان طلب مغفرت کنند.

وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً (64)

ص: 168

آنان در حال سجده و ایستاده، برای خدا شب زنده داری می کنند.

راجع به شب زنده داری، ده آیه بسیار زیبا هست، که با آیه فعلی میشود یازده آیه و نیاز به تطویل کلام نیست. باید از خدا توفیق خواست و از همین امشب قیام نمود.

اما آن آیات:

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ [سوره آل عمران : 113]

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا [سوره الإسراء : 78]

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا [سوره الإسراء : 79]

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ [سوره طه :

130]

أَمْنَ هُوَ قَائِمٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ [سوره الزمر : 9]

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُودِ [سوره ق : 40]

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ [سوره الذاریات : 17]

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ [سوره الطور : 49]

قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا [سوره المزمل : 2]

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا [سوره الإنسان : 26]

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (65) إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (66)

و این طور دعا می کنند: خدایا، شرّ عذاب جهنم را از سرمان کوتاه کن که عذاب جهنم، مصیبتی است بی پایان. و بد جا و مکانی است!

ص: 169

کلمه "غرام" همین یکبار در قرآن بکار رفته و به معنی مصیبتی است که دست از سر آدم بر ندارد. عشق بشری را هم چون چنین صفتی دارد، در عربی غرام گویند.

چهارمین صفت اولیاء الهی، دعای پیوسته و استعاذه به خداوند از عذاب اوست. یعنی ترسی بجا از عاقبت به شری دارند و برایش پیوسته دعا میکنند.

صافی از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که زمینی را وقف کرد و در وقفنامه نوشت: این زمین را در راه خدا وقف کردم تا بدینوسیله از آتش دوزخ در امان باشم.

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (67)

در خرج کردن هم نه ولخرجی می کنند و نه خسیس بازی در می آورند؛ بلکه راه میانه این دو را در پیش می گیرند.

پنجمین صفت عبادالله، اقتصاد و میانه روی در خرج کردن است، چه در مخارج شخصی و چه در بخشش ها و صدقات.

قوام یعنی میانه روی و قوام یعنی عامل ثبات. میان این دو کلمه، اشتقاق اکبر است و میانه روی عامل ثبات انسان میشود.

کافی روایت میکند که از حضرت رضا (ع) پرسیدند مقدار قوام در این آیه چقدر است؟ فرمود: عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ [سوره البقرة: 236] یعنی برای ثروتمند و فقیر فرق میکند؛ هرکس در حد شأن خود، مطابق عرف.

اگر کلمه انفاق را در این آیه، صدقه معنا کنیم، باز فرقی نمیکنند چون در صدقه نیز اسراف ناپسند است، چنانکه در جای دیگری آمده: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْ طَهَهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا [سوره الإسراء: 29]. وقتی صدقه که عمل صالح است، حد تعادلی داشت؛ تکلیف بقیه خرج ها دیگر معلوم است. بنابراین اسراف جایز نیست حتی در کمک به دیگران.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند: از کمکی که بیش از آنکه برای طرف، نفع داشته باشد، به خودت ضرر میزند، دست بکش.

جلد شصت و ششم بحار الانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرکس در جای درست خرج کند اسراف نکرده و هرکس در جایی که حق است کم بگذارد، بخل ورزیده.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که در چیزی که برای بدن لازم و مفید باشد، اسراف نیست. تعادل اینست که انسان گاهی گوشت بخورد و گاهی نان و گاهی شیر و گاهی روغن و گاهی سرکه.

کافی از امام کاظم (ع) روایت میکند که تفسیر قوام در این آیه است: لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ [سوره الطلاق: 7] یعنی انفاق مجاز و ممدوح هرکس مخصوص خود اوست.

خصال روایت میکند که از امام رضا (ع) پرسیدیم انفاق بر زن چقدر باشد؟ فرمود: بین دو حد افراط و تفریط: الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا.

مستدرک از کاظم (ع) روایت میکند که برای آنکه در خرج میانه روی کند، ضمانت میکنم که فقیر و محتاج نشود.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (68) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا (69)

دیگر اینکه هم ردیف خدا، معبود دیگری را صدا نمی زنند. همچنین، آدم بی گناهی را که خدا جانش را محترم می داند، نمی کشند؛ مگر اینکه حَقِّش باشد. زنا هم نمی کنند که هرکس چنان کند کیفر خواهد دید؛ روز قیامت، عذابش دوچندان می شود و همیشه با خفت و خواری در عذاب می ماند.

خواندن معبود دیگری هم ردیف خدا یعنی امید بستن به او، درخواست کردن از او، و او را مستقل در منع و اعطاء دانستن و نیز اطاعت کردن از او و پی رضایت او بودن. اینها چیزهایی است که کم و بیش همه به آن مبتلایند جز عباد خالص خدا یا همان عباد الرحمن.

قتل نفس، حرام است اما در فقه اسلامی چند مورد استثنا دارد که در واقع مصادیق قتلِ حَقِّ اند، اینها عبارتند از: قصاص قاتل، مدعی نبوت، سبّ النبی، ساحر، مُفسد فی الارض،

محارب با دین، مرتد متجاهر، باغی بر امام، و نیز اکثر اقسام زنا، ... منتهی در حکومت اسلامی برای تحقق شان نیاز به حکم حاکم شرع است.

"يَلْقَىٰ أَثَامًا" ترجمه تحت الفظی اش میشود: برخورد میکند با اثم. اثم کیفر گناه است. و گفته اند نام وادی ای است در جهنم، مخصوص اهل زنا. البته احتمالاً اثم به قتل و شرک هم باز میگردد و سزای آنها هم هست.

طبق این فقرات، عباد الرحمن از شرک و زنا و قتل منزّه اند و گرد چنین اموری نمیچرخند. درج زنا، هم ردیف شرک و قتل، قباحت و هلاکت بخشی آنرا نشان میدهد.

زنا طغیان شهوت است و قتل، طغیان غضب. پناه بر خدا از این هر دو.

در قرآن غیر از اینجا، برای سدّ سیل خدا (هود: 20) و فاحشه میبینه از سوی افراد اثرگذار مثل زنان پیامبر (احزاب: 30) نیز عذاب ضعیف در نظر گرفته شده. این عذاب ضعیف مال جاهایی است که گناه، آثار شوم اجتماعی داشته باشد و وبالش منحصر به مرتکب آن نماند. مثلاً کسی که زنا میکند، دیگری را هم وادار به این کار میکند و چه بسا زنازاده ای متولد میشود و کسی که کسی را میکشد جمع زیادی را داغ دار و بدبخت میکند و کسی که در راه دین خدا سنگ میاندازد عدّه زیادی را در جهل و کفر نگه میدارد. در روایات آمده که گناه در مکان خاصی مثل حرم و زمان خاصی مثل شب جمعه هم عذاب مضاعف دارد.

کنزالدقائق از امام صادق (ع) روایت میکند که بموجب این آیه، شرک و قتل و زنا، بدترین گناهانند.

عوالی از رسول خدا (ص) روایت میکند که مقصود از لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ در این آیه سقط جنین بخاطر ترس از فقر است و مقصود از زنا، زنا با زن همسایه است.

سعد السعود روایت میکند که وقتی این آیات نازل شد وحشی، تنی چند را پیش پیامبر (ص) واسطه کرد که علت ایمان نیاوردن ما این است که تو در کتابت به مشرکین و قاتلین و زناکنندگان، عذاب دنیا و خواری در آخرت را وعده داده ای و ما همه این کارها را کرده ایم. پیامبر (ص) که چنین شنید فرمود: إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا [سوره مریم: 60]. آنها این پیغام را بردند و باز آمدند و گفتند میترسیم عمل

صالح انجام ندهیم! پیامبر (ص) فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ [سوره النساء : 48]. باز رفتند و پیغام آوردند اگر جزء "من یشاء" نشویم چه؟ پیامبر (ص) فرمود: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا [سوره الزمر : 53]. پس ایمان آوردند.

تفسیر قمی از امام باقر (ع) روایت میکند که اثم نام درّه ای در جهنم است پر از مواد مذاب.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (70) وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (71)

مگر آنانی که دست از بت پرستی بردارند و ایمان بیاورند و کار خوب بکنند. خدا هم، بدی هایشان را تبدیل به خوبی ها می کند؛ زیرا خدا آمرزنده مهربان است. بله، آنانی که از گناهان توبه کنند و کار خوب کنند، دارند درست و حسابی به سوی خدا برمی گردند.

این دو آیه جمله معترضه و به منزله استثنایی است برای کسانی که قرار است طعمه "اثم" شوند. هریک از آنها اگر راهش را عوض کند و بسوی خدا برگردد و با نیکی جبران کند، نه تنها بدیهایش از پرونده اعمالش پاک میشود بلکه تماماً بجایش خوبی نوشته میشود. هرچه گناه بیش، ثواب بیش. این نکته عجیبی است که در تمام قرآن بی نظیر است و مشابه ندارد. برای همین شاید بشود گفت از امیدبخش ترین آیات قرآن و در نوع خود حیرت بخش و بی مانند است. مگر آنکه از ظاهرش بخواهیم دست بشویم و دلالتش را توضیح کنیم و بگوییم، پاک کردن گناهان سابق و نوشتن ثوابهای لاحق مراد است نه تبدیل همان گناه ها به ثواب.

ثواب الاعمال از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرکس یکماه یا حتی یکروز از عمرش باقی باشد امید است توبه کند و توبه اش قبول شود. حتی یکساعت و حتی تا وقتی جان به گلو برسد.

تأویل الآيات از امام صادق (ع) روایت میکند که "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" راجع به زائر امام حسین (ع) است.



عوالی الآلی از رسول خدا (ص) روایت میکند که اگر خدا خیر بنده ای را بخواهد او را مشمول "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میکند.

طوسی در امالی از رسول خدا (ص) روایت میکند که دوستی ما اهل بیت سبب شمول "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میشود و خدا گناهان دوستداران ما اهل بیت را میبخشد، حتی حق الناس آنها را بر دوش میکشد مگر حق الناسی که اصرار بر آن ورزیده باشند یا نسبت به مؤمنین باشد.

جلد هفتاد و پنجم بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت میکند که "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" راجع به بعضی از اهل قم محقق میشود. قم شهر فقیهان ماست و هر جباری که قصد سوء به آن کند، مثل نمک در آب حل و نابود میشود.

کافی از رسول خدا (ص) روایت میکند که کسی که چهار خصلت داشته باشد، از فرق سر تا نوک پا هم که غرق گناه باشد، مشمول "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میشود. آنها عبارتند از: صدق، حیا، حسن خلق، شکر.

مشكاة الانوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که هر گروهی که مجلس ذکر خدا تشکیل دهند مشمول "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میشوند.

عیون اخبار الرضا از امام رضا (ع) از رسول خدا (ص) روایت میکند که هرگز کسی نومید نشود، گاهی بخاطر یک ثواب، خداوند انسان را عاقبت به خیر و مشمول "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میکند. سپس حضرت (ص) فرمود: مرد گنه کاری در مدینه بود که همه او را هلاک شده گمان میکردند. اما روزی پنهانی آبروی مؤمنی را حفظ کرد و آن مؤمن که فهمید برایش دعا کرد و از همان دعا عاقبت بخیر شد و به فاصله کمی به فوز شهادت رسید.

جلد هفتم بحار الأنوار از امام صادق (ع) روایت میکند که هرکس که نامه اعمالش بدست راستش داده شود، اول، گناهان صغیره اش را نشان میدهند. او انکار نمیکند و میگوید بله. خداوند میفرماید بخاطر صدقت، بقیه را بخشیدم و دیگر، کبائرش را به او نشان نمیدهند بلکه به نیکی بدل میکنند. اینست مراد از "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ".

جلد بیست و هفتم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روایت میکند که عشق به علی (ع)، خرمن گناهان را میسوزاند. (حبّ علی تأکل السیئات كما تأکل النار الحطب)

ثواب الاعمال از امام صادق (ع) روایت میکند که خداوند به داوود وحی کرد: اگر بنده گنه کاری بخاطر شرم از گناه توبه کند، گناهِش را به ثواب بدل میکنم: "يُبدّلُ اللهُ سيئاتِهِمْ حسناتٍ".

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا (72)

همچنین، این بندگان در مجالس باطل حاضر نمیشوند. وقتی هم با رفتار بیهوده ای روبه رو می شوند، با بزرگواری از کنارش می گذرند.

نهمین و احتمالاً دهمین ویژگی ایشان خست در معاشرت با هرکس و ناکس است. نه کار لغو میکنند نه در مجالس بیخود شرکت مینمایند.

"زور" در لغت، باطل و دروغ معنا میدهد و اینکه این فقره را معنا کرده اند به اینکه شهادت دروغ نمیدهند، معنای آنرا خیلی محدود کرده اند. شهادت زور یعنی حضور در مجالس باطل که از آن جمله اند مجالس لهو و لعب و عیاشی و گعده های بی حاصل و مهمانی هایی که صرف چشم و هم چشمی است. اگر زور، ظلم و ستم معنا دهد، یعنی هرگز همکار ظالمان نمیشوند. معاونت در ظلم هم نوعی حضور در مجلس باطل است. بعضی گفته اند زور باطلی است که ظاهری از حق بخود گرفته، گوییم باطل اکثراً چنین است و معمولاً خودش را عریان به نمایش نمی گذارد چون کسی بدان اقبال نمیکند. پس مؤمن باید مراقب باشد و احتراز کند از مجالس باطلی که توجیهی فریبنده برایش تراشیده اند.

"لغو" امر بی فایده است و یک درجه از زور خفیف تر است و گناهِش کم تر است. اما چون هیچ نفع عقلایی دنیایی یا آخرایی بر آن مترتب نیست و محض گذران عمر است، اهل عقل و درایت از آن تنزه مینمایند. آری، اولیاء الهی جایی در زندگی شان برای سخن لغو گفتن یا شنیدن یا جای لغو رفتن یا کار لغو کردن نیست.

تعبیر "مَرُّوا كِرَاماً" هم که اساسنامه عملی آنها نسبت به لغو است، قابل تدقیق و تأمل است. اولاً میگذرند و فاصله میگیرند و در لغو-گاه درنگ نمیکنند. چون درنگ باعث ثبت فکر بد در روح میشود. دوماً همین گذاشتن و گذشتن آنها هم با کرامت و بزرگواری است و رفتار سخیف یا ناسنجیده از ایشان صادر نمیشود.

کافی از امام صادق (ع) روایت میکند که شهادت زور، حضور در مجلس غناست. گوئیم: گوش دادن به غنا را هم باید به آن منضم کرد چون آن دوران، دستگاه ضبط صوت نبوده.

دعائم الاسلام از امام صادق (ع) روایت میکند که شهادت زور حضور در مجلس غنا و شطرنج است.

عیون الاخبار از امام صادق (ع) روایت میکند که شهادت دروغ یا کتمان شهادت است.

کافی از امام باقر (ع) روایت میکند که از مصادیقِ مرور با کرام، با کنایه نام بردن از کلمات زشت است؛ مثلاً نام عورت را نبرد و به کنایه بگوید.

از این فقرات نوعی کناره گیری از جامعه و خلوت داشتن نتیجه گرفته میشود و این حدّ از انزوا قطعاً ممدوح است. این فقرات در واقع دارد میگوید حضور در چنین مجالس لهُو و لغوی، حتی روی اولیاء خدا اثر نامطلوب دارد، پس از آن اعراض میکنند.

دعائم الاسلام روایت میکند که امام صادق (ع) فرمود: چرا در کاروانسرای که موسیقی برقرار است منزل گزیده اید؟ نمیتوانستید وقتی فهمیدید که آنجا محل چنین کارهایی است، با کرامت از آنجا خارج شوید و جای دیگری اقامت کنید. سپس فرمود: إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً.

وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (73)

وقتی آنان را با آیه های خدا به خود آوردند، به آن فکر می کنند و چشم و گوش بسته از آن نمیگذرند.

یعنی همان کسانی که شاهد باطل نمیشوند و از لغو میگریزند، وقتی به آیات الهی - چه در قرآن، چه در کلمات بزرگان، چه در آفاق و انفس - برمیخورند، راحت از کنارش رد نمیشوند.

یعنی آیه شناس اند و آیات را از دست نمیدهند و درسی را که باید، از آیات خدا میگیرند. این، دلالت بر دقت و موقع شناسی و عمق درک و توفیق ایشان در درس گرفتن در مکتب جهان هستی دارد. جهانی که مدرسه خداست برای تربیت اولیاء یا عبادالرحمان.

از فحوای کلام این آیه دانسته میشود که سنت خداست، تذکر مدام آدمیان به آیاتش. اما اکثر آدمیان آنچنان سطحی و کم عمق اند که آیات را نمیبینند و میگذرند: وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ [سوره یوسف : 105]. یا میبینند و بسوی خدا منقلب نمیشوند: وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ [سوره غافر : 81]

پس یازدهمین ویژگی عبادالرحمن، فهیمی و هشپاری است.

محاسن از امام باقر (ع) روایت میکند که این آیه بخشی از امام شناسی است.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (74)

بالاخره اینکه دعا می کنند: خدایا، کاری کن که همسران و بچه هایمان چشم و چراغ ما باشند و ما را پیشوای متقین کن.

چشم و چراغ بودن زن و بچه یعنی اینکه مایه عزت و افتخار آدم باشند و آدم از آنها راضی باشد.

بکار رفتن "مِنْ" بعضیه در اینجا نشان میدهد که تحقق یافتنش نسبت به همه اهل آدمی معمولاً ناممکن است و اگر در میان آنها یکی باشد که قرّة العین آدمی گردد کافی است و دعای ایشان مستجاب شده. مگر اینکه این "مِنْ"، جانب معنا بدهد یعنی: خدایا دلخوشی ما را از جانب زن و بچه قرار بده.

این آیه از دعاهایی است که برای اینکه زن و بچه خوب نصیب آدم شود، باید بر آن الحاح کرد. در ضمن یک دعای خیر است در حق زن و بچه؛ و نشان میدهد مؤمن باید در حق زن و بچه اش دعا کند.

قرّة "وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا" نشان میدهد که عبادالرحمن نسبت به متقین عادی، شأن بالاتری دارند و بمنزله امام امت متقی اند.

این دعا نشان از همت بلند ایشان دارد و برای تمام ما درسی است که در مقامات عبودیت نباید به کم راضی باشیم و باید مقام امامت و پیشوایی بر خوبان را طالب باشیم و از خداوند تمنا کنیم. امامت به دیگران مستلزم بسط دایره خدمت به آنهاست. آری، سید القوم، خادمهم. یعنی امام، خادم است نه مخدوم. چنانکه مسیح(ع) وقتی پاهای حواریون را می‌شست، فرمود: تا بفهمید که بعثت خادماً لا مخدوماً. درخواست امامت یعنی رفتن زیر بار سنگین "بار خلق را کشیدن". امامت یعنی خار خوردن و بار بردن. مؤمن باید بدنبال بسط ید خدمت در زمین باشد. حاکمیت مؤمنین بر زمین فی نفسه ارزش است.

ضمناً از این آیه و تشویق تلویحی تمام متقین به درخواست مقام امامت معلوم میشود که امامت یک مقام مقبول به تشکیک یعنی ذودرجه است. عبادالرحمان امام متقین اند و بعضی از ایشان بر بعضی امام اند و حجت خدا در هر عصر یا امام زمانه، امام است بر تمام ایشان. هر امامی مأمومینی دارد و خودش مأموم ولی ای عظیم تر از خویش است: **أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** [سوره الأنفال: 72].

تقاضای خانواده خوب و دوستان خوب و سیادت و خدمت به آنها که به لفظ امامت بیان شده، یازدهمین و دوازدهمین ویژگی عبادالرحمان است.

المناقب از امیرمؤمنان (ع) روایت میکند که "وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا" یعنی ما به ابرار گذشته خویش اقتدا کنیم و آیندگان به ما. همانجا از ایشان روایت میکند که من هرگز از خدا فرزندان زیبایی نخواستم، خواستم بنده مطیع خدا باشم و از خدا بترسند تا هرگاه به آنها نظر میکنم دلم شاد شود.

مشكاة الانوار از امام صادق (ع) روایت میکند که خدا به داوود فرمود: حرام است بر من که عالمی را که محب شهوات است مقتدای مردم قرار دهم.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (75) خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (76)

بله، به پاس صبری که در راه خدا کرده اند، خانه های بهشتی تقدیمشان می کنند و در آنجا با تحیت و سلام به استقبالشان می روند. همیشه آنجا ماندنی اند که خوب جا و مکانی است!

این هم جایزه عبادالرحمن. جالب است که این جزاء را بر صبر مترتب کرده یعنی همه موارد گذشته محتاج صبراند. صبر برای خدا و در راه خدا.

"غرفه" بنای مجلل بلند یا کاخی است که در چند طبقه بنا شده باشد. بعضی گفته اند خانه ای است که چشم انداز داشته باشد. درست گفته اند آنها که گفته اند "الغرفه" چون مخصوص عبادالرحمان است از بالاترین درجات بهشت است.

"تحیت" خطاب درود و زنده باد و "سلام" سلامتی است که بر روی آن حیات سوار میشود یعنی گل سرسبیدی است که روی سبد تحیت میشیند.

"مستقر" محل آرام و قرار کسی است و "مقام" محل ایستادن و نظارت او. اولی مثل اتاق خواب میماند و دومی مثل اتاق پذیرایی و تشریفات. اولی اندرونی است و دومی بیرونی.

در مجموع این دوازده آیه، دوازده صفت برای عبادالرحمن برشمرده که از آنها یک دستورالعمل جامع سلوکی شکل میگیرد،

\*\*\*

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ... (77)

به همه بگو: اگر دعاهایتان نبود، خدا اعتنایی به شما نمی کرد.

این آیه از زیباترین آیات این سوره، بلکه این جزء، بلکه کل قرآن است. مطابق این آیه ارزش هرکس به ربط او با خداست و کمالی جز اتصال با خدا متصور نیست. دعا، در اینجا مطلق خواندن خدا و ارتباط برقرار کردن با اوست. در قالب ذکر لسانی یا توجه قلبی یا درخواست از خدا که این آخری، دعا بالمعنی الاخص است. پس، مثل تسبیح که یک معنای خاص دارد و آن سبحان الله گفتن است و یک معنای عام که مطلق ذکر است، دعاء هم یک معنای خاص دارد که درخواست کردن از خداست و یک معنای عام دارد که خدا را خواندن است. خدا را خواندن مستلزم رو کردن به خداست. رو کردن، معادل عربی اش میشود توجه.

پس آیه شریفه میفرماید اگر توجهات شما به خدا و رو کردنتان به درگاهش در قالب ذکر و دعا و ثنا و عبادت و نیت نبود، خدا هم مطلقاً توجهی به شما نمی کرد و رهایتان کرده بود.

این حقیقت به عباراتی دیگر هم آمده، مثلاً:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ [سوره البقرة: 152]

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ [سوره محمد: 7]

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ [سوره التوبة: 67]

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ [سوره غافر: 60]

وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ ... عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ [سوره التوبة: 102]

جلد ششم و سائل الشیعه از امام صادق (ع) روایت میکند که طول دادن رکوع و سجود در نماز از طولانی کردن قرائت افضل است و دعا کردن، هروقت که توفیقش حاصل شود، از قرآن خواندن افضل است. سپس این آیه را قرائت فرمود.

کفعمی در مصباح از امام کاظم (ع) روایت میکند که دعا از قرائت قرآن افضل است. دعا بلائی مقدر و مقدر نشده را برمیگرداند و مانع میشود تا مقدر شود.

جامع الاخبار از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که محبوب ترین عمل نزد خدا دعاست. چنانکه فرموده: قُلْ مَا يَعْْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ. اما مراقب باشید کارهایی نکنید که دعای شما حبس شود و بالا نرود.

شیخ طوسی در أمالی از امیر مؤمنان (ع) روایت میکند که چهار چیز است که نفع انسان همیشه در آنست: ایمان، شکر، استغفار، و دعا.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (77)

... اما این مطلب را باور نکرده و دروغ پنداشته اید و بالاخره نتیجه این کار برای همیشه گریبانتان را خواهد گرفت.

این هم نتیجه پشت کردن به خدا و از انس با او روگرداندن!

زکوی مغان رخ مگردان که آنجا فروشند مفتاح مشکل گشایی.

سوره فرقان درسهای عملی و نسخه های سلوکی بسیار دارد. بدو سوره تذکر به اهمیت قرآن و نقش آن در حصول فرقان برای مؤمنان است. پس لازم است هرکس به خدا ایمان دارد با توجه به این نسخه راه - نما زندگی کند و در شناختن حق از باطل دائم به آن رجوع کند.

سپس آیاتی توحیدی آمده و توصیه کرده تنها و تنها به خدا ملتجی شوید و شفای دردهای خود را از او بخواهید چون دیگران دردی از شما دوا نمیکنند.

سپس تذکری است که انبیاء و به تبع آنها، اولیاء الهی را در میان مردم کوچه و بازار بجوید و نه شوکت سلاطین را از آنها انتظار داشته باشید، و نه غرائب و کرامات فرشتگان را.

سپس توصیه به تقوی میکند و میگوید اگر بدنبال جنت الخلدید و از زفیر جهنم، امان میخواهید، با تقوی زندگی کنید. و مراقب باشید اعمال صالحی که کسب کرده اید خدای ناکرده هباءً منثوراً نشود و بر باد نرود.

سپس دو توصیه بسیار مهم هست یکی اینکه با رسول (ص) و از طریق او راهی به خدا بجوید، دوم اینکه در انتخاب دوست نهایت دقت را به خرج دهید تا مبادا فرد شیطان صفتی شما را در زندگی مخدول کند.

و توصیه سوم و چهارم: مبادا از قرآن دور شوید و بی قرآن زندگی کنید و توفیق انس با آنرا از دست بدهید. و مبادا در برابر دشمن که لازمه مؤمن است برای رشد و تعالی اش، بی صبری کنید که هم بی اجر میشوید و هم راه ضرر به شما از طریق دشمن هموار میگردد.

راجع به قرآن توصیه اش آرام و مدام خواندن و فهمیدن و عمل کردن است.

سپس محمد (ص) را مخاطب قرار داده و او را امر میکنند به توکل بر خدای لایموت و لایزال و تسبیح مدام و سجده بسیار، در آناء لیل و اطراف نهار.

سپس یک دستور سلوکی کامل با توجه به صفات عباد الرحمن یا اولیاء خدا آورده:

آرام بودن و حلم داشتن، رعایت تواضع در رفتار با دیگران، درگیر نشدن با جاهلان، قیام و شب زنده داری، دعای بسیار و امان خواستن از عذاب خدا، تعادل در مخارج و صدقات، از غیر



خدا استعانت نجستن، مهار غضب و شهوت، فاصله گرفتن از لَهو و لغو و امور بی فایده، بهوش بودن و خدا را پس پدیده ها دیدن، دعا و نیکی به خانواده، کشیدن بار سیادت و میل به خدمت در جامعه، صبوری بر صفات یاد شده.

آیه آخر توصیه به دعای بسیار است بدرگاه باب الحوائج. چون نظر لطف خدا با ما بقدر استغاثه ای است که بدرگاه او میکنیم.

ص: 182

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

